

دیدگاه‌ها  
تحلیل‌ها  
و رویدادها

(مجموعه مقالات)

(۲۰۰۵-۲۰۱۴)

جلد دوم

غلام دستگیر صادقی

شناسنامه کتاب:

نام: دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و رویدادها، مجموعه مقالات (جلد دوم)

نویسنده: غلام دستگیر صادقی

نشر شده: در رسانه‌های بیرون مرزی افغانستان

به اهتمام: کاوه صادقی

تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

تاریخ نشر: فبروری ۲۰۲۰

ایمیل آدرس نویسنده: [g.d.sadeghi@gmail.com](mailto:g.d.sadeghi@gmail.com)

در باره نشر جلد دوم کتب سودمند «دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها»

جای مسرت است که جلد دوم مجموعه از نوشته‌های ارزشمند نویسنده پرکار و تحلیل‌گر با بصیرت،

محترم دستگیر صادق تقدیرم علامت‌ها، لال مطالعه و تحقیق مر کرد.

کتب حاضر مجموعه دیدگاه‌ها و تحلیل‌های سودمند نویسنده است که پیرامون، حواشی سالهای (۲۰۰۵)

(۲۰۱۴) و طنس به خوش، نشسته مانوشته شده و در لال، و قلع، حواشی و مصلحت حادث دستگیر و طنس

و جامعه ما با شیوه خاص و قلم زیا و بر طرفر کامل مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته و با اضافه

تجیح‌گیری‌های استقامت دهنده و آموزنده از لال، بیرون کشیده شده است.

توان با لال تبریکر برای رفیق عزیز و شفیقم دستگیر صادق نسبت نشر اینم مجموعه، طول عمر و

موفیت‌های بیشتری لال خواهد نمود. امید است بخش‌های دیگری از این سلسله را بزودی از قلم

موصوف بخوانیم و بهره‌گیریم. قاسم آسایر

## فهرست مطالب

شماره	عنوان	صفحه
۱.	بیان فشرده در ارتباط به این مجموعه	الف
۲.	تقریظ نگاهی به جلد نخست	ث
<b>بخش اول تحلیل‌ها</b>		
۳.	فساد سیاسی در افغانستان	۱
۴.	بحران اخلاقی در جامعه افغانی	۱۰
۵.	در سوگ تندیس‌های بودا در بامیان	۲۲
۶.	نخستین نقاشی‌ها با رنگ روغنی در مغاره‌های تاریخی افغانستان	۳۶
۷.	انتخابات پارلمانی - چالش‌ها و پی‌آمدها	۴۰
۸.	مردم در کابوس از دست دادن جگر گوشه‌های شان	۷۲
۹.	جستاری در مقوله نخبگان	۸۴
۱۰.	غارث میراث‌های فرهنگی و تاریخی	۹۴
۱۱.	سازمان‌های غیردولتی و بازسازی افغانستان	۱۱۳
۱۲.	فرصت سوزی‌ها	۱۲۵
۱۳.	نظامی‌گرایی در پاکستان و تداوم بی‌ثباتی در افغانستان	۱۳۷
۱۴.	شخصیت‌های دوگانه و سیاست‌های چندگانه	۱۵۰
۱۵.	اورتیگا - یک شخصیت تاریخ ساز	۱۶۰
۱۶.	رفتار غیرانسانی با مهاجران افغانی	۱۷۰

شماره	عنوان	صفحه
۱۷	سخن چند در ارتباط به تدویر اجلاس نیروهای ملی	۱۷۹
۱۸	دولت و دولتمداری	۱۹۰
۱۹	جستاری در جهان‌بینی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی	۱۹۹
۲۰	پژوهش مشعل دانش است	۲۱۷
۲۱	به مناسبت بیست و یکمین سالروز سقوط جمهوری افغانستان	۲۲۴
۲۲	نگاهی به خاطرات سیاسی جنرال قادر	۲۴۰
۲۳	فوتبال سیاسی در افغانستان	۲۴۷
۲۴	در ارتباط به رویدادهای پیش از سقوط	۲۵۱
۲۵	ایجاد دولت متحدملی <b>بخش دوم: رویدادها</b>	۲۵۵
۲۶	جستاری در رومان و اهمه‌های زمینی	۲۶۲
۲۷	دشت آئینه و تصویر	۲۷۳
۲۸	پدرود ماندیلا - دوست خلق‌های جهان	۲۸۴
۲۹	افتخار به دکتورس اناهی‌تا راتب‌زاد	۲۸۶
۳۰	هفتمین سال روز درگذشت رازق فانی	۲۸۹
۳۱	منابع	۲۹۵

## بیان فشرده در ارتباط به این مجموعه

«دیدگاه‌ها» مجموعه‌یی از بخشی از نوشته‌هایی است که در غربت و دور از وطن نگاشته شده و در مطبوعات بیرون مرزی نیز به نشر رسیده است. سلسله نوشته‌هایی جلد اول، شامل سی و شش مقاله در دوصد و پنجاه برگ که به نحوی باهم در پیوند اند، از سال‌های آغازین زنده‌گی در غربت، اوایل سال ۱۹۹۷ تا سقوط رژیم طالبان در افغانستان و اواخر سال ۲۰۰۴ را در بر می‌گیرد. نوشته‌های جلد دوم سلسله سال‌های ۲۰۰۵ - ۲۰۱۴ ایجاد حکومت "وحدت ملی" را در بر گرفته و شامل بیست و شش مقاله در ۳۱۲ صفحه می‌باشد. به همین سلسله جلد سوم نیز ادامه یافته و به نشر خواهد رسید.

در بیان فشرده جلد اول چنین آمده است: «سال‌های که این سیاه مشق‌ها به روی کاغذ آمده اند، دشوارترین و تیره‌ترین دوران زنده گی مردم افغانستان را می‌سازند. آثار زخم‌های جانسوز و عمیق این برهه تاریخی، برای زمانه‌های دراز، همچنان روح و روان مردم افغانستان را آزار خواهد داد.

به هر صورت، نگارنده ادعا ندارد که منظرگاه وی در ارتباط به این رویدادهای فاجعه بار، گسترده و همه جانبه است؛ صرف به این باور است، آنچه را که وی دیده، خوانده، شنیده و یا درک کرده، صادقانه بازتاب یابد و به نحوی بیانگر گوشه‌هایی از واقعیت‌هایی گردد که از یک زوایه دیگر به نمایش گذاشته شده است. این نظرگاه، نمایندگی از دید و برداشت شخصی نویسنده می‌کند که تلاش کرده آن چه را می‌توانست دید و درک کرد، بی‌ریا به دسترس خواننده عزیز بگذارد، و در بازتاب این برداشت‌ها و دیدگاه‌ها تا جایی که برای وی ممکن بوده، با بصیرت برخورد کند.

این اثر با استفاده از فن آوری‌های نوین در یک مجلد از طریق شبکه بین‌المللی اینترنت به نشر می‌رسد و در سایت‌های که کتاب‌های دیجیتالی را پیشکش می‌کنند، گذاشته می‌شود تا علاقمندان کتاب، بسیار به سهولت و بدون کدام هزینه اضافی به آن دسترسی یابند. آنانی که به رویدادهای واقعی این برهه از تاریخ غمبار کشور ما علاقمند هستند، می‌توانند بنا بر ضرورت از آن استفاده ببرند. به این امید که این مراجعه و بررسی از یک دیدگاه دیگری که ممکن با نظرگاه خواننده همخوانی داشته و یا نداشته باشد، در شناخت یک بخشی از تصویر پیچیده وضعیت رقتبار کشور در آن برهه زمانی، یاری رساند.»

با وجود این همه رنج‌ها و غصه‌های بی‌کران که دامن مردم افغانستان را گرفته است، چه بهتر که وطن‌دوستان و ترقی‌خواهان افغانستان، آنانی که خیر و صلاح وطن و مردم همواره در قلب و ذهن‌شان جا داشته است و بخاطر آن شاهد سربازی‌ها و قربانی‌های بیشمار بوده‌اند، حالا دست‌بدست هم دهند و دریک مسیر شریفانه که همانا توسعه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این کشور است، گام بگذارند. آنان باید در گذر از گذرگاه پُر رنج و عذاب تحجر و استبداد به سوی ترقی، آزادی و رفاه اجتماعی، بمردم ستم‌دیده کشور خویش یاری رسانند.

قابل یادآوری می‌دانم که نشر جلد نخست کتاب دیدگاه‌ها با استقبال گرم و صمیمانه شمار زیادی از بزرگان سیاست، فرهنگ و ادب، دوستان بسیار ارجمند و علاقمندان به کتاب و آگاهی، قرار گرفته است. صدها نسخه از فایل این کتاب بنابر تقاضا به دسترس آن شخصیت‌های ارجمند گذاشته شده است. اضافه بر آن، نشر کتاب در سایت‌های راه پرچم، مشعل، آریایی، وطن‌دار، صفحه‌های فیسبوکی و سایت‌های که کتاب‌های دیجیتال را به بایگانی دارند و پیشکش می‌کنند، این فرصت را مساعد ساخت که گروهی بزرگی از علاقمندان به کتاب به این اثر ناچیز بنده به گونه‌ی مجانی دسترسی یابند. از همه بزرگان و دوستان



محترمی که به این کتاب علاقمندی نشان داده اند، ابراز سپاس و امتنان دارم. بایسته می دانم که به ویژه از دوست بزرگوار، محمد قاسم آسمایی این شخصیت ارجمند و پرکار که در عرصه نشر و پخش کتاب‌های دیجتالی و بازنشر آثار بسیار ارزشمند، علاوه بر کارهای بسیار مفید دیگر، زحمت و مشقت فراوان کشیده و می کشند، و جلدهای نخست و دوم کتاب دیدگاه‌ها را نیز با کمال تأمل و تحمل تدوین کرده اند، اظهار سپاس و قدردانی بی پایان کنم.

دستگیر صادقی

پانزدهم ماه فیروزی سال ۲۰۲۰

برابر با ۲۶ دلو سال ۱۳۹۸

کوپنهاگن - دنمارک

## تقریظ:

### نگاهی به جلد نخست کتاب دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و رویدادها

از خامه دوست گرامی، شخصیت سیاسی، نظامی و فرهنگی کشور جناب نبی

عظیمی

این کتاب که به تاریخ ۱۵ ماه می ۲۰۱۸ برابر با ۲۶ ثور ۱۳۹۷ خ نوشته جناب دستگیر صادقی که به اهتمام کاوه صادقی به شکل کتاب دیجیتال در شبکه جهانی اینترنت گذاشته شده است، دارای دو بخش می باشد: در بخش نخست دیدگاه‌های نویسنده و نقد و نظر و واکاوی ژرف وی در پیرامون اوضاع سیاسی، امنیتی و اجتماعی و اقتصادی کشور و تحلیل‌های نویسنده اثر، در همین گستره‌ها است و بخش دوم حاوی و دربرگیرنده رویدادهایی است که در این سال‌های پسین در حضور داشت نیروهای نظامی امریکا و بیش از ۴۰ کشور جهان در کشور سیه روزگار و خفته به خون نویسنده اتفاق افتاده و وی شاهد و ناظر آن بوده است. در کتاب ۳۶ مقاله و مطلبی که به درد تاریخ می خورند و برای جوانانی که دور از وطن هستند و در غربت زنده‌گی می کنند، در ۳۱۲ برگ گنج‌انیده شده اند.

در مورد این کتاب و محتویات گهربار آن نمی توان به ساده‌گی و

ارزانی دادگری کرد. زیرا هر مطلب کتاب را باید به دقت مطالعه کرد و سجایا و یا معایب آن را از پرویزن نقد و نظر گذشتاند؛ اما من چون برخی از این مطلب را در سخن روز صفحه در گستره زنده‌گی خوانده ام و از جانبی هم با رشحۀ قلم و تراوش اندیشه‌های ناب و دادگری‌های بی طرفانه رفیق و همدرس عزیزم آشنا هستم پس از مرور کوتاهی بر برخی از برگ‌های کتاب به خود اجازه دادم تا با این چند سطر فشرده این گنج قیمت بها را به معرفی گیرم تا زمان یاری کند و تقریظ یا نقد مفصلی بر این کتاب به نبشت آوریم.

دستگیر صادقی را از مکتب حبیبیه کابل می شناسم. دانش آموز خوش‌لباس، نیکو محضر، کوشا و پویا و دارای استعداد خداداد در فراگیری درس‌ها و سبق‌ها، شاگرد آرام و با نظم و ترتیب و به نحو رشک انگیزی مؤدب. ما با هم از حبیبیه فارغ شدیم و با هم به دانشگاه نظامی (حربی پوهنتون) در زمان صدارت سردار محمد داوود بر خلاف میل مان افکنده شدیم و مجبور به خدمت در اردوی آن زمان. ما با هم از دانشگاه فارغ شدیم، افسر شدیم. در همان سال‌ها هر دو عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان شدیم و صاحب نظریات و دیدگاه‌های مشخصی برای آوردن تغییر در نظام و خدمت به مردم. بعدها شانس با

صادقی یاری کرد که تقاعد گرفت و در یکی از وزارت خانه‌های دولت مصروف کار شد و بعدها یکی از مدیران دانشمند و مدبر در اداره امور شورای وزیران آن زمان گردید. او در آن جا بسیار آموخت و تجربه حاصل کرد و مدیر با کفایتی شد که هم قلمش و هم اندیشه اش و هم رفتار و سلوکش نمونه بود.

اما این مرد نیکو خصایل در دوران غربت هم بیکار ننشست و روز و روزگارش را مانند برخی از بیهوده‌گویان و ژاژخواهان به بدگویی و مذمت از رهبران و رفقای دیروزش ضایع نساخت؛ بل با فرهیخته‌گی تمام و کمال، قلم و کاغذ گرفت و با نوشتن ده‌ها مقاله و مطلب دین بزرگ فرهنگی اش را اداء کرد که اینک برخی از آن فرآورده‌های قلمی اش را در این مجموعه مطالعه می‌کنیم. در باره ضرورت نوشته و نشر این مجموعه جناب صادقی با تواضع و انکسار- نه با خودنمایی و غرور، چنین می‌نویسد:

«... سال‌های که این سیاه مشق‌ها به روی کاغذ آمده‌اند، دشوارترین و تیره‌ترین دوران زنده‌گی مردم افغانستان را می‌سازند. آثار زخم‌های جانسوز و عمیق این برهه تاریخی، برای زمانه‌های دراز، همچنان روح و روان مردم افغانستان را آزار خواهد داد.

به هر صورت، نگارنده ادعا ندارد که منظرگاه وی در ارتباط به این رویدادهای فاجعه بار، گسترده و همه جانبه است؛ صرف به این باور است، آنچه را که وی دیده، خوانده، شنیده و یا درک کرده، صادقانه بازتاب یابد و به نحوی بیانگر گوشه‌هایی از واقعیت‌هایی گردد که از یک زوایه دیگر به نمایش گذاشته شده است.

این نظرگاه، نماینده‌گی از دید و برداشت شخصی نویسنده می‌کند که تلاش نموده آن چه را میتوانست دید و درک کرد، بی‌ریا به دسترس خواننده عزیز بگذارد، و در بازتاب این برداشت‌ها و دیدگاه‌ها تا جایی که برای وی ممکن بوده، با بصیرت برخورد نماید.»

آری، اگر کتاب را ورق بزنیم و به حیث یک کاوشگر که دُر را از ثمین و صدف را از خزف جدا می‌کند مطالب کتاب را به واکاوی بگیریم، متوجه می‌شویم که وی به این گفته‌ها و تعهد خود تا چه حد وسواس برانگیزی وفادار است. او در این نوشته‌ها راوی حقایق است، گزارشگر اعمال و کردار نیک و بد انسان‌های جامعه اش است. او با چشم باز و ضمیر بیدار قضاوت می‌کند، سفید را سفید و سیاه را سیاه می‌بیند. بی‌ترس و بی‌هراس قلم می‌زند و بی‌طرفی یک نویسنده فرهیخته را حتی در رویدادهای فاجعه بار وطن حفظ می‌کند و به قهر و خشمی که آتش به جانش می‌زند غلبه می‌کند.

روایت‌ها با خامهٔ فخیم نگارش یافته‌اند و قلم‌نویسنده با وصف زیبایی بی‌تکلف و ساده و قابل فهم است. دید نویسنده مترقی و روشنگرانه است ولی وی کوشش نمی‌کند تا دید و نظر خود را به خواننده القاء کند. دلم می‌خواست نکته‌ها و بخش‌هایی از نخستین مقاله کتاب را که در بارهٔ استفاده از منابع نفت و گاز در منطقه و ادامه جنگ‌ها در افغانستان نوشته شده است برای اثبات این ادعایم بازنویسی کرده در این جا بگذارم. اما چون این نوشته فقط در سطح یک معرفی است نخواستم بیشتر از این دراز دامن شود. البته یقین دارم که خواننده پس از خواندن کتاب با من هم عقیده خواهد شد که گوهر نایابی تولد یافته است.

فرصت را غنیمت شمرده، نشر این اثر گران‌بها را از طرف خود و اعضای گروه دبیران صفحه در گستره زنده‌گی تبریک و تهنیت گفته پیروزی‌های بیشتر این فرهیخته مرد را خواهانیم. با درودها

۶ جون ۲۰۱۸ برابر به ۱۶ جوزا ۱۳۹۷

## در پاسخ به تقریظ دوست بزرگوار نبی عظیمی گرامی

به بهانه معرفی نشر جلد اول کتاب "دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و رویدادها" مطالبی را شخصیت فرزانه سیاسی، نظامی و ادبی کشور جناب محترم محمد نبی عظیمی نسبت به من، نگاشته اند که خود را شایسته آن نمی دانم. برای من جای افتخار است که این دوست خیلی ارجمندی که با هم سال‌های زیادی را از نو جوانی تا جوانی، و از میانه سالی تا کهن سالی، در فراز و فرودهای زنده‌گی، گرمی‌ها و سردی‌های کار و مبارزه مشترک، یکجا با هم زیر یک درفش ترقی خواهانه، گام گذاشته ایم و این راه بسیار دشوار را با متانت و با ایمان قاطع به خاطر خدمت به انسان زحمتکش و انسانیت، آزادی و عدالت، ترقی و رفاه اجتماعی، بر علیه بی داد، جهل، ستم، تعصب و خرافه‌ها، یکجا پیموده ایم، با دقت این مجموعه را به خوانش گرفته و دیدگاه‌های شان را نگاشته اند. مرور این نوشته ارزشمند شان تمام خاطره‌های مشترک خوش و ناخوش آن دوران طولانی زنده‌گی را در ذهن و روان من برجسته ساخته است.

از دوست عزیز، شخصیت ارجمند، نویسنده توانا و مرد رزم و بزم، جناب محترم نبی عظیمی که با این معرفی نامه مفصل شان در ارتباط

به نشر جلد اول کتاب "دیدگاه‌ها - تحلیل‌ها و رویدادها" بر من منت  
بزرگی گذاشته اند، نمی دانم که با کدام زبان ابراز سپاس و امتنان نمایم.  
صرف خیلی ساده، رفیقانه و دوستانه می گویم: تشکر عظیمی عزیز!  
۶ جون ۲۰۱۸ برابر به ۱۶ حوزا ۱۳۹۷



بخش اول

تحلیل ها

## فساد سیاسی در افغانستان

در باره مقوله فساد سیاسی، بر بنیاد معیارها و ضوابط پذیرفته شده بین‌المللی، سخنی چند از این قلم در سایت‌های انترنیتی به نشر رسیده . قابل دسترسی و مطالعه است. ولی از آنجا که شرایط افغانستان با آن معیارها جور نمی‌آید و از ویژه‌گی‌های خاصی برخوردار است و شاید روی همین دلیل در گزارش سازمان بین‌المللی شفافیت نیز بازتاب نداشته، ناگزیر به صورت جداگانه به بررسی گرفته می‌شود. (جستار "در باره مقوله فساد سیاسی" را در جلد نخست کتاب دیدگاه‌ها نیز می‌توان مطالعه کرد.)

ویژه‌گی‌های افغانستان در شرایط کنونی ترکیبی از تمام آن خصوصیتاتی است که در دیگر کشورها به صورت جداگانه و در یک حد معین قرار دارد؛ ولی فساد سیاسی در این کشور به شکل لجام گسیخته توسعه یافته است. کارشناسان به این عقیده اند که کشورهای در حال گذار سیاسی و اقتصادی، بطور معمول از جمله فاسدترین کشورها هستند. این اتفاق در دوران گذار وقتی رخ میدهد که کنترل‌های خودکامانه از طریق آزاد سازی‌های اقتصادی و تمرکززدایی‌های سیاسی با چالش جدی روبرو شده و رو به نابودی می‌روند، اما هنوز معیارها و کنترل‌های مردم سالارانه و نهادهای مشروع و پاسخگو جایگزین نظام سابق نشده است. اضافه بر

آنچه در بالا گفته شد، در افغانستان جنگ فرسایشی و غارتگرانه طولانی که اثرات عمیق اجتماعی و فرهنگی به جا گذاشته، تولید و قاچاق مواد مخدر که مافیای بین‌المللی یکجا با اراکین قدرت در این عرصه به شدت نفوذ کرده و یک بخش مهم اقتصاد ملی را تشکیل میدهد، و از جانب دیگر سیل عظیم کمک‌های جامعه جهانی در نبود یک اداره سالم، همه دست به دست هم داده و زمینه‌هایی را برای فساد بسیار گسترده و به اصطلاح دقیق عوام "چور" هرچه بیشتر مساعد ساخته است.

بحث بالای همه این زمینه‌ها از حوصله این مقال خارج است. بنابراین صرف نقش یک بخشی از رهبران سیاسی که تأثیر آنها، به نظر نگارنده، بالای تخریب ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی و مذهبی جامعه افغانی تعیین کننده بوده است را برجسته می‌گردد.

قابل یاد آوری است که فساد در مجموع، به شمول فساد سیاسی و اقتصادی همواره در افغانستان وجود داشته است. یک بخشی از نخبگان سیاسی و اداری و برخی از کارمندان در شماری از اداراتی که به حل و فصل مسایل مردم مشغول بوده اند به فساد و رشوه‌ستانی آلوده شده بودند.

نسل امروز به یاد دارد که با پایین بودن سطح زنده‌گی کارمندان دولتی و دشواری‌های اقتصادی ناشی از آن، بودند گروه وسیعی از کارمندانی که به بسیار سختی زنده‌گی می‌کردند؛ ولی کار و ماموریت دولتی را بمثابه

فساد آلوده نمی ساختند. کار برای آنها در کنار حیثیت اجتماعی، بیشتر بمنظور خدمتگزاری بمردم، و بمثابة یک فریضه مقدس تلقی می گردید. با جرأت میتوان گفت که تا نود در صد کارمندان، با نان خشک و چای تلخ می ساختند و نمی خواستند تا به صفت یک کارمند فاسد و رشوه خوار معرفی گردند.

جنگ و محیط نامساعد ناشی از جنگ که در آن ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی جای خود را به خشونت، کشتار و تخریب و غارت می گذارند، زمینه و بستر مساعد را برای همه فسادها فراهم می گرداند. این پدیده بخصوص در میان نیروهای متجاوزی که به هیچ یکی از اصول اخلاقی پابندی ندارند و هدف شان تنها ایجاد رعب و وحشت و سرکوب مخالفان می باشد، خیلی‌ها گسترده گی می یابد و از طریق آنها به دیگران سرایت می کند و به تدریج به یک پدیده معمول و قابل پذیرش مبدل می گردد. افراد زیادی که در این جریان ناهنجار و شرم آور رشد می یابند، نه تنها از این آلوده‌گی‌ها احساس شرم و خجالت ندارند؛ بل آنرا مایه افتخار نیز می دانند. آنگاهی که این افراد متشکل از همچو اشخاص به قدرت میرسند، آن عادت‌های ناهنجار را با خود به دولتی به اصطلاح به غنیمت گرفته شده انتقال می دهند و از بالا بر دیگران تحمیل می کنند. به گونه‌یی که امروز این وضعیت را درکشور عزیزمان افغانستان مشاهده می کنیم. نقش رهبران و سیاستمداران، آنانی که بالای یک بخشی از مردم حکم

میرانند، در ترویج فساد موجود، خیلی‌ها جدی بوده و از طریق همین به اصطلاح رهبران مفسد، فساد گسترده به تدریج بخشی بزرگی از جامعه را در بر گرفته است.

از آن جایی که فساد و انحطاط اخلاقی در جامعه دامن گسترده و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی یکی پی دیگری جای خویش را به نفع ناهنجاری‌ها از دست میدهد و حالا به یک مرض بسیار مزمن و خطرناک همچون غده سرطانی مبدل شده است که از اثر آن بطور دقیق ثبات و امنیت و در نهایت استقلال و تمامیت کشور را تهدید می‌کند.

ارزش‌های اخلاقی جامعه زمانی به شدت صدمه دیده و تخریب گردیده که شماری از اشخاص، در ظاهر با جامه روحانیت آراسته، با محاسن و دستار سفید و کلام خدا بر زبان که در اصل می‌بایست ممثل و مروج تذهیب و اخلاق نیکو می‌بودند، به اغوای مردم کوشیدند و در عمل از خود چهره غارتگر، ستمگر و ظالمی را به نمایش گذاشتند. آنها به این وسیله مشوق همه بداخلاقی‌ها در جامعه گردیده و ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و دینی مردم را سخت تخریب کرده‌اند.

یکی با قیافه در ظاهر روحانی در مقام "ولایت" همه دارایی‌های عامه را از آن خود میدانست، حتا در سفرهای معمولی برای خود گارد احترام با موزیک و تشریفات رسمی می‌آراست و حواریون، زیر پای جناب شان

گل می افشانند؛ دیگری، بخش بزرگی از مساعدت‌های محافل عربی به منظور تمویل جهاد را تاراج و حالا با غصب زمین‌های دولتی و مردم آنها را نمره گذاری کرده و به قیمت‌های بسیار گزاف به فروش می‌رساند. سومی با استفاده از صلاحیت‌های ناداده شده، ملیاردها افغانی بدون پشتوانه را به صورت غیرقانونی نشر و قبل از رسیدن به بانک مرکزی، کانتینرهای مملو از پول‌ها را بین خود و شرکا تقسیم می‌کرد. از عجایب روزگار این که همین پول‌های تقلبی و بی ارزش را بانک مرکزی به پول با اعتبار افغانی تعویض کرد! آنها در پهلوی غارت‌داری‌های عامه و اختلاس کمک‌های باد آورده دولت‌های غربی و شیخ‌های عرب برای جهاد، به قیمت فقر جانسوز عمومی، غارت و ویرانی اقتصاد ملی، توانستند سرمایه‌های بی حسابی را جمع‌آوری کنند. همچو نمونه‌ها خیلی فراوان اند و سیاهکاری‌های شان حتا در مطبوعات داخل کشور نیز بارتاب وسیع دارد. خوشبختانه مردم همه بی آنها را می‌شناسند و روزی با آنها محاسبه خواهند کرد.

با استفاده از این ثروت‌های نجومی و اندوخته‌های کاملاً نامشروع که بوی خون و باروت از آنها به مشام می‌آید، حالا با افتخار و روی هم‌چشمی‌ها با یکدیگر و نادیده گرفتن کامل مردم، قصرهای باشکوه می‌سازند و در عیش و عشرت می‌لولند. سرخوش از این حال و هوا و به شکرانه این همه نعمت‌ها، حتا با دختران نابالغ ازدواج می‌کنند.

رهبرانی با چهره‌های در ظاهر روحانی که در اصل می‌بایست در پاکی و طهارت، صفا و محبت، صداقت و وفاداری، عطوفت و مهربانی، مردم دوستی و نوع پروری و ایثار به هم‌نوع، معلم اخلاق جامعه می‌بودند، برعکس دست به غارت دارایی‌های عامه و تجارت خون مردم زده‌اند و از خود یادگار ننگینی به جا گذاشته‌اند. آنهایی که به "معلم اخلاق" شهرت داشته‌اند، چه اخلاقی را اشاعه و ترویج داده‌اند!؟

بی‌موجب نیست که برخی از این رهبران هر گاهی که سفری به خارج دارند سری به دویی و مشهد می‌زنند تا از یکطرف از وضعیت پول‌های جمع‌آوری شده آگاهی پیدا کنند و از جانب دیگر از رهبران شرعی (!) کسب تکلیف کنند.

هر گاهی که از فساد سخنی در میان آید، این چهره‌های مشهور آن را به بمثابة یک پدیده طبیعی و ناشی از ضعف اقتصاد مردم میدانند. آنها فراموش می‌کنند که دشواری‌های اقتصادی مردم و بخصوص از کارمندان دولت، پدیده تازه نیست و سال‌های سال انبوهی عظیمی از کارمندان با شرف این کشور با این وضعیت خیلی دشوار دست به گریبان بوده‌اند؛ ولی اخلاق اجتماعی و عزت و غرور شخصی‌شان نمی‌گذاشت که به فساد آلوده شوند و از این طریق حیثیت و اعتبار اجتماعی خود را لکه دار سازند.

در کشورهای مستعمره و جوامعی که ارزش‌های اخلاقی در آن سخت صدمه دیده، فساد به تدریج شامل فرهنگ آنها شده و سرانجام به یک صفت حسنه مبدل می‌گردد. گاهی با افتخار گفته می‌شود که گویا " فلانی از ریگ روغن می‌کشد!" و توانسته است در مدت زمان کوتاه مالک ثروت بزرگ گردد. همسایه‌های شرقی و جنوبی ما در این صحنه معرکه می‌کنند و شهرت جهانی دارند. شمار زیادی از رهبران سیاسی و کارکنان تنظیم‌های که در پاکستان مستقر بوده و امروز بخش بزرگی از اداره‌های دولتی را پُر کرده اند، با فساد مشهور سیاسی و اقتصادی آن کشور عادت کرده و چنان فرهنگی را به افغانستان منتقل کرده اند که از گنداب آن همه مردم مشمئز گردیده اند.

دوستی حکایت می‌کند که پس از اشغال کابل توسط نیروهای مجاهدین و تصرف اداره‌های دولتی و غصب مقام‌های آن اداره‌ها، مامور معاش بر طبق معمول معاش ماهانه آنها را برای تسلیمی نزدشان آورده بود. زمانی که آنها اندازه معاش خود را در جدول معاش ملاحظه کردند با خنده و تمسخر از گرفتن آن خودداری کرده و می‌گفتند که مصارف یک شب شان بیشتر از این مبلغ است. در حالی که هزارها کارمند با شرف این وطن تنها بخاطر همین مقدار ناچیزی معاش ماهانه، صادقانه در خدمت مردم خویش قرار داشته اند و به کار و ماموریت خود افتخار می‌کرده اند و عالی‌ترین نظم و دسپلین کاری را از خود به نمایش می‌گذاشته اند.



هنوز هم شماری از کارمندان باشرقی که با موجودیت این همه فساد، به فساد آلوده نشده اند در اداره‌های دولتی بمتابیه خارج چشم وجود دارند.

با دریغ که پس از فروپاشی نظام دولتی و ترویج انارشی، شمار زیادی به مقام‌های حکومتی و در مجموع به حکومت نه به صفت یک ارگان خدمتگزار مردم، بل به بمتابیه "خوان نعمت" و منبع بزرگ درآمد شخصی و گروهی می‌نگرند و تلاش زیاد برای رسیدن به قدرت نیز صرف به یک منظور بسیار ساده خلاصه می‌گردد و آن "کسب منفعت هر چه بیشتر" می‌باشد. تعدادی که با این شیوه عادت کرده اند، در این راه، دست به هر نوع معامله شرم آور می‌زنند و همه معیارهای اخلاقی را برای رسیدن به این مأمول زیرپا می‌گذارند. برای آنها اداره‌های دولتی و ارگان‌های قدرت و اداره محلی حیثیت و اعتبار موسسه‌های تجارتي شخصی و گروهی را گرفته است. از نظر آنها بودجه اداره‌های دولتی و ارگان‌های محلی و عواید اقتصادی حاصل از محله‌ها، همه در مجموع سرمایه شخصی اراکین قدرتمند و شرکا را می‌سازند.

بنابراین در چنین وضعیت خیلی‌ها ناهنجار، برچیدن دامن فساد از کشور را نمیتوان هیچگاه با چند تدبیری که گاه‌گاه برای تسکین مردم اتخاذ می‌گردد و حتی صدور فرامین "بی‌دندان"، عملی کرد. حتا ثابت داری‌هایی وزرا بمتابیه پیش شرط آغاز کار و نشر آن توسط رسانه‌های گروهی

آنطوری که وعده داده شده بود تا به حال عملی نگردیده است.

اگر در این عرصه در واقعیت اراده قوی سیاسی و همچنان اداره مردمی وجود داشته باشد، در آنصورت ایجاب می کند تا پیش از همه با حمایت قاطع جامعه بین المللی و متکی بر میثاق بین المللی مبارزه علیه فساد، دارایی های تمام رهبران سیاسی و اشخاص مشهور به فساد را تعیین و تثبیت کرده، تمام حسابهای بانکی آنها را در همه کشورهای جهان شناسایی و تا زمان بررسی به منشاء موجودی این حسابها و تعیین نحوه دستیابی صاحبان آنها به این مبالغ، مسدود گردانند، و از چگونگی اجراءات در این زمینه همواره به مردم گزارش بدهند.

در غیر آن مردم میدانند که آب از سرچشمه گل آلود است و از چنان دستگاهی با چنین اشخاصی نمیتوان همچو انتظاری داشت!

جنوری ۲۰۰۵ برابر به ماه جدی ۱۳۸۳

## بحران اخلاقی در جامعه افغانی

جامعه افغانی در مجموع یک جامعه سنتی است. سنت‌ها در این جامعه ریشه‌ها و نهادهای عمیق داشته و به گونه‌های متفاوت در اجتماع و فرهنگ آن متبازل گردیده است. دین و مذهب نیز در تبیین رسوم و روش‌های زنده‌گی بخش‌های متفاوتی از اتنیک‌های مختلف جامعه افغانی - آنچه امروز فرهنگ عامه می‌گویند - نقش خیلی‌ها برجسته بازی نموده و اخلاق اجتماعی جامعه را متبلور می‌ساخته است. اگر به گذشته‌ها بنگریم - آنهم نه گذشته‌های دور - نمونه‌های بسیار ارزشمندی از ارزش‌های اخلاق اجتماعی را که همواره مایه مباهات ما بوده و هر یک به نحوی آنها را در ذهن خود جا داده ایم، می‌یابیم. این ارزش‌ها در آثار ادبی و تاریخی ما و حتا در آثار ادبی بیگانگانی که به نحوی با مردم این کشور در تماس بوده اند، نیز فراوان بازتاب دارد که با دریافت آنها و با خوانش آنها هر یک بخود می‌بالیم.

اگر این ارزش‌ها را بسیار فشرده ساخته و تنها به مقوله‌های بسیار مهم و برجسته آنها اکتفا کنیم، میتوان آنها را چنین برشمرد: **جوانمردی و عیاری - صداقت و وفاداری - مهمان‌نوازی و صفای نیت - ننگ و غیرت - ناموسداری و حرمت به ناموس بیگانگان و حتا دشمنان -**

قناعت و تواضع - صمیمیت و پاکی - سادگی و بی آلابشی در معاشرت - دوری جستن از فساد و حرام... و امثال آن.

این ارزش‌های والای انسانی و اخلاقی که ممثل فرهنگ عامه کشور ما و اقوام مختلف ساکن در این سرزمین می باشد، از اثر جنگ فرسایشی و تحمیلی که مادر همه فسادهاست و آنهم جنگی به فرمایش و هدایت دشمنان وطن، سخت صدمه دیده و از آن میراث بزرگ و گنج پُربها، چیز کمی باقی مانده است. اگر هستی مادی جامعه را که در جریان این جنگ‌ها برباد رفت، بتوان با کار پُر تلاش و صادقانه، دوباره بازسازی و نوسازی کرد، هستی معنوی جامعه و ارزش‌های اخلاقی آن را که در این بحبوحه سخت صدمه دیده و مسخ گردیده، چگونه میتوان باز آفرینی کرد؟ آنهم در چنان حال و هوایی که از هم گسیختگی و بحران عمومی در مجموع، هر چه بیشتر گسترده گی و ژرفا می یابد و بی ارزشی دارد، بخشی از فرهنگ جامعه می گردد و تار و پود آن را از هم می گسلد و روان آن را مسموم می سازد.

با اطمینان میتوان گفت که بازآفرینی میراث‌های ارزشمند اخلاقی، خیلی‌ها دشوار بوده و صرف با کار جانسوز نسل‌های بعدی و آنهم در زمان بسیار طولانی، میسر خواهد گردید.

بزرگترین صدمه به فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی جامعه، زمانی وارد گردید، که زیر نام دین و مقدسات آن، از احساسات بسیار شریفانه مردم، سوء استفاده بعمل آمد و افکار عامه در جهتی سمت داده شد، که بنام دفاع از دین، شیرازه‌های اجتماعی که بر بنیاد دین و عنعنه‌ها استوار گردیده بود، از هم دریده شود و در نهایت به تشدید فساد و بحران بانجامد. نقش سیاست‌بازان به ظاهر روحانی و در قبای روحانیت، و به اصطلاح "رهبران مذهبی"، ولی در عمل خونخوار، فاسد، ظالم و حریص، در تشدید بحران اخلاقی جامعه، اثر کم نظیر داشته است. مردم متدین و مسلمان افغانستان، با دیدن این همه فساد در قبای روحانیت و عوام فریبی ناشی از آن، با وجود مقاومت گسترده برخی از گروه‌ها و لایه‌های اجتماعی، نسبت به حفظ ارزش‌های اخلاقی جامعه، به تدریج بی باور شدند و امراض و ناهنجاری‌های اخلاقی از بالا، بخش بزرگی از جامعه را در هم پیچید.

البته در جوامع و کشورهای مانند افغانستان، که از اثر عقب ماندگی مدеш، جنگ‌های طولانی و انفطاب جامعه، همواره، لایه‌های مختلف مردم مقابل هم قرار گرفته اند و خشونت، ترس و بی اعتمادی، به فرهنگ حاکم مبدل شده است، انتظار نمیتوان داشت که این فرهنگ به سهولت به یک فرهنگ والاتر و نجیبانه‌تر جا خالی کند. باید خاطر

نشان گردد که افغانستان شامل پنج کشور عقب مانده ترین جهان بوده و بر علاوه، فاقد یک دولت به معنی واقعی آن نیز می باشد. روشنفکران ما، که مهر و نشان همین جامعه را به نحوی در پیشانی دارند و با خود حمل میکنند، نیز متأثر از این فرهنگ (فرهنگ خشونت و بی باوری) گردیده و به دشواری می توانند با مخالفان خود کنار آیند. این احساس منفی و رفتار ناهنجار، که مخالف عقیده خویش را دشمن تلقی کردن و برای از بین بردن آن هر اقدامی را جایز دانستن، در درون ذهن بخش بزرگی از نخبگان سیاسی ما با شدت و توان متفاوت جا دارد، و عمدتاً بر عامل خویش نیز غلبه می کند و از خود سخت جانی نشان می دهد.

چنین رفتار ناهنجار را در هر گروهی و در هر مقطعی با صراحت میتوان دید. در پارلمان، نماینده منتخب مردم و برخاسته از جهنم به اصطلاح کمپها یا اردوگاههای مهاجران افغانی که میخواهد صدای گویای رنجهای بیکران مردم خود باشد، به بدترین شکل توهین و تحقیر می کنند و به روی مبارک وی با کفشها و چپکهای کثیف خویش میکوبند، و در همین تالار، نامه نگاری که صادقانه وظیفه اطلاع رسانی را بر دوش دارد، با رفتار مضحک و حرکات فلمی از جانب به اصطلاح وکیل منتخب مردم، مورد لت و کوب قرار می گیرد.

شگفت انگیزتر از آن این که، برخیها انتقاد به اعمال شنیع خویش را

اهانت به دین تلقی می کنند و می خواهند به این وسیله، گذشته‌های زشت خویش را در زیر سپر و چادر دین بپوشانند و مصئونیت بدست آورند؛ تا دیگر هیچ کسی جرأت نکند که بگوید بالای چشم جناب شان ابرو است! آنها با نفوذ گسترده خویش در اداره دولت و دستگاه استخبارات، در تلاش هستند، تا در فعالیت روزنامه نگاران محدودیت بیشتر وضع کنند و حتا بکاربرد کلمه «جنگسالار» را در رسانه‌ها جرم شناخته و ممنوع سازند. از همه قبیح تر، این که، شماری از رسانه‌ها وابسته و مزدور در خدمت موجه جلوه دادن چنین رفتارهای ناهنجار، قلم فرسایی می کنند و می خواهند به این وسیله به چشم مردم خاک بپاشند. چنین روش، بدترین نوع بحران اخلاقی و یا بهتر است گفته شود بحران اخلاق و فرهنگ سیاسی - اجتماعی را در جامعه افغانی به نمایش می گذارد.

بحران اخلاقی که جامعه افغانی را در مجموع درنور دیده است، در رسانه‌ها و مطبوعات درون مرزی و بیرون مرزی مبتذل نیز بازتاب دارد. آنها با دروغ، بهتان و تفتین، به بی رحمانه ترین و بی مسئولیت ترین شکل ممکن، تلاش می کنند تا مخالفان شان را سیاه سازند. در این رسانه‌ها، بدون توجه به شخصیت و حرمت انسانی مخالفان عقیده خویش و هر انسان دیگری که با آن سر ناسازگاری دارند، می تازند و

بی رحمانه آنان را به گمان خویش خورد و خمیر می کنند. این قلم به‌دستان گویا با این عمل قبیح، افتخاری کمایی می کنند و بخود می بالند و فخر می فروشند. در حالی که بر اساس نورم‌ها و معیارهای پذیرفته شده حقوق بشری، شخصیت هر انسان همواره قابل احترام است و از تعرض مصون.

چنین بیماری مزمن، حتا، دامن آنهایی که ادعای روشنفکری و ترقی خواهی نیز دارند و سال‌ها در سنگر دفاع از ترقی و عدالت رزمیده و کار کرده اند را نیز پاک نگذاشته است. هستند کسانی که صرف بخاطر اختلافات کوچک سلیقه‌یی - نه کدام اختلاف جدی - سعی می کنند تا همراهان شان را با پخش مطالب نادرست و فریبنده بی اعتبار سازند. غافل از آن که عمر دروغ کوتاه است و همچو تلاش‌های مذبحانه، دوباره به‌گوینده بر میگردد و آبروی وی را می ریزد.

از ده‌ها نمونه‌یی که در رسانه‌ها بازتاب دارد، به‌گونه مثال، صرف یک نمونه را برجسته می‌سازم. منظورم جدال در زمینه شکل و نحوه تنظیم قدرت و اداره، در ارگان‌های دولتی و محلی است. در این مورد بیشتر دو تا سه دیدگاه متفاوت وجود دارد. برخی معتقد اند که گویا برای تأمین عدالت اجتماعی و توزیع مناسب و متعادل قدرت در افغانستان واحد، بهترین سیستم، سیستم فدرالی است. شمار دیگر بر



عکس به این باور اند که گویا سیستم فدرالی در شرایط موجود، موجب تضعیف وحدت ملی می گردد و احتمال تجزیه کشور را بوجود می آورد. شماری هم در وسط هر دو دیدگاه فوق قرار دارند و به این باور اند که به ارگان‌های محلی صلاحیت‌های بیشتر داده شود، و مقامات محلی از جانب شوراهای محل انتخاب گردند و بهمین سلسله و رشته سایر مسایل.

در حقیقت مخاطبان با دو و یا سه دیدگاه متفاوت مواجه می گردند. هر دیدگاه، با مسئولیت مطرح می‌گردد، و هر کدام برای موجه جلوه دادن و قبولاندن نظر خویش دلایل کافی در اختیار دارند. اگر می پذیریم که در یک جامعه دموکراتیک، هرکس حق دارد نظر خویش را داشته باشد و از آن دفاع کند، پس این همه هیاهو برای چیست؟ و چرا مخالفین باورهای خویش را تا سرحد «خیانت ملی» محکوم می کنیم؟ در حالی که، دیدگاه‌های خویش را مسئولانه مطرح ساختن و در آن منافع و مصالح علیای کشور را در نظر داشتن، و آن را شجاعانه بیان کردن، یک برخورد کاملاً دموکراتیک با یک مسأله ملی می باشد.

در یک جامعه دموکراتیک، هیچگاه نمیتوان مانع ابراز نظر مسئولانه اشخاص شد. ولی در این مباحثه و گفتمان داغ وطنی، چرا به شخصیت نویسنده و یا گوینده تعرض می شود و چرا با دیدگاه مخالف، خصمانه

برخورد می گردد و حتا بیان کننده به «خیانت ملی» متهم می شود؟ پرسشی است که ریشه در بافت روابط و مناسبات اجتماعی یک جامعه بسته و سنتی دارد. همچو مباحثه‌ها و مناظره‌ها، که در اصول می بایست محتوی اکادمیک و تحلیلی داشته، رهگشا باشد، در عوض رنگ و بوی نژادپرستی، قوم پرستی و برتری جویی می یابد، و عصبیت‌های قومی و اتنیکی را دامن میزند. چنین برخورد نابخردانه، در نتیجه، جریان سالم و آرام مباحثه و گفتمان را که می تواند از هر لحاظ مفید و سازنده باشد، به بیراهه می کشاند و موجب ناراحتی‌ها و بدفهمی‌های فراوان می گردد. این وظیفه روشنفکران آگاه و آزاده ما هست که در جهت غنی سازی فرهنگ سیاسی کشور حرکت کنند و بر ضرورت رعایت اخلاق در ادبیات سیاسی تأکید نمایند، و خود در این روش نمونه مثال باشند. آنها باید، مسایل موجود را با دقت و حوصله مندی و مسئولیت و احترام به شخصیت و دیدگاه‌های دیگران مورد بررسی قرار دهند، و برای حل آن و بیرون رفت از این مشکل، راه های حل مناسب را جستجو کنند.

درچنین شرایطی که کشور، دستخوش بی ثباتی و هیجان‌های سیاسی ناشی از دوران گذار قرار دارد، و دست ارتجاع و نیروهای عقبگرا، روز تا روز قوت می یابد، بایست بیش و پیش از همه به نزدیکی، تفاهم

و همکاری نیروهای پیشرونده، آزادی دوست و عدالت‌خواه، توجه داشت. سنگ اندازی در راه ایجاد این پروسه و روند، و آنهم بخاطر دلخوشی اربابان قدرت، جفا به مردم افغانستان است.

تلاش در جهت نزدیک ساختن تمام نیروهای مؤثر، شامل طیف‌های گوناگونی که هنوز یاد وطن و خدمت به وطن و زحمتکشان افغانستان در روح و روان شان زنده است، یک تلاش انسانی و وطن‌دوستانه می‌باشد. این نیروها باید صمیمانه یکدیگر را دریابند و منحصیث یک وظیفه سترگ و دین‌وطنی، در مسیر بهم نزدیک شدن و به یک رود خروشان مبدل شدن، قرار گیرند. آنها صرف از این طریق میتوانند در کاهش بحران عمومی، که بحران اخلاقی هم یک جز متشکله آن است، سهم شرافتمندانه گیرند؛ صلح و امنیت اجتماعی و فردی را با وسعت نظر تأمین کنند؛ و کشور را در مسیر ترقی و رشد متوازن اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سمت و سو دهند.

آنهای که این جریان عمومی را اخلاص می‌کنند و حتا در جریان‌های کوچک موجب افتراق می‌گردند و مانع تجمع و تشکل سراسری می‌شوند، در حقیقت از وطن و مردم بیگانه گردیده‌اند، و رنج‌ها و آلام آنها را درست درک نمی‌کنند و از این طریق، آب به آسیاب دشمنان مردم می‌ریزند. چنین رفتار ناهنجار، در میان به اصطلاح برخی از

نخبه گان سیاسی ما، به معنای آن است که، حتا، اهل سیاست نیز، تا کنون آنطوری که باید، چندان به بلوغ سیاسی نرسیده است. آنها باید بدانند، که آزادی انسان، یعنی حق تصمیم‌گیری مستقل، و نیز پذیرش مسئولیت در قبال تصمیم‌ها و حتا پیامدهای ناخواسته آن تعریف شده است. انسان در جمع زندگی می‌کند و او سازنده و همزمان محصول جامعه است.

در جوامع متمدن با وجود موضع‌گیری‌های بسیار متفاوت عقیده‌تی، گروه‌های مختلف اجتماعی و احزاب، نماینده گان آنها، در مناظره‌ها و مناظره‌ها بسیار داغ سیاسی، با جدیت تمام و منطق کوبنده می‌کوشند که دیدگاه‌های خویش را توضیح و از آن دفاع کنند. ولی پس از بحث دشوار و خسته کننده، آنان با یکدیگر صمیمانه دست می‌دهند و به روی هم می‌خندند و هیچگاهی به شخصیت و حیثیت یکدیگر توهین نمی‌کنند؛ زیرا میدانند که چنین روش، اخلاقا ناشایست است؛ و بر علاوه از لحاظ قانونی نیز جرم نیز تلقی می‌گردد و مرتکب به آن مورد تعقیب عدلی و قانونی قرار می‌گیرد. آنها فردا و پس فردای آن نیز، روابطه عادی انسانی خویش را نادیده نگرفته، با هم در صورت ضرورت صمیمانه معاشرت می‌کنند. این جدال داغ و کوبنده، هیچگاه به یک کدورت عمیق و یا خصومت آشتی ناپذیر مبدل نمی‌گردد؛ بل این که، همواره

چنین برخورد با مسایل، جزء روند قانونمند مبارزات مسالمت آمیز زنده گی سیاسی بشمار میرود. آنها می دانند که حق دارند نظر و دیدگاه خویش را داشته باشند، و از آن به بهترین وجه دفاع کنند، و دیگران هم حق دارند، نظر و دیدگاه خویش را داشته باشند. و گویا در چنین شرایط، انحصار حقیقت را در دست داشتن، در اصل مطرح نیست. در نهایت این مردم اند که در باره چند و چون نظریات و دیدگاه‌های شان، قضاوت می کنند و وزنه سیاستمداران را سبک و سنگین می سازند. چنین رفتار، نماینده گی از یک سطح بلند فرهنگ و اخلاق سیاسی می کند.

بنابراین، باید این اصل اساسی را در نظر داشته باشیم که: «اخلاق سیاسی بحثی از فلسفه سیاسی است. اجرای سیاست در آخرین تحلیل، چیزی جز عقد قرارداد اجتماعی و رعایت و پای بندی بدان نیست. یعنی وابستگی سیاست به اخلاق را نمیتوان امری صوری (فرمال)، ظاهری و جدا پذیر دانست. هدف سیاست، دست کم، عبارت از فراهم نمودن و حفظ و تضمین صلح، آشتی و همکاری می باشد. مطابق آموزش‌های کانت، تصور وجود سیاست بدون اخلاق، تصویری است اشتباه که دارای تناقض درونی هست، چرا که سیاست بدون خرد عملی (اخلاق) اصلاً سیاست نیست، بربریت است. برقراری و تأمین دموکراسی و تشکیل حکومت حقوقی دموکراتیک، تنها راه ممکن و شناخته شده برای

شگوفایی اخلاق در سیاست است. اخلاق پدیده است که از درون سیاست‌های مردمی و دموکراتیک می‌جوشد و می‌شگوفد.»<sup>۱</sup>  
جنوری ۲۰۰۵ برابر به ماه جدی ۱۳۸۳

## در سوگ تندیس‌های بودا در بامیان

در اواخر ماه فبروری و اوایل ماه مارچ سال ۲۰۰۱ بخشی بزرگی از افتخارات تاریخی و میراث‌های فرهنگی قبل از اسلام در افغانستان، به شمول تندیس‌های بی نظیر بودا در بامیان و شمار بی شماری از پیکره‌های گوناگون مربوط به دوره‌های کوشانی در موزیم‌های منقول و غیرمنقول افغانستان، با قساوت و بربرمنشی خاصی منهدم گردیدند. این درامه فاجعه بار در دوازدهم ماه مارچ با انفجار دادن تندیس بزرگ بودا در یک محفل رسمی جلادان تاریخ و فرهنگ به پایان رسید.

در این فرصتی که حکومت اسلامی با برخی از رهبران طالبان در سرگوشی‌ها و تبانی‌ها قرار گرفته و میان آنها از مدت طولانی به این طرف، گفتگوها بمنظور داد و گرفت‌های بیشتر سیاسی در جریان است، نمیتوان انتظار داشت که چنان جنایت عظیم و اعمال ننگین آن رژیم جنایتکار و متحجر از جانب حکومت افغانستان برجسته و انتقاد گردد؛ ولی بطور یقین مردم افغانستان که به گذشته تاریخی و میراث‌های فرهنگی خویش افتخار می‌کنند و آن را نسل به نسل و سینه به سینه در تمام دوران‌های مشقتبار تاریخ خود حفظ کرده و بهم انتقال داده‌اند، آن اقدام راجنایت علیه فرهنگ و میراث‌های فرهنگی سرزمین

خویش می دانند.

میراث‌های تاریخی و فرهنگی چندین هزار ساله افغانستان که گنجینه بی از میراث فرهنگ بشری بشمار میرود، نی تنها به مردم افغانستان، بل به تمام بشریت با فرهنگ جهان تعلق دارند. این میراث‌ها که در بسیاری موارد استثنایی اند، فصل بسیار با ارزش و مهمی را در تاریخ حوزه تمدنی ما و در مجموع جهان می سازند.

یک بخشی قابل ملاحظه‌یی از میراث‌های تاریخی و فرهنگی افغانستان را آثار باستانی قبل از اسلام تشکیل میدهند که از ویژه‌گی‌های استثنایی برخوردار بوده اند. افغانستان در آن دوران تاریخی، منحصی با اهمیت ترین مرکز تقاطع تمدن‌ها و جریان‌های متفاوت فرهنگی و به مثابه شاهراهی انتقال و داد و ستد دست آوردهای فرهنگی ملل مختلف جهان شناخته شده است. بازرگانان، سیاحان و هنرمندان از چین، هند، آسیای مرکزی و اروپا با استفاده از راه مشهور ابریشم، در این حوزه باستانی رفت و آمد داشتند، و دست آوردهای شان را به معامله می گذاشتند و از این طریق غنا می بخشیدند. همه‌یی آنهایی که از فرهنگ‌های مختلف نمایندگی می کردند و باورهای متفاوت داشتند، بطور مسالمت آمیز، با بردباری و تساهل، مشترکاً با هم زنده‌گی می کردند، و به غنا و عظمت



تاریخی این سرزمین باستانی می‌افزودند.

در این دوران بزرگ تاریخی، و بنابر همان اشتراکات و داد و ستدها، آثار فرهنگی منحصر به فردی به وجود آمدند که بخش از افتخارات تاریخی نسل‌های واپسین را می‌سازند. ما نمونه‌های زیادی از این آثار را در دل خاک‌ها و مغاره‌ها و موزیم‌های داخل و خارج از کشور، داشته ایم که با افتخار و مباهات به آنها می‌نگریستیم؛ ولی با دریغ و درد، حالا صرف تصاویری از شمار زیادی از این همه آثار استثنایی تاریخی را میتوان در کتاب‌ها و در صفحه‌های شبکه بین‌المللی اینترنت دریافت و با صد آه و افسوس و چشم‌گریان به آنها نگریست. دیگر نمونه‌های زیادی از این همه گنجینه‌های عظیم فرهنگی، وجود خارجی ندارند و یک باره در زمان خیلی کوتاه، زیر سلطه جلاان تاریخ، نیست و نابود گردیدند!!

از تندیس‌های بودا و از آثار تاریخی دوران پر عظمت امپراتوری کنشکا می‌گوییم؛ و از بامیان می‌گوییم که در این امپراتوری بزرگ، همچون نگین درخشان می‌تابید و تندیس‌های بودا، سمبول یا نماد این عظمت تاریخی بود.

بامیان در افغانستان مرکزی، و نزدیک به مسافت ۲۳۱ کیلومتر در

شمال غرب کابل و در قلب کوه هندوکش، در ارتفاع ۲۵۰۰ متری موقعیت دارد. این شهر برای بیش از هفت قرن - از قرن دوم میلادی تا دخول لشکر اسلامی در قرن نهم میلادی در آن، یکی از بزرگترین مراکز بودایی در شرق بشمار میرفت. بامیان همچنان برای قرن‌ها در قلب راه تاریخی مشهور به «راه ابریشم» قرار داشت و محل استراحت و اقامت کاروان‌های اموال تجارتی که بین چین و امپراتوری روم در رفت و آمد بودند، گردید. از لحاظ استراتژیک این شهر به یک موقعیت مرکزی برای مسافرانی که از شمال به جنوب، و از شرق به غرب در رفت و آمد بودند و به این وسیله، به محل تلاقی فرهنگ‌های دنیای باستان مبدل گردیده بود.

در این وادی تاریخی سه پیکره بزرگ بودا تراشیده شدند و شمار بیشماری مغاره‌ها در دل کوه‌ها، برای وصل و پیوند دادن این پیکره‌های عظیم با هم، حفر گردیده بودند. کار ساختمان دو پیکره بزرگ در قرن دوم میلادی به هدایت و حمایت کنشکای کبیر آغاز گردید و شاید در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به پایان رسیده باشد.

مغاره‌های حفر شده در دل کوه‌ها، محل بود و باش هزاران راهب بودایی را تشکیل می‌دادند و همچنان بحیث مهمانخانه برای مسافران، بازرگانان، و زائران این مرکز بودایی، مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

این مغاره‌ها مملو از نقاشی‌های مختلف بودند که همزمان با تراش و ساختمان پیکره‌ها بحیث یک مجموعه‌یی بهم پیوسته حفر شده بودند. آنها به طول یک مایل، قسمت شرقی و غربی، یعنی دو مجسمه بزرگ را با هم وصل می کردند. وادی بامیان را میتوان به سه بخش تقسیم کرد: بخش غربی، جایی که مجسمه بزرگ ۵۳ متری (به روایتی ۵۵ متری) قرار دارد و بیشترین بخش مغاره‌های منقوش را در بر می گرفت، بخش مرکزی، که یک پیکره نسبتاً کوچک (احتمالاً در حالت نشسته) نیز تراشیده شده بود و شمار زیادی از مغاره‌ها را دربر میگرفت، و بخش شرقی، وادی که دارای مجسمه بزرگ ۳۸ متری بودا بوده است. برعلاوه این دو مجسمه بزرگ، مجسمه دیگری هم بفاصله هزار قدم دورتر بشکل خوابیده موجود بود. هیوان تسانگ زایر چینایی که در نیمه اول قرن هفتم میلادی از بامیان دیدن کرده بود ازین پیکره بزرگ بودای خوابیده نیز یادآوری کرده و موقعیت آن را در مجاورت پیکره‌های بزرگ ایستاده بودا در بامیان ذکر کرده است. این زایر چینایی بامیان را بنام کشور «فان ین نا» یاد کرده و می گوید: «معابد متعدد در آن موجود بوده و در آنها هزاران راهب به اخذ تعلیمات و تدریس مصروف بودند.»

تأثیر هنرمندان چیره دست از چین تا مدیترانه را میتوان در ساختمان

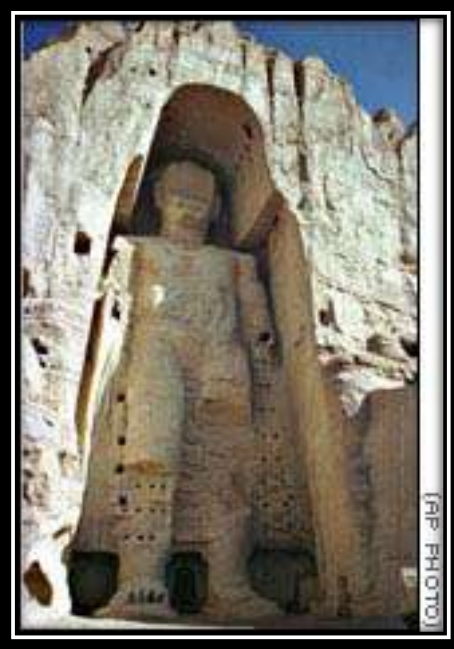
و تزیین پیکره‌ها و مغاره‌های بامیان دریافت که گواهی بر نقش و اهمیت این منطقه در رابطه به امتداد و تقاطع راه‌های تجارتي که دنيای گريکو - رومن را با هند، آسیای مرکزی و چین وصل می‌کرد، می‌دهد.

همانطوری که گفته آمد، تندیس‌های عظیم بودا در بامیان و سایر آثار باستانی این دوره در سایر مناطق کشور، همچون سومعه بزرگ بودایی در هده جلال آباد که به استوپه هده شهرت دارد، زیر تأثیر برخورد فرهنگ‌های متفاوت و بخصوص فرهنگ بودایی و یونانی که بنام «گریکوبودیک» و یا «گندهارا» شهرت یافته و مثل هنر قدیم افغانستان باستان می‌باشد، شکل گرفته و با سایر مجسمه‌های بودا در سایر مناطق جهان بسیار متفاوت بوده اند. این آثار با چنین ویژگی‌ها صرف می‌توانست در شرایطی که این سرزمین کهن قرار داشت، یعنی بمائبه موقعیت کلیدی و چارراه تمدن دنیای باستان، بوجود بیاید و از این لحاظ در بسیاری موارد منحصر به فرد گردد. پیکره‌های بودای بامیان یکی از این نمونه‌های استثنایی است، زیرا پیکره‌های بودا در سایر کشورهای آسیایی، بر حسب معمول بودا را در حالت خوابیده و یا نشسته و همچنان در وضعیت خلسه که نمایندگی از درونگرایی دین بودایی می‌کند، به نمایش می‌گذارد؛ ولی برعکس، مجسمه‌های بودا

در بامیان، از برکت هنر گریکوبودیک (گندهارا) قد برافراشته و ایستاده اند و در حقیقت نمایندگی از طرز دید و تفکر عملگرایانه دنیای یونان باستان می‌کنند. اضافه بر آن، لباس این پیکرها نیز با پیکره‌های خدایان یونان باستان در برخی موارد شباهت می‌رساند. پیکره‌ها، مغاره‌ها و سایر تأسیسات مربوط به آن، در حقیقت همه بصورت مشترک یک مجموعه‌یی از ساختمان‌های بسیار با شکوه و مجلی را تشکیل می‌دادند. ساختمان کامل این مجموعه بسیار بزرگ، به احتمال زیاد دو تا سه قرن را دربر گرفته باشد که آنهم صرف در همان مقطع تاریخی می‌توانست بوجود آید. اطاق‌های داخل و اطراف مجسمه‌ها، با نقش و نگارهای مرغوب و تصاویر موزائیک مزین شده بودند و در آنها هزاران راهب بودایی مشغول عبادت و سیر و سفر معنوی بودند. بر اساس روایت‌های تاریخی متن لباس پیکره بزرگتر که بزرگترین مجسمه ایستاده بودا در جهان می‌باشد، به رنگ سرخ و از مجسمه دومی به رنگ آبی روشن بود. صورت پیکره‌های بودا و دست‌های هردو پیکره و بخش‌های از بدنه آن با ماسک‌ها و ورقه‌های طلایی و زیورات مزین با سنگ‌های قیمتی پوشانیده شده بودند و طوری موقعیت داشتند که صبحگاهان اولین اشعه خورشید آنها را درخشان می‌ساخت و به عظمت آنها می‌افزود. این مجموعه‌یی از پیکره‌ها و ساختمان‌های مربوط به آن را می‌بایست یکی از عجایب عالم دانست. شایان یادآوری

است که در استوپه هده در کنار پیکره‌های بسیار گوناگون بودا، مجسمه‌های خدایان یونانی مانند هرکلیس نیز تراشیده شده بودند.

با تأثر و تألم فراوان باید گفت که بنا بر عقب مانده گی و محدودیت‌های



داخلی، و همچنان نبود توجه کافی موسسه‌های فرهنگی داخلی و بین‌المللی به این آثار عظیم تاریخی و فرهنگی، در مورد این آثار پژوهش و تحقیق کافی و همه جانبه صورت نگرفته و حتا یک سری تصاویر متنوع و کامل از بخش‌های درونی و بیرونی این آثار و از زوایای مختلف

نیز قبل از تخریب، وجود ندارد. آگاهی ما از این میراث عظیم تاریخی و فرهنگی بشری بسیار اندک است.

تندیس‌های بودا در درازنای تاریخ پرشکوه خود - چه در زمان استیلای اعراب و چه حتا در تهاجم چنگیز و هلاکو - زیاد و بطور کامل تخریب نگردیدند. آنها صرف زیورات و پوشش طلائی پیکره‌ها را به غارت

بردند. هر جهانگشای مشهور تاریخ که این شاهراه عظیم را پیموده و از بامیان گذشته، در پیش پای این مجسمه‌های پر هیبت و عظیم، احساس حقارت و کوچکی کرده است. جالب است که در دوران زمامداری خوارزمشاهان که بامیان مرکز امپراتوری آنها بود و شریعت اسلامی نیز جاری، این پیکره‌های با شکوه، همچنان با عظمت و وقار، و منحیث میراثی گران‌بها از گذشته درخشان تاریخی این سرزمین، زینت بخش شهر تاریخی بامیان بودند. در یک هزار و دو صد سال حاکمیت زمامداران و سلاطین مسلمان بر این سرزمین که شمار زیادی از آنها مردمان بسیار متعصب هم بودند، این میراث باستانی کشور تخریب نگردید و همچنان پابرجا ماند.

با غم و اندوه فراوان که در آغازین سال قرن بیست و یکم و در عصر گسترشی پژوهش و کنکاش در باره ریشه یابی ساختمان جسمانی و روانی انسان و گذشته تاریخی آن، و دست آوردهای بی نظیری ناشی از این بررسی‌های علمی، این آثار منحصر به فرد تاریخی، پس از زخم‌های فراوان، با آتشباری سلاح‌های ثقیل و جابجا نمودن مواد منفجره در بخش‌های از بدنه آن و با استفاده از وسایل و فن آوری‌های پیشرفته، به تاریخ دوازدهم مارچ سال ۲۰۰۱، منفجر گردیدند و بر زمین فروریختند!!

این میراث‌های عظیم فرهنگی ما با فتوای ملا محمد عمر آخوند و در حقیقت به هدایت رهبران سازمان القاعده و سازمان آی اس آی پاکستان و توسط لشکر جاهل و متحجری که در بطن دشمنان مردم افغانستان



بسته شده و رشد کرده بود، نابود گردیدند. در این هنگامه ناهنجار، نی تنها آن دو پیکره ارجمند، بل هزاران اثر باستانی قبل از اسلام در افغانستان، در حوزه‌های مشهور باستانشناسی مانند: بامیان، کابل، ننگرهار، غزنی، قندهار و هرات در طی مراسم بزرگ و خاصی در جریان ماه‌های فبروری

و مارچ سال ۲۰۰۱ منهدم و با خاک یکسان شدند!

رژیم خودکامه و متعفن طالبان و حامیان خارجی شان، به تقاضاهای مکرر سازمان‌ها معتبر بین‌المللی و اسلامی، شخصیت‌های مشهور جهانی، علاقمندان و پیروان آئین بودایی کوچکترین توجه نشان ندادند.

در این عمل جنایتکارانه، نی تنها طالبان و شرکاء، که تمام سازمان‌ها دولتی، استخباراتی و مذهبی خارجی که در بوجود آوردن این هیولای



وحشت و دهشت، آموزش، تجهیز، تسلیح و تمویل آنها، نقش اساسی داشته‌اند، مقصراند و مسئولیت مشترک تاریخی دارند.

آنهایی که در تخریب کشور و تمام میراث‌های فرهنگی و ارزش‌های ملی و تاریخی آن بطور سیستماتیک عمل کرده‌اند، و در تبنانی با سازمان‌ها دهشت افکن و بنیادگرای اسلامی و در مبارزه علیه هر دست آورد فرهنگی از خود چهره زشت، متحجر، متعصب و تمدن ستیز به نمایش گذاشته‌اند، به هیچ وجه نمی‌توانند از مردم افغانستان نماینده‌گی کنند.

مردم افغانستان و جامعه آگاه جهانی، نفرت و انزجار عمیق خویش را همواره نسبت به این اعمال ددمنشانه ابراز داشته، و آن را برای همه بی بشریت یک فاجعه جبران ناپذیر دانسته، و به آن به مثابه جنایت علیه بشریت، علیه تاریخ و علیه فرهنگ می‌نگرند. آنها به این باور اند که مسئولین این فجایع باید هم مانند با جانین علیه بشریت و جنایتکاران جنگی مورد تعقیب عدلی قرار گیرند و حتماً به جزای اعمالشان برسند.

پس از سقوط طالبان و بازگشت دوباره جامعه جهانی به افغانستان، یونسکو Unesco در ارتباط به میراث‌های فرهنگی افغانستان علاقه

بیشتر گرفت و در سال ۲۰۰۳ بقایای میراث‌های باستانی بامیان را شامل فهرست میراث‌های فرهنگی جهان گردانید. پس از آن شماری از باستان‌شناسان بین‌المللی و پژوهشگران مربوطه، کار و مطالعات خویش را در ارتباط به حفاظت و ترمیم آبدی‌های باقی مانده در بامیان آغاز کردند.

تیم باستان‌شناسی فرانسوی به ریاست داکتر زمیریالی طرزی در جستجوی پیدا نمودن بودای خوابیده به طول سه صد متر گردید. اگر چه این تیم تا حال موفق به این کار نشده، ولی آنها آثار تاریخی جالبی را بدست آورده اند که بخش‌های از مجسمه بودا به طول پانزده متر شامل آن می‌گردد.

در جریان این مطالعات و بررسی‌ها، کشفیات جدیدی در وادی بامیان از جمله به شمول یکی از برجسته‌ترین کشفیات باستان‌شناسی در سال ۲۰۰۸ نیز بوجود آمد. این کشف بزرگ عبارت بود از اینکه در نقاشی‌های دیواره‌های مغاره‌هایی که زمانی زایران بودایی زنده‌گی و عبادت می‌کردند، از رنگ روغنی استفاده شده بود. برگردان گفتگوی جالب داشمند جاپانی را در این زمینه در پیوند با این نوشتار تقدیم می‌کنم.

همچنان بر اساس گزارش تاریخی ۱۵ مارچ ۲۰۱۰ یونیمای UNAMA، یک تیم باستانشناسی آلمانی در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۸، کشف بزرگ دیگری را نیز بدست آورد. آنها یک خریطه دست نخورده و مهر و لاک شده را در بخش شرقی تندیس‌های بودا کشف کردند و به این باوراند که احتمالاً تحفه‌یی از جانب هند برای تجلیل و بزرگداشت و تقدیس از آفرینش پیکره‌های بودا بوده باشد.

«ایروین ایملینگ» Erwin Emmerling پروفیسور در دانشگاه تخنیک مونیخ میگوید که «این کشف کمک خواهد کرد که معمای پیرامون آفرینش مجسمه‌های بودا آشکار گردد.»

افغانان وطن دوست که به تاریخ و فرهنگ باستانی خود افتخار می‌کنند و از سرنوشت و آینده وطن نگران اند، باید مصرانه بخاطر جلوگیری از بربادی هر چه بیشتر میراث‌های تاریخی و فرهنگی ما دست بکار شوند و در افشای آن چهره‌های جنایتکاری که دست به غارت میراث‌های فرهنگی می‌زنند، به هر وسیله ممکن اقدام کنند. هنوز هم روز تا روز آثار گران‌بها از این کشور حتا گاهی به موافقت ارگان‌های مسئول امور فرهنگی توسط جنگسالاران، دلالان و قاچاقبران بصورت سیستماتیک بغارت می‌روند. حکومت افغانستان و ارگان‌های موظف در این زمینه اقدام قاطع و موثری نمی‌کنند. سازمان‌ها

بین‌المللی بخصوص یونسکو UNESCO نیز در این عرصه آنطوری که باید همکاری و مساعدت لازم نمی‌کنند. از جانب دولت و موسسات بین‌المللی در بازگشتاندن آثار باستانی موزیم ملی کابل که با به قدرت رسیدن تنظیم‌های جهادی غارت شده و بازپرس از مسئولین معلوم الحال آنها، تا حال کدام اقدام عملی صورت نگرفته است.

ملتی بدون پیوندهای تاریخی، ملت بی‌ریشه است. پس بایست به خاطر از دست رفتن این همه گنجینه‌های تاریخی، بی‌نظیر و افتخار آفرین کشور مان، سوگوار بود و به عاملان آن نفرین همیشگی فرستاد.

۲۲. فیروزی ۲۰۰۵ برابر به ۴ حوت ۱۳۸۳

این نوشته در ماه فیروزی سال ۲۰۰۸ با افزودن کشفیات تازه در این عرصه ویرایش و تکمیل گردیده است.

## نخستین نقاشی‌ها با رنگ روغنی در مغاره‌های تاریخی افغانستان

یک پژوهشگر جاپانی می‌گوید: رنساس یا روشنگری در اروپا را فراموش کنید. نخستین نقاشی‌ها با رنگ روغنی در دیواره‌ها، حداقل به چهارده قرن پیش در دیواره‌های مغاره‌های بامیان افغانستان بر می‌گردد. تصاویر نقاشی شده بودایی در حوزه افغانستان مرکزی حدود ۶۵۰ قبل از میلاد یکی از قدیمترین نمونه‌های استفاده از رنگ روغنی در تاریخ است. یاکو تنی گوشی (Yoko Taniguchi) کارشناس موسسه ملی پژوهشی جاپانی برای داشته‌های فرهنگی می‌گوید:



ای اف پی ۲۴ جنوری ۲۰۰۸ برابر به ۴ دلو ۱۳۸۶

«بگ گروهی از دانشمندان جاپانی، اروپایی، ایالات متحده آمریکا با هم همکاری می‌کنند تا دیوارهای آسیب دیده در مغاره‌های وادی بامیان

که بخاطر دو مجسمه بسیار بزرگ بودا شهرت دارند و در سال ۲۰۰۱ توسط طالبان تخریب گردیدند، را ترمیم کنند.»

در دیواره‌ها، هزاران نمایه بودا با ردای قرمز در حالت نشسته (چهارزانو) و با موی‌های جمع شده و تاب خورده به نحوی بسیار زیبا نقاشی شده است. نمونه‌های دیگر، زایران دولا شده را در حالی که در مقابل هم قرار گرفته اند و با برگ‌های خرما به شکل ماهرانه پیچانیده شده اند یکجا با مخلوقات افسانه‌ی و اسطوره‌ی بنمایش میگذارند. نقاشی‌ها مخلوطی از تأثیرگذاری چین و هند را برجسته می‌سازد و بسیار احتمال دارد که کار هنرمندانی باشد که در راه ابریشم، بزرگترین راه بازرگانی و فرهنگی که شرق و غرب را با هم وصل می‌کرد، سفر می‌کردند.

موسسه حفاظتی گیتی Getty که در لاس آنجلس موقعیت دارد، ۵۳ نمونه‌ی را که از دیواره‌ها برداشته شده بود، بررسی و تحلیل کرده اند. این موسسه، در تحقیقات شان از روش گاز کرموتوگرافی استفاده کرده اند. پژوهشگران دریافتند که ۱۹ نمونه دارای رنگ روغنی می‌باشند. «بتنی گوشتی» به آژانس خبررسانی ای اف پی می‌گوید:

«انواع مختلف روغن با یک فن آوری بسیار پیچیده در نقاشی‌های

دیواری بکار گرفته شده است و چنین احساس میشود که گویا نقاشی‌هایی از قرن چهاردهم و پانزدهم ایتالیا را تماشا می‌کنیم.

این کشف برداشت و تصور عمومی در باره منبع نقاشی‌های روغنی را به عقب می‌برد. تکنیک و فنی که به باور گسترده در اروپای دوره رنسانس از قرن چهارده تا شانزدهم میلادی شگوفان شد، پدید آمده باشد.

هنرمند و مهندس ایتالیایی «گیورگو واسری» Giorgio Vasari برای نخستین بار در باره نقاشی‌های روغنی مطالبی را در کتاب خود «زنده‌گی هنرمند» در اواسط قرن شانزدهم نوشته بود.

تاریخنگاران هنری، اگر چه استدلال می‌کنند که در قرن پانزدهم، نقاش «یان وان ایوک» Jan van Eyck ممکن است به فن و تکنیک این نوع نقاشی آشنا بوده باشد، زیرا وی نوعی پالش یا ورنس با ثبات را انکشاف داده بود، ولی وی این راز را تا مرگ خود پنهان نگهداشت.»

«نتیگوشی» می‌گوید: «این بسیار برانگیزنده است که کشف گردد که چنین روش پیش رفته در دیواره‌های آسیای مرکزی بکار برده شده باشد. وی اضافه می‌کند: همکاران اروپایی من تکان خوردند، زیرا آنان همواره به این باور بودند که نقاشی‌های روغنی در اروپا اختراع شده است.»

نقاشان بودایی در نقاشی‌های خویش در دیواره‌ها، از مواد عضوی کار گرفته اند. به شمول رزین یا صمغ طبیعی، چسب یا صمغ درختی، روغن خشک و پروتئین حیوانی. چنین یک ترکیبی که حتا امروز هم عناصر با اهمیت در نقاشی‌های روغنی را میسازند و بافتی که مواد رنگی را قادر میسازد تا مقاومت نقاشی‌ها را از پوسیده گی بلند ببرد.

پژوهشگران کوشش میکنند که از دیواره‌ها محافظت نموده و آنرا ترمیم کنند و با مساعی بین‌المللی آنچه را که از تندیس‌های بامیان باقی مانده است از خطر نابودی نجات دهند.

تئیگوشی میگوید: «اگر چه روغن در نقاشی‌ها در مصر باستان، یونان و روم ممکن مورد استفاده قرار گرفته باشد ولی نمونه‌های از چنین نقاشی‌ها هم اکنون در دسترس نیست. روغن برای ادویه، آرایش، روکشی کشتی‌ها بکار برده میشد. در سایر تمدن‌های باستان که امروز به کشورهای به شمول ایران، چین، ترکیه، پاکستان و هند تقسیم شده اند، ممکن است از چنین فن آوری استفاده شده باشد، ولی خرابه‌های آنها بمثابة موضوع پژوهش پیش رفته، وسیع و پهناور قرار گرفته نمی تواند. برای بررسی دیواره‌های کهن در اروپا و آسیای مرکزی من توقع دارم که در مورد ریشه‌های نقاشی با رنگ روغنی بیشتر روشنی انداخته شود.»



## انتخابات پارلمانی - چالش ها و پی آمدها

قرار است برای انتخاب ۲۴۹ عضو مجلس نمایندگان (ولسی جرگه) و ۴۲۰ عضو شوراهای ولایتی، به روز یکشنبه بیست و هفتم ماه سنبله، مطابق هژدهم ماه سپتمبر سال جاری، در افغانستان انتخابات برگزار گردد. قرار معلوم از جانب دفتر مشترک تنظیم انتخابات در زمینه تنظیم امور مقدماتی کار انتخابات، اقداماتی صورت گرفته و تدابیری اتخاذ شده است. بر اساس پیشبینی‌های این دفتر، برای آمادگی امور مقدماتی به تعداد پنج هزار کارمند داخلی و خارجی موظف خواهند گردید و شمار کارکنان این دفتر در روز برگزاری انتخابات به ۱۸۶ هزار نفر خواهد رسید. انتخابات در سراسر افغانستان در پنج هزار مرکز و سی هزار محل رای دهی صورت خواهد گرفت. دفتر نامبرده مصارف انتخابات پارلمانی را در حدود یکصد و پنجاه ملیون دالر پیشبینی نموده است.

در ولسی جرگه از جمله ۲۴۹ کرسی ۶۸ آن و در شوراهای ولایتی از جمله ۴۲۰ کرسی یک چهارم آن یعنی ۱۰۵ کرسی برای زنان اختصاص داده شده است. تا تاریخ دوم جوزا به تعداد ۲۷۰۵ نفر بحیث کاندید ولسی جرگه و ۲۸۲۶ نفر به حیث نامزد شوراهای ولایتی ثبت

نام کرده اند. از جمله شمار بالا به تعداد ۳۱۹ زن به ولسی جرگه و ۲۱۲ زن به شوراهای ولایتی به حیث نامزد ثبت شده اند.

بر اساس قانون اساسی موجود، شورای ملی بحیث عالی‌ترین ارگان تقنینی و مظهر اراده مردم افغانستان تلقی گردیده و از قاطبه ملت نمایندگی میکند و هر عضو شورا در موقع اظهار رای مصالح عمومی و منافع عالیای مردم افغانستان را مدار قضاوت قرار میدهد. بر علاوه اعضای مجلس نمایندگان توسط مردم از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می‌گردند. انتخابات بر اساس سیستم رای واحد، غیر قابل انتقال به پیش خواهد رفت و در آن نظام تناسبی در نظر گرفته نشده است. کرسی‌ها بر اساس شمار جمعیت هر ولایت تقسیم شده است. کابل به عنوان ولایتی که بیشترین جمعیت را دارد با ۳۳ کرسی بیشترین نماینده را در پارلمان افغانستان خواهد داشت. هرات با ۱۷ نماینده جایگاه دوم و ننگرهار با ۱۴ نماینده جایگاه سوم را دارد. ولایت‌های بلخ، قندهار و غزنی هر کدام با ۱۱ نماینده از شمار ولایتی اند که بیشترین نمایندگان را در مجلس دارند. ثبت نام کاندیدان از تاریخ دهم ماه ثور آغاز و با سه روز تمدید به تاریخ دوم جوزا ختم گردید.

با وجود یاددهانی مطالب بالا، وضعیت موجود در کشور در بسا موارد چنان پیچیده و بغرنج است که میتواند روند انتخابات سالم، آزاد و

**منصفانه پارلمانی و شوراهای ولایتی** را بطور کامل به بیراهه برد و در فرجام به یک گره کور و یا معضل اجتماعی - سیاسی دیگر مبدل گرداند.

این چالش‌ها را به بررسی می‌گیریم:

### اول: نبود امنیت

فراهم کردن زمینه‌های مساعد امنیتی برای برگزاری انتخابات پارلمانی، به مثابه مهمترین وظیفه در برابر نیروهای امنیتی داخلی و ائتلاف بین‌المللی قرار داشته است. پوشش امنیتی در سراسر کشور - با وجود تشدید عملیات نظامی نیروهای ائتلاف - حتا در شهر کابل شکننده است. این وضعیت را مخالفان نظم و استقرار ثبات در کشور، با دامن زدن به نا امنی‌ها به سرعت می‌توانند به بحران بکشانند. نبود سیاست و استراتژی دقیق و مناسب امنیتی، و بکارگیری نیروهایی که موجودیت و قدرت شان را در ادامه بحران می‌بینند، موجب ادامه وضعیت موجود گردیده است. بنابراین هنوز هم افغانستان مساعدترین بستر برای ایجاد و تشدید تنش‌های اجتماعی - سیاسی در منطقه محسوب می‌گردد.

تشدید فعالیت‌های تروریستی در بخش‌های از جنوب و شرق کشور و تظاهرات اخیر در سیزده ولایت به بهانه بی حرمتی به قران، قتل‌های سیاسی، گروگان‌گیری، آدم‌ربایی، دزدی، رهنی و تجاوز به جان، مال و شرف مردم از جانب دشمنان کشور که به گونه گسترده با لباس نظامی صورت می‌گیرد و بطور منظم توسط رسانه‌های گروهی نیز به نشر میرسد، خود بهترین ثبوت این ادعا است.

آنطوری که پیشبینی میشد خلع سلاح نیروهای مسلح شخصی و گروهی وابسته به جنگسالاران و قوماندانان محلی نه تنها به اتمام نرسید، بل اینکه پروسه مذکور باصرف صدها ملیون دالر، بیشترین بر پایه فریبکاری و نمایش استوار بوده است. یک نمونه شرم آور آن انفجار شدید در انبار بزرگی از سلاح و مهماتی است که در محلی بنام باجگاه مربوط ولسوالی خنجان ولایت بغلان بوقوع پیوست و موجب کشته شدن سی و چهار نفر و زخمی شدن یازده نفر و تخریب کامل منازل روستایی آن محل گردید. قوماندان موصوف که افتخار پیوستن به روند ملکی سازی را داشت، بخشی از سلاح‌های کهنه خود را در گذشته بر اساس برنامه خلع سلاح عمومی تحویل مقام‌های مربوط نموده و از این مدرک پول قابل توجهی نیز بدست آورده بود. شاید هم موصوف بمتابه یک "مجاهد" محترم از امتیازات اضافی به شمول

معاش و رتبه بلند نظامی نیز برخوردار شده باشد. معلوم نیست قوماندان موصوف که یک عضو برجسته جمعیت اسلامی است به این ارتباط مورد بازپرس قانونی قرار گرفته و یا خیر؛ زیرا در انارشی حاکم بر کشور، همین اکنون نمیتوان مجرمان را مورد بازپرس قرار داد! به هر صورت مانند وی ده‌ها قوماندان دیگری وجود دارند که تحت حمایت بزرگان شان در دولت، هنوز سلاح و مهمات اصلی خویش را تحویل نداده‌اند و از زیر ریش آیساف و یونیمما همچنان خرسوار می‌گذرند. آنها منتظراند تا در صورت ضرورت و به دستور اربابان خویش، یکبار دیگر دست به اسلحه برند و آتش و خون ریزند. جالب است که در شورش جلال آباد، مقامات ولایتی در پیشاپیش صفوف آتش افروزان قرار داشتند و بی‌جا نبود که رئیس جمهور از آنها بمثابه "مار آستین" یاد کرده است. باید از جناب شان پرسید که چه گونه و چه وقت از خطر کشنده این مارهای آستین خود را نجات خواهند داد؟

بر علاوه بی‌افرادی که در ظاهر خلع سلاح شده و شامل برنامه ملکی سازی شده‌اند، ولی در عمل سلاح خویش را برای روز مبادا نگهداشته‌اند، بر اساس معلومات ارائه شده از جانب دفتر مطبوعاتی برنامه ملکی سازی، به تعداد یکصد و بیست هزار نفر خارج از آن برنامه، هنوز سلاح غیرقانونی در دست دارند. مسؤول مطبوعاتی دفتر مربوط بیان داشته

است که بر اساس سروی که صورت گرفته، در تمام کشور یک‌هزار و هشتصد گروپ افراد مسلح غیرقانونی موجود است که شمار شان به یکصد و بیست هزار نفر میرسد. (آژانس خبری پژواک ۲۱ حمل)

یک مقام ارشد سازمان ملل متحد به شورای امنیت آن سازمان نیز گفته است که انتخابات پارلمانی بسیار پیچیده تر از انتخابات ریاست جمهوری و آگنده از نگرانی‌های امنیتی خواهد بود. وی گفت که عدم حضور دولت در سطح محلی، نفوذ فرماندهان محلی و شبکه درهمی از مواد مخدر و تسلیحات، میتواند موانعی جدی در سر راه انتخابات مشروع به وجود آورد. (بی بی سی ده نومبر ۲۰۰۴)

قابل تذکر دانسته می‌شود که در این راستا قتل شماری از نامزدان ولسی جرگه، حریق منزل تعداد دیگر و تهدید اشخاص محترمی که می‌خواهند نامزد انتخابات در پارلمان باشند را نیز باید برجسته ساخت. این همه بیانگر آن است که در امر تأمین امنیت مردم بر طبق توافقات بین‌المللی و منحیث یکی از اساسی‌ترین وظایف حکومت و دوستان بین‌المللی شان در افغانستان، آنطوری که باید استراتژی مناسب و دقیق امنیتی وضع نگردیده و کار مؤثر انجام نیافته است. هنوز هم بی‌باکانه دست جنگسالاران و قوماندانان و جنایتکاران مانند گذشته گلوی مردم را می‌فشارد و امکان تنفس را از آنها گرفته است. جان، مال و شرف

مردم هر روز در معرض خطر قرار دارد. بی‌امنی در کشور به مثابه یک تهدید جدی علیه مردم بیداد میکند. در چنین وضعیت نابسامان امنیتی و در زیر سایه تفنگ و تهدید جنگسالاران و قوماندانان، که ظاهراً شماری از آنها جامه بدل کرده‌اند، چگونه مردم از حق قانونی خویش در ارتباط به انتخاب نامزد مناسب، آگاه و مردم دوستی که بتواند صدای پُردرد و برحق‌شان را در پارلمان افغانستان فریاد کند، استفاده خواهند برد؟

### دوم: گسترشی کشت خشخاش، تولید و ترافیک مواد مخدر

افغانستان هم اکنون بزرگترین تولیدکننده تریاک در جهان است. ترویج گسترده کشت خشخاش و تجارت مواد مخدر در افغانستان به سالیان جنگ مجاهدین علیه جمهوری دمکراتیک افغانستان بر می‌گردد. از زمانی که دولت افغانستان اداره مناطق روستایی و شهرهای کوچک را از دست داد و مناطقی به اصطلاح آزاد شده در کنترل فرماندهان بی‌شمار و بیشترینه متخاصم باهم قرار گرفت، بخش مهمی از این نواحی بخصوص در جنوب و شرق کشور با تشویق، تفاهم و همکاری سازمان‌ها امنیتی و سیاسی منطقه و ماورای منطقه و همچنان اشتراک مستقیم مافیای بین‌المللی مواد مخدر، زیر کشت خشخاش قرار گرفت و به تدریج افغانستان به شبکه بین‌المللی قاچاق مواد مخدر پیوست. سقوط

جمهوری افغانستان و تشکیل حکومت مجاهدین به علت وابستگی رهبران تنظیم‌های نظامی - سیاسی و فرماندهان محلی به تجارت مواد مخدر و تداوم جنگ داخلی برای کسب هرچه بیشتر ساحه نفوذ و قدرت، فرصت بیشتری در اختیار تولیدکنندگان تریاک و قاچاقچیان مواد مخدر قرار داد و مناطق بیشتری زیر کشت خشخاش قرار گرفت. ورود طالبان در عرصه منازعات سیاسی - نظامی کشور، بُعد تازه‌یی به گسترش، تولید و قاچاق مواد مخدر داد و درآمد حاصل از آن در زمره منابع مهم تامین مالی ماشین جنگی آنان قرار گرفت. اقدامات نمادین طالبان در ارتباط به جلوگیری از کشت خشخاش - در جریان یک زمان معین - صرف بخاطر جلوگیری از سقوط قیمت تریاک و مواد مخدر ناشی از آن، در بازارهای بین‌المللی ارزیابی گردیده است.

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی مبارزه با مواد مخدر وابسته به ملل متحد، تولید تریاک در افغانستان در جریان سال گذشته، برغم ایجاد دولتی به اصطلاح قانونی و حضور گسترده جامعه بین‌المللی به میزان بی سابقه در تاریخ این کشور رشد یافته و به مقدار چهار هزار و دوصد تن در سال رسیده است. این مقدار تقریباً معادل هشتاد و پنج درصد کل تولید غیرقانونی این ماده در جهان می باشد. هم اکنون از جمله سی و دو ولایت افغانستان در بیست و هشت ولایت خشخاش کشت می شود.



بر اساس گزارش وزارت امور خارجه امریکا، یکصد هزار هکتار زمین در افغانستان به زیر کشت خشخاش رفته که رشدی معادل بیست تا چهل درصد نسبت به سال گذشته را بازتاب میدهد. چنین گسترش، دقیقاً، نه تنها سلامت، امنیت و اقتصاد جامعه افغانی، بل بخشی از جوامع بزرگ انسانی را بطور جدی تهدید می‌کند.

بریتانیا اعلام نموده است که نود و پنج درصد هرویین قاچاق شده به آن کشور، تولید افغانستان است.

قابل یاددہانی است که بر اساس آخرین آمار ارائه شده از جانب دفتر مربوط به ملل متحد ارزش قاچاق جهانی مواد مخدر در سال ۲۰۰۳ در حدود ۱۳ میلیارد دلار در سطح تولید، ۹۴ میلیارد دلار در عمده فروشی و ۳۲۰ میلیارد دلار در سطح خرده فروشی ارزیابی گردیده است.

در این عرصه فعالیت - بر اساس ارزیابی‌های ابتدایی موسسات مربوط، بطور تقریبی دو هزار و هشتصد ملیون دلار نصیب زارعان، قاچاقبران و مقام‌های دولتی افغانستان می‌گردد. در این گزارش آمده است که درآمد حاصل از مواد مخدر، شصت درصد محصول ناخالص داخلی افغانستان را تشکیل می‌دهد. اما بسیار تکان دهنده است خاطر

نشان گردد که سهم زارغان افغانستان در این عرصه به صفت مولدین واقعی در حدود ششصد میلیون دالر بوده و به عبارت دیگر این سهم براساس عواید داخلی در حدود بیست درصد و بر اساس ارزش پرچون فروشی در سطح جهانی در حدود کمتر از صفر اعشاریه دو درصد ارزیابی می‌گردد.

در عرصه کشت، تولید و ترافیک مواد مخدر در افغانستان عمدتاً کتگوری‌های زیرین مشغول فعالیت اند: زارغان، فرماندهان، دلالان، قاچاقبرانی که مواد آماده شده را به خارج از کشور انتقال می‌دهند و مقام‌های دولتی که در جریان این در مجموع سهم معینی را به دست می‌آورند و گاهی بطور مستقیم در این ترافیک نقش بازی می‌کنند. در کشوری مانند افغانستان که بیش از نصف جمعیت آن در زیر خط فقر زنده گی می‌کند و بطور رسمی بمثابه یکی از عقب مانده ترین و فقیرترین کشورهای جهان ثبت گردیده، یک اقلیت بسیار کوچک و مفتخوار، سرمایه بسیار هنگفتی را از این مدرک بدست آورده و می‌آورد. آنها با ارگان‌های قدرت و اداره دولتی در تمام سطوح، در مرکز و ولایت‌ها در روابط تنگاتنگ و داد و گرفت‌های منظم قرار دارند و بخشی از دوستان بین‌المللی افغانستان نیز که امروز بمثابه بازی‌گران اصلی قدرت در صحنه حضور دارند، با آنها در مراحل مختلف این

معاملات به نحوی همکاری می‌کنند و سهم کافی می‌گیرند. این حقیقت قابل درک است که ترافیک مواد مخدر با چنین حجم و مقدار بزرگ از توانایی افغان‌ها خیلی‌ها بالاتر است و در این ترافیک محافل و ارگان‌های معینی در کشورهای همسایه همیاری دارند و یک بخشی بزرگی از عواید ناشی از این مدرک را نیز بدست می‌آورند. نقش فرماندهان و یا قوماندانان محلی به رهبری اربابان بالایی‌شان که بطور مشترک به جنگسالاران شهرت یافته‌اند، در گسترش دامنه این تجارت غیر قانونی، خیلی‌ها برجسته می‌باشد. آنها با وجود رقابتهای کشنده، بخاطر حفظ منافع مشترک از یک نوع سازمان و تشکیلاتی برخوردار گردیده‌اند که به نحوی گاه‌گاهی با هم یاری می‌رسانند.

این اقلیت کوچک ولی بسیار مقتدر و گستاخ که هم سلاح دردست دارد و هم پول وافر، و همچنان از حمایت محافل معینی در کشورهای همسایه برخوردار نیز است، سخت تلاش می‌کند تا در عرصه فعالیت‌های سیاسی و اثر گذاری بر روند کندسازی توسعه اجتماعی - سیاسی افغانستان بر طبق خواسته‌ها و منافع خودشان زیر شعارهای گوناگون و بطور عمده سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم، برنامه ریزد و عمل کند. نیروهای وابسته به این اقلیت کوچک در چنین حال و هوا، سخت در تلاش‌اند یا خود و یا هم نمایندگان وابسته به خویش را به

پارلمان افغانستان بفرستند و صحنه را برای هر دیگر اندیشی که در این بازی شامل نیست و می‌خواهد از نام مردم و برای مردم و بخاطر خدمت به مردم به صحنه آید، بطور کامل تنگ سازند. هر کدام این "بارون‌های" مواد مخدر و اربابان قدرت که در عین مسلح بودن تا دندان، از امتیازهای دولتی نیز بمتابه پایه‌های حاکمیت موجود برخوردار هستند و برخی از آنها در عمل در مقام‌های ارگان‌های قدرت و اداره دولتی در مرکز و ولایت‌ها قرار دارند، می‌توانند با استفاده از این همه امکان‌ها (زر و زور) به سهولت آرای مردم را بخرند و با نمایش قدرت و برپایی محافل تشریفاتی و ترتیب دادن دعوت‌های بزرگ و به اصطلاح با بار نمودن دیگ‌های پلو از طریق فساد سیاسی به خانه ملت راه یابند.

مردم عملاً می‌بینند که حکومت در مبارزه با این اربابان واقعی قدرت تا چه حد ناتوان و غیر فعال است. نهادهای دولتی مبارزه با کشت خشکاش، کشت دهقان فقیری را که حاصل زمین خود را پیش از برداشت به فرمانده و دلال فروخته است با خشونت تخریب می‌کنند و وی ناچار می‌شود تا به حکم شورای محل دختر صغیر خود را در بدل قرضی ناشی از حاصلی از قبل فروخته شده، بدست فرمانده یا دلال مربوط بسپارد؛ ولی اربابان واقعی را با ناز و نعمت فراوان از

حمایت خویش بر خوردار می‌سازند. بارها مقام وزارت داخله اظهار داشته که مقامات عالی دولتی در تجارت مواد مخدر دست دارند و تهدید نموده که اگر به این کار ادامه بدهند نام‌شان را افشاء می‌کند؛ ولی در عمل هرگز هیچ مقامی در حکومت جرأت چنین افشاگری را نداشته است. چرا وزیر داخله با آن ادعای بلند بالایش در همچو موارد نمی‌تواند اقدام قاطع کند و حداقل یکی دو شخصیت مشهور به فساد در این عرصه را معرفی نماید؟ به احتمال قوی، وابستگی‌ها و بافت قدرت در اداره موجود نمی‌گذارد که در این راستا گامی ولو کوچک به پیش گذاشته شود. این مقامات با سربلندی اظهار می‌دارند که به زودی پلیس ضد مواد مخدر دارای ۷۵۰ نفر نیروی آموزش دیده خواهد شد که در تمامی ولایات حضور خواهند داشت! یک انسان خیلی ساده هم می‌داند که تقسیم این تعداد نفر در سی و دو ولایت و مبارزه با چنان هیولا و در چنین ابعاد وسیع، چه نتایجی را می‌تواند به بار آورد!؟

باری توجه خواننده عزیز را به برگردان یک بخشی از گزارشی موسسه جنگ و صلح که به تاریخ سی ام دسمبر سال ۲۰۰۴ از جلال آباد به نشر رسیده جلب می‌نمایم.

در گزارش آمده است: «چشمان زیبا پُراز اشک است، زمانی که پدر این دخترک ده ساله از بازوی وی گرفته و وی را تسلیم مردی می‌کند که از آن مرد مبلغ پنجاه هزار افغانی معادل یک‌هزار دالر قرض گرفته بود. پدر وی گل میران ۴۲ ساله یک دهقان ساده در ولایت ننگرهار به قرضدار می‌گوید: "من نمیتوانم از طریق دیگری قرض تو را ادا نمایم، دخترم را بگیر!" مانند بسیاری از دهقانان دیگر در افغانستان، گل میران می‌خواست که قرض خود را از فروش حاصل کشت خشخاش بپردازد که پس از برداشت حاصل از آن هیروبین ساخته می‌شود. بر اساس پلان عملیاتی مبارزه با مواد مخدر، ارگان‌های محلی زمین تحت کشت وی را تخریب کرده و برای وی چیزی باقی نگذاشته‌اند. حاجی نقیب الله که برای گل میران قرض داده بود به جواب می‌گوید: "من دختر را در بدل قرض خود قبول کردم." وی علاوه می‌کند: «ما موافقت کرده بودیم که وی باید پول قرض مرا در هرگونه شرایط مانند خرابی هوا و یا تخریب کشت توسط دولت بپردازد. یکسال بعد و یا هژده ماه بعد من دختر را برای پسرم نکاح می‌کنم. پسرم نزده ساله است و دو سال قبل زن اول وی را برایش عقد کردم و حالا وی دارای یک طفل است.» پاینده گل که در ناحیه شنوار دهقان است و مصروف کشت خشخاش می‌باشد نیز مجبور گردیده تا دختر هفده ساله اش را به یک مرد زنده‌دار در بدل

قرض خویش بدهد. وی می‌گوید: «وقتی شخصی با یک دلال مواد مخدر موافقت می‌کند، هیچ چیزی به غیر از تریاک قابل پرداخت نیست؛ ولی آنها دختر را رد نمی‌کنند.» پاینده گل دولت را مسؤول چنین وضعیت می‌داند و علاوه می‌کند: «آنها نمی‌توانند کاری با دلالان بزرگ مواد مخدر داشته باشند و در عوض کشت کوچک مرا تخریب می‌کنند و این موجب مشکلات می‌گردد.» این دهقانان نمی‌توانند به ارگان‌های اداره دولتی مراجعه کنند و در صورت مراجعه به جرم کشت خشخاش و تولید تریاک زندانی می‌شوند. مسایل مربوط به آنها در شوراهای محل، حل و فصل می‌گردد.»

**منطق ساده دهقان در این مورد خیلی گویا و بُرنده است و در ظاهر بسیار بیشتر از عقل مسئولان امور حکومت در این زمینه وانمود می‌گردد.** در این گزارش قصه‌های پُردردی دیگری نیز بازتاب دارد که از غم جانسوز دهقانان کشور، در زیر ستم فرماندهان و دلالان و به عنوان دیگر زر سالاران و زور سالاران، خُرد و خمیر می‌شوند که از برگردان آن صرف نظر کردم. آژانس خبررسانی پژواک نیز به تاریخ هفده جوزا در همین راستا از وضعیت رقتبار دهقانان در ولایت هلمند و معامله دلالان مواد مخدر با آنها مطالب تکانه‌دهنده‌ی را به نشر رسانیده که بازتاب دهنده وضعیت عمومی اجتماعی و

اقتصادی در یک بخش بزرگی از کشور عزیز ما است.

اقتصاد سیاه در مجموع و اقتصاد وابسته به مواد مخدر که یک بخش عمده این اقتصاد را می‌سازد - بصورت اخص - روز تا روز در کشور بیشتر ریشه می‌داوند و با پیامدهای بسیار ناهنجار به نحوی به بخشی از فرهنگ جامعه مبدل می‌گردد. در آینده مبارزه با آن، خیلی‌ها دشوار و از هر لحاظ پُر هزینه خواهد بود. فرهنگ ناشی از آن مانند یک غده سرطانی همه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی جامعه را میبلعد.

سیاستی برخاسته از اقتصاد سیاه نیز منطقی نمی‌تواند بهتر از چنین اقتصاد باشد. باید منتظر بود و شمار زیادی از چنان فرماندهان و دلالان را بمتابه "وکلاي مردم" در خانه ملت دید که با گستاخی تمام هر صدای مخالف را در پارلمان خفه کنند و در جهت تحکیم هر چه بیشتر پایه‌های قدرت خویش و نهادینه ساختن آن از طریق نافذ کردن قوانین غیردموکراتیک و ضد منافع ملی و مصالح عامه، عربده کشند و با غرور سنگ به سینه زنند!

سوم: تداوم مداخله کشورهای خارجی



با آغاز بی‌موازنگی در سیاست و روابط خارجی افغانستان، زمینه‌های مداخله کشورهای خارجی بخصوص همسایه‌ها هرچه بیشتر مساعد گردید و در نتیجه به بی‌ثبات سازی این کشور کمک رساند. اصولاً این بی‌موازنگی نیز بر اساس دخالت کشورهای همسایه بخصوص ایران و پاکستان که جمهوری محمد داوود را تحت فشار قرار داده بودند تا از موقف سیاست بی‌طرفی و عدم انسلاک افغانستان و حسن همجواری و دوستی با تمام کشورها صرف نظر نماید، شکل گرفت و تشدید یافت. آنها با همیاری شماری از عناصر وابسته و ناآگاه در کابینه، با ارائه وعده‌های میان‌تهی و دروغین و به اصطلاح پیشکش نمودن کمک‌های میلیارد دلاری و نشان دادن چک سفید و پذیرایی بسیار شاندار از رئیس دولت، تلاش نمودند تا به نحوی روابط تاریخی افغانستان با اتحاد شوروی را محدود ساخته و در مخاصمت قرار دهند. زمامداران این کشورها به این وسیله سیاست بیطرفی و عدم انسلاک افغانستان و دوستی با همه ملل جهان را که ضامن استقلال کشور بود، نشانه گرفته بودند.

در فرجام این بازی‌های بسیار محیلانه سیاسی و استراتژیک منطقه‌یی و بین‌المللی، یک شخصیت وطن دوست و علاقمند به ترقی افغانستان، به تدریج منزوی و سرانجام به شکل فجیع قربانی گردید. وی در سن

کهولت و دور شدن از شخصیت‌های آگاه و منابع یاری رسان، در چنگال مثتی از نابخردان و ماجراجویان متعصب و تشویق محافل مغرض بیرونی، خود و خانواده خود را به قربانگاه برد. افغانستان نیز فرصت‌های بزرگ تاریخی برای توسعه اقتصادی و رشد اجتماعی را از دست داد. در جریان این سی سال اخیر که جهان شاهد دگرگونی‌های شگرف در گسترش فن‌آوری‌ها و رشد اقتصادی بوده است، افغانستان به بستر داغ جنگ‌های تحمیلی و فرسایشی حریفان بین‌المللی و منطقه‌یی مبدل گردید و به صورت منظم و سریع عقب‌نشست تا آنجا که به دامان ناپاک بنیادگرایی نوع طالبی و عُمال استخبارات پاکستانی غلتید. در نتیجه این بازی کثیف، کشور به خاک سیاه نشست و در این عقب‌گرد تاریخی، مردم، بخش بزرگی از هستی مادی و معنوی خویش را که محصول کار چندین نسل بوده از دست داد و در نهایت کشور به نمادی بی‌بدیل از فقر و تحجر مبدل گردید.

هنوز هم حکمرانان کشورهای همسایه با استفاده از ضعف عمومی در اقتدار و حاکمیت ملی، و موجودیت اداره فاسد و تنظیمی در افغانستان، با دخالت مستقیم و همچنان با بهره‌برداری از محافل و گروه‌های مزدور و مامور - بمثابه عوامل فشار - در امور داخلی افغانستان بیش‌رمانه مداخله می‌کنند. اضافه بر آن، آنها با تحت فشار قرار دادن

پناهندگان افغانی و سربازگیری از آنها به جنگ تحمیلی و روانی علیه مردم این کشور دامن میزنند.

در جریان جنگ‌های تحمیلی و فرسایشی علیه مردم افغانستان، قدرت‌های بین‌المللی به نحوی پذیرفته بودند که ایران و پاکستان در افغانستان **منافع مشروع** دارند و در هر مذاکره و معامله باید این منافع در نظر گرفته شود. آنها هم با گروگان‌گیری مهاجران افغانی و ایجاد تنظیم‌های نظامی - سیاسی، در تمام مذاکرات مربوط به حل و فصل مسائل افغانستان بمتابه **قیم** مردم افغانستان سهم می‌گرفتند، ولی در عمل از ریختن خون افغان‌ها و آتش زدن این سرزمین سود می‌بردند.

با قوی شدن دست پاکستان در امور افغانستان و آرزوی بلعیدن آن، خوابها و رویاهای جنرال‌هایی که داغ چندین شکست ننگین را در پیشانی دارند، میرفت که به حقیقت مبدل گردد و فتح و نصرت نصیب آنها شود و توهم عمق استراتژیک و تحکیم موقعیت جغرافیا - سیاسی آنکشور به نحوی به ثمر رسد. چنین نشد و این تیر زهرآلود به خاک نشست. جنرالان محیل پاکستانی یکبار دیگر با شرمندگی "جام شکران" نوشیدند و در ظاهر با مبارزه علیه آنچه خود خلق کرده بودند، هم‌نوا با نیروهای ائتلاف علیه تروریسم شدند.

این هم‌نوایی با نیروهای ائتلاف آنها را برای لحظه‌ی هم از مقاصد و اهداف ناپاک‌شان دور ن ساخت و از هر فرصت ممکن برای مداخله در امور افغانستان و ضعیف و مطیع ساختن آن دست برداشتند. آنها با استفاده از رفتار دوگانه که مشخصهٔ همیشگی سیاست آن کشور بوده است، در ضمن هم‌نوایی با نیروهای ائتلاف، در تأمین اقامت مصون رهبران القاعده و طالبان در پاکستان، تنظیم مجدد نیروهای پراکنده طالبان و حزب اسلامی و تأمین مساعی مشترک آنها با نیروهای القاعده و مساعد ساختن زمینه‌های سهمگیری بیشتر سازمان‌های اسلامی و بنیادگرایی آن کشور که در عمل حکومت‌های ایالتی در صوبه سرحد و بلوچستان را بدست دارند، بمثابه ذخایر انسانی و لوژستیکی پشت جبهه، زیر نظر مستقیم سازمان استخبارات نظامی پاکستان، فعالانه سهم می‌گیرند. بر علاوه آنها با ایجاد احزاب در ظاهر معتدل اسلامی از یک بخشی از بدنهٔ طالبان و بگونهٔ رسمی انتقال آنها یکجا با بخش بزرگی از حزب اسلامی به داخل افغانستان و شامل ساختن آنها در مقام‌های دولتی، این بازی کثیف و چند بُعدی را همچنان ادامه می‌دهند.

پاکستان در تشدید بحران در افغانستان اهداف معینی را تعقیب می‌کند. بیش از همه باید خاطر نشان ساخت، این مخلوق ناقص و پوشالی که از فقدان هویت تاریخی در رنج هست و خود زادهٔ بحران می‌باشد، در

نبود بحران نمیتواند به موجودیت خود ادامه دهد. در حقیقت، ادامهٔ تشنج و بحران و به معنی دیگر دشمن تراشی، یگانه ضامن تداوم حاکمیت نظامیان در کشوری بنام پاکستان می‌باشد. هر زمانی که در این منطقه تشنج زدایی گردد، صلح و آرامش پایدار بوجود آید، و مردمان این کشورها بنابر علایق عمیق تاریخی و دوستی با همدیگر آزادانه داد و ستد کنند، بصورت طبیعی پارچه‌های جدا شده از بدنهٔ اصلی به اصل خویش می‌پیوندند و دیگر کشوری به این نام در جغرافیای سیاسی جهان وجود نخواهد داشت.

جالب است، با وجود مداخلات بسیار صریح و بی‌شرمانه که جهان شاهد آن است و حتا در مطبوعات داخل آنکشور نیز از جانب تحلیلگران واقع بین به گونه وسیع بازتاب دارد، مقامات نظامی پاکستان غیر واقعینانه و با کمال گستاخی هر نوع مداخله را با شدت و خشونت رد می‌کنند و گویا اینکه در آن کشور آب از آب تکان نمی‌خورد و همه امور بر طبق نظم و قانون و اخلاق انسانی پیش برده میشود! این عالی جنابان فراموش می‌کنند که شخص رئیس جمهور و رهبر نظامی آنکشور چند بار مورد سوء قصد قرار گرفت و اگر مساعدت تکنالوژی بسیار پیشرفته اسرائیل در کشف پیش از وقت محموله های انفجاری به دادش نمی‌رسید، حالا جناب شان در فهرست قهرمان شهید پاکستان

ثبت می‌بودند. و این هم بسیار شرم‌آور است که برخی مقامات افغانی که رگ و ریشه‌شان در پاکستان گره خورده و نزد مقامات نظامی و امنیتی آنکشور به اصطلاح وطنی پادوی کرده و دهن‌پُری دارند، حتا از گرفتن نام پاکستان در همچو موارد نیز خودداری می‌کنند!

حکمرانان کشورهای همسایه - ایران و پاکستان - که تداوم بحران در افغانستان را آزمندانه و تنگنظرانه جزی از منافع ملی و در خدمت اهداف استراتژیک‌شان تلقی می‌کنند، سخت در تلاش اند تا با ادامه همان دوگانگی در سیاست از یکطرف با ایجاد تشنج، تنور (تندور) افغانستان را گرم و داغ نگه‌دارند و از جانب دیگر دامنه نفوذ‌شانرا با استفاده از گروه‌ها و محافل وابسته و پیشکش نمودن مساعدت‌های اقتصادی و همکاری‌های در ظاهر دوستانه، در تمام عرصه‌های زندهگی افغانان هر چه بیشتر گسترش دهند.

حالا که ادارات افغانستان به گفته رئیس‌جمهور از جاسوسان خارجی و افراد وابسته به سازمان‌ها اطلاعاتی و جاسوسی کشورهای خارجی مشبوع گردیده، بنابراین چگونگی ساختار و نحوه فعالیت پارلمان آینده و شوراهای ولایتی در افغانستان مورد توجه جدی ارگان‌های امنیتی و سیاسی در این کشورها قرار دارد. آنها در پیش کشیدن و برجسته ساختن شخصیت‌های وابسته و همزمان بدنام ساختن شخصیت‌های ملی،

فراهم ساختن امکانات وسیع مالی و مادی برای کاندیدان مورد نظر و مساعدت به تنظیم کارزار انتخاباتی‌شان، سعی و تلاش بیدریغ خواهند کرد. آنها با به دست داشتن رهبران تنظیم‌های گذشته و نوسازی ساختار آنها، در ایجاد احزاب سیاسی نوین و سوءاستفاده از آن احزابی که به مشکلات مالی دچار اند و مستعد خدمت می‌باشند، اقدام می‌کنند و برای توسعه فعالیت این احزاب و مساعد ساختن زمینه‌های انتخاب نامزدان شان به پارلمان، کمک‌ها و مساعدت‌های ضروری را به وسایل گوناگون به اختیار آنها خواهند گذاشت.

تداوم بحران و ادامه مداخلات زمامداران حریص این دو همسایه، که در تلاش اند تا موانع گوناگون در جهت ایجاد ثبات سیاسی و استقرار حاکمیت قانون در افغانستان بوجود آورند، سایر بازیگران عمده و علاقمند به این منطقه را حساس ساخته و این احتمال قوی وجود دارد که آنها نیز در این عرصه، بیشتر از گذشته فعال گردند.

به این ترتیب و در تداوم این بازی کثیف، مردم افغانستان با اندوه فراوان، برخی چهره‌های شناخته شده و بدنامی را که در جریان این همه سال‌ها در خدمت دستگاه‌های جاسوسی و استخبارات بیگانگان بوده اند و به فرمان آنها خون هموطن شان را ریخته اند و مردم را

غارت کرده‌اند و به این خدمتگزاری همچنان با افتخار ادامه می‌دهند را در خانه ملت به حیث "وکلائی مردم" خواهند دید.

#### چهارم: نبود اداره باکفایت و کارآمد

باوجود علاقمندی جامعه جهانی به ایجاد و تحکیم ثبات سیاسی در افغانستان، متأسفانه در بطن این همه چالش‌های که به بررسی گرفته شد، در ظاهر اداری در افغانستان شکل گرفت که از لحاظ کیفیت و کارایی حتا بر اساس معیارهای افغانستان در نازلترین سطح قرار دارد.

آنچنان که تصور می‌شد، اداره جدید بر طبق شعارهای جذابی که از دل مردمی از جنگ خسته و سخت صدمه دیده برخاسته بود و عمدتاً در وجود تأمین امنیت شخصی و اجتماعی، بازسازی و نوسازی، عدالت اجتماعی و قانونیت، و سرانجام ایجاد اداره دموکراتیک و مردمی در مرکز و ولایات سرچشمه می‌گرفت، به وجود نیامد. برعکس، اداری شکل گرفت که صرف با تغییر ظواهر امر و جابجایی عناصر تنظیمی، بخشی از آن مهر و نشان‌های بدنام‌کننده گذشته را با اشتیاق تمام در خود حفظ کرده است. بازپرس و مبارزه علیه پدیده جنگسالاری و تفنگسالاری، و عناصر فاسدی که دستان‌شان به خون مردم بیگناه افغانستان آلوده است، و با شرف و عزت مردم



معامله کرده اند، دارایی‌های عامه را غارت نموده و از این طریق ثروتی بیکران اندوخته اند، یکسره فراموش گردید. نه تنها فراموش گردید، بل این که موقعیت برخی از این عناصر بدنام در اداره و حاکمیت به اصطلاح دولتی، روز تا روز تحکیم می‌یابد و دست‌های ناپاک‌شان هر چه بیشتر، در عرصه‌های مختلف زنده‌گی مردم، درازتر می‌گردد.

در شرایطی که بخش عمدهٔ معاش کارمندان ادارات دولتی از طریق مساعدت منابع خارجی تمویل می‌گردد و آنهم به شکل بسیار غیر عادلانه توزیع می‌شود، و قصه شیر و روبا را به یاد می‌آورد، هنوز هم بخاطر تطمیع عناصر مقتدر و همچنان سازش و مصلحت‌جویی افراطی، روز تا روز تشکیلات اداره دولتی، آنهم زیر نام اصلاحات! وسعت می‌یابد؛ ولی در عمل، این داره نمیتواند به حداقل مطالبات قانونی و عادلانه مردم جواب مثبت و قانع‌کننده بدهد و مشکل آنها را از موضع قانونیت و منافع عامه بررسی و حل کند. شکایات مردم در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی و اقتصادی به نحوی بی‌جواب می‌ماند و نمونه‌های فراوان آن همواره از طریق رسانه‌های گروهی به نشر میرسد.

گاهی به نگارنده این تصور دست میدهد که اگر این همه حمایت وسیع

بین‌المللی و مساعدت‌های بیکران موجود به دسترس حکومت‌های قبلی افغانستان گذاشته می‌شد، حالا این کشور در کدام مقام و موقعیتی در جهان قرار می‌داشت؟ به هر صورت از این تصور می‌گذریم و به وضعیت موجود می‌نگریم که همین اداره به انتخابات پارلمانی و در مجموع به پارلمان نیز بمثابة یک ارگان اداره دولتی می‌نگرد و تلاش دارد تا یک بخشی از متنفذین و هواخوان راضی و ناراضی را که در ارگان‌های اداره دولتی جاه و مقام مناسب حال نیافته‌اند، به نحوی در پارلمان مصروف سازد و احتمالاً از امتیازات زیادی نیز برخوردار گرداند. بنابر همین دلیل برخورد در ارتباط به سازماندهی انتخاباتی که مردم بتوانند در آن آزادانه و فارغ از فشار زر و زور شرکت کنند، غیرمسئولانه و سطحی بوده است. بر علاوه منابع فراوان مالی و انسانی در این راه نیز بعوض ایجاد سیستم کارآمد برای انتخابات بعدی، مانند اساس گذاری سیستم دقیق ثبت احوال نفوس، به هدر می‌رود.

**صرف به نمونه‌های زیر مکتب می‌کنیم:**

۱. حکومت در ارتباط به تمویل فعالیت‌های سیاسی باید قانونی را طرح و تدوین می‌کرد تا برطبق آن کنترل بر چگونه‌گی تمویل همچو فعالیت‌ها افزایش می‌یافت. در قانون احزاب و قانون انتخابات در این مورد به یکی دو ماده عام اکتفا شده که به

هیچ‌وجه جوابگوی مطالبات امروز نمی‌باشد و مانع گسترش فساد سیاسی ناشی از خرید آرای مردم نمی‌گردد. بر طبق همچو قانون، احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی و نامزدان کرسی‌های پارلمان و شوراهای ولایتی می‌بایست عواید و مصارف‌شان را به یک ارگان بیطرف و مستقل در یک زمان معین معلومات بدهند و حساب مشخصی را به این منظور در یکی از بانک‌ها باز می‌کردند تا از این طریق شفافیت در چگونگی تمویل و هزینه فعالیت‌های انتخاباتی بطور قسمی تأمین می‌گردید. در همچو مواردی سرنوشت ساز، مردم حق دارند بدانند، پولی که در مبارزات انتخاباتی بمصرف میرسد، چگونه و از کدام منابع بدست آمده است. حتا در شمار زیادی از کشورها، بمنظور جلوگیری از چنین سوء استفاده‌ها، حد اکثر مقدار پولی که نامزدان حق دارند در کمپاین انتخاباتی خویش بمصرف برسانند پیشاپیش تعیین می‌گردد و مصارف بیشتر از آن حدی معین، غیرقانونی شمرده شده و مورد بازخواست قرار می‌گیرد. متأسفانه، با تمام امکانات و زمینه‌های بسیار مساعدی که در ارتباط به ترویج فساد سیاسی در کشور وجود دارد، حکومت برای جلوگیری از آن کوچکترین اقدام نکرده است.

۲. بر اساس قانون انتخابات و اعلامیه کمیسیون نظارت بر انتخابات به مردم حق داده شده است که شکایات شان را در ارتباط به نامزدهای انتخاباتی به کمیسیون مربوط ارائه بدارند. مردم هم بیش از هزار و دوصد شکایت علیه پنج صدو پنجاوشش نامزد را به کمیسیون شکایات انتخاباتی ارسال داشته اند که متأسفانه مورد توجه و بازپرس قرار نگرفت. کمیسیون با تکیه بر اینکه حکم محکمه در ارتباط به ارتکاب جرم وجود ندارد اینهمه شکایت ها را که مشتمل نمونه خروار بود مورد اعتبار قرار نداد و همان چهره های شناخته شده که در مورد شان شکایت های وافر وجود داشت، همچنان به حیث کاندید در فهرست نهایی حفظ گردید. بالاخره معلوم نشد که سرنوشت آن شکایت نامه ها به کجا رسید؟ به خانونالی جهت تعقیب قانونی سپرده شد و یا در آرشیف مربوط حفظ گردید؟ در این صورت چه ضرورت بود که از مردم تقاضا گردد تا شکایت های شان را به کمیسیون مربوط ارسال کنند. کمیسیون میتواند فهرست کاندیدها را به ستره محکمه بفرستد و فتوای ملا شنواری را در ارتباط به کاندیدها به دست آورد! نتیجه چنین فتوا را همه میدانند که متوجه کدام بخشی از کاندیدان می گردید.

۳. سازمان نظارت بر حقوق بشر در یک گزارش بسیار جامع و مستند که در هفتم ماه جولای سال روان به نشر رسیده است، شمار زیادی از رهبران و فرماندهانی را که در دوران پس از سقوط حاکمیت جمهوری افغانستان مرتکب جنایات بسیار شنیع شده بودند، معرفی نموده است. این گزارش که زیر نام "دستان بخون آلوده: فجایع گذشته در کابل و میراث بی عدالتی افغانستان" در یکصد و سی و سه صفحه و بر اساس تحقیق گسترده دو ساله و مصاحبه با شمار زیادی از شاهدان عینی و بازماندگان حوادث، مقام‌های دولتی و جنگجویان و به استناد قوانین و معیارهای بین‌المللی تدوین شده است به شرح جنایات جنگی و تخطی‌های حقوق بشری در همین برهه زمان می‌پردازد. به نظر آن سازمان آن عده که مرتکب جنایت‌های جنگی در گذشته اند، هنوز هم در جمله مسئولین بلندپایه در وزارت دفاع و وزارت داخله افغانستان و یا هم منحنیث مشاورین رئیس جمهور ایفای وظیفه می‌کنند. عده دیگری از آنان برای احراز کرسی پارلمانی و شوراهای ولایتی خود را نامزد کرده اند. این سازمان، شمار زیادی از رهبران و فرماندهان گروه‌ها را بخاطر نقشی که در جنایت‌های گذشته داشته اند، متهم می‌کند. سازمان نظارت بر حقوق بشر از دولت

افغانستان و جامعه جهانی خواسته است که با تأسیس یک محکمه اختصاصی از تلاش‌های که جهت محاکمه جنایتکاران گذشته بعمل می‌آید، حمایت کند. همچنان از دولت افغانستان خواسته شده است که ساختاری را جهت بررسی و برکناری متهمین حقوق بشر از مقام‌های دولتی رویدست گیرد. همه میدانند که حکومت به این درخواست سازمان نظارت بر حقوق بشر که در حقیقت ندای قلب رنج‌دیده مردم مظلوم افغانستان است ترتیب اثر نمیدهد و آن را نادیده می‌گذارد. اگر چنین نمی‌بود، حد اقل به تأسی از ده‌ها هزار شاکي و شاهد و توجه به رنج‌های بیکران آنها و همچنین مطالبات مستند و قانونی این سازمان معتبر بین‌المللی، و البته با در نظر داشت و تأکید بر حفظ و تقویت روند آشتی ملی، حداقل، فعالیت سیاسی و کاندیداتوری یک عده بسیار مشهور به جنایت و فساد که نامزد کرسی‌های پارلمان و شوراهای ولایتی اند را تا روشن شدن قضیه در حالت تعلیق قرار میداد.

با بر شمردن بخشی از چالش‌های عمده در بالا، مسایل مربوط به فقر گسترده اجتماعی، بیسوادی و سطح نازل سواد، نبود نهادهای با اعتبار مدنی به شمول سازمان‌ها سیاسی سراسری و ملی، اتحادیه‌های

اجتماعی و حرفه‌یی، بی‌باوری به یک دورنمای روشن و غیره همه دست به دست هم می‌دهند و در راه ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان موانع بزرگ ایجاد می‌کنند. دشمنان آزادی و دموکراسی در افغانستان به زور پول و سلاحی که در اختیار دارند، می‌خواهند با استفاده از وضع ناهنجار موجود به پارلمان راه یابند و با ورود خویش صفحه‌ دردناک جدیدی را در تاریخ کشور رقم زنند. آنها با استفاده از این موقف سعی خواهند کرد تا استبداد و تحجر را قانونیت بخشند، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و فعالیت احزاب ملی و دموکرات را به شدت محدود سازند. اگر مردم هوشیارانه عمل نکنند و بی‌هراس کاندیدان مناسب را از میان نامزدان آگاه و وطن‌دوست انتخاب نکنند، احتمال دارد که پارلمان افغانستان به سنگری استبداد علیه گشایش فضای سیاسی و فرهنگی جامعه مبدل گردد. در آنجا به هر صدای مخالف، با شدت و خشونت و حتا برخورد فیزیکی جواب داده خواهد شد. مردم صحنه‌های دلخراش جلسات لویه جرگه را تا هنوز فراموش نکرده‌اند.

وضع موجود و چالش‌های که انتخابات را تهدید میکند به تمام شخصیت‌های با اعتبار اجتماعی در سراسر کشور، روشنفکران آزاد اندیش و ترقی‌خواه و احزاب سیاسی دموکرات و ملی که آرزوی خدمت به مردم افغانستان را دارند، هوشدار میدهد که با شهامت و درک مسئولیت تاریخی در جهت استقرار و نهادینه ساختن دموکراسی با هم

فشرده و مستحکم عمل کنند و از سنگر واحدی به دفاع از آزادی برخیزند. این طیف وسیع، با درک عمیق مشکلات موجود و با در نظر داشت دشواری‌های عمده‌یی که در راه ایجاد و استقرار دولت قانونی متکی بر اراده آزاد مردم وجود دارد، با اطمینان، بخاطر فردای روشن، دست بدست هم می‌دهند و در انتخاب اشخاص وطن پرست و مردم دوست که آرزوی جز ترقی و تعالی کشور و سربلندی مردم افغانستان به دل نمی‌پروراندند، با هم مشترکاً کار و مبارزه می‌کنند. در این آزمون بزرگ اگر نه همه، ولی مطمئناً شمار زیادی از اشخاص با شرف به مثابه نمایندگان واقعی مردم، با جرأت و شهامت، صدای حق و حقیقت و ندای مادر وطن را در خانه ملت بلند نگه میدارند و نمی‌گذارند تا عناصر فاسدی که به حیل گوناگون در این خانه راه می‌یابند، مانع استقرار حاکمیت دموکراتیک و ملی گردند.

نگارنده به این باور است که مردم صبور و شجاع افغانستان پس از این همه سال‌ها رنج و دربدری، با شناختی که از این عناصر فاسد و خائین به وطن دارند، اجازه نمی‌دهند که خیل عظیمی از آنها به صفت نماینده مردم در پارلمان افغانستان از این مردم آزاده و زحمتکش نماینده گی کنند.

در نهایت پیروزی از آن مردم است.

ماه می سال ۲۰۰۵ برابر به ماه جورا ۱۳۸۴



## مردم در کابوس از دست دادن جگرگوشه‌های شان

در کنار ده‌ها ناهنجاری‌های مزمن اجتماعی موجود در کشور یکی هم اختطاف و قاچاق سیستماتیک جگرگوشه‌هایی مادران و پدران ستمدیده هموطن است که روز تا روز ابعاد وسیع‌تر می‌یابد. این عمل که سابقه بی‌دری در افغانستان نداشت، ارمغان لجام گسیختگی‌هایی است که در طی سال‌های جنگ و برادر کشی و زیر فرمان دشمنان مردم افغانستان و بنام "جهاد" بر مردم تحمیل گردیده است.

ده‌ها هزار عرب ماجراجو و جنایتکار که طی سال‌های "جهاد" توسط سازمان‌های استخباراتی با صرف ملیاردها دالر برای جنگ در افغانستان بسیج شدند و آموزش دیدند، در ایجاد بی‌رحمی و دهشت، آنهم در یک کشور بیگانه و به اصطلاح خودشان "تکفیر شده" نقش بسیار مهم و جدی ایفا کردند. دست پروردگان افغانی آنها در خدمتگزاری و ادامه این راه "پر افتخار" نیز سنگ تمام گذاشتند. مردم افغانستان فاجعه جنگ‌های تنظیمی این "برادران" را که جز بربادی هستی مادی و معنوی کشور حاصلی نداشت، و انحطاط اخلاقی ناشی از آن را برای چندین نسل دیگر نیز فراموش نمیتوانند کرد.

در زمینه وحشت و بربریت این لشکر خانمانسوز، باری یک نویسنده آمریکایی بنام ادوارد گیراردت به تاریخ ۳۱ اگست سال ۱۹۹۸ طی گزارشی از افغانستان برای روزنامه ساینس مانیفور چنین نوشت: «در جریان جنگ علیه رژیم کابل، افغان‌ها ترس و وحشت خود را از طبیعت بی رحم و خشن عربها که مایل بودند تا اسرا را با قطع گلوی شان به قتل برسانند ابراز می داشتند. بر علاوه من شاهد بودم که شمار زیادی از زنان و اطفال اسیر شده از قریه‌ها و روستاهای افغانستان از طریق سرحد پاکستان به کشورهای شرق میانه بحیث برده انتقال داده می شدند. این مسأله را منابع افغان و سازمان‌ها حقوق بشر نیز تأیید کرده است. از این انتقالات انسانی دولت پاکستان و استخبارات آمریکا نیز کاملاً اطلاع داشت.» (تأکید از نگارنده است.)

به ادامه همین انتقالات انسانی حالا هم آنانی که با رحم و عطف برای همیشه وداع گفته اند و جز منافع و سود آزمندانه شخصی و گروهی هدفی ندارند و در این راستا همواره در خدمت دشمنان کشور قرار داشته اند، دست به اختطاف و قاچاق فرزندان معصوم وطن می زنند. این جنایت وحشتناک که روح و قلب هر انسان با احساس را سخت جریحه دار می سازد، مورد توجه ارگان‌های حراست از قانون در کشور قرار نداشته و از مقابل آن مانند ده‌ها پدیده ناهنجار دیگر با

خونسردی تمام می‌گذرند و حتا سعی می‌کنند به نحوی آن را ماست‌مالی نمایند. مردم میدانند که عاملین این جنایات افراد گم‌نام و محدودی نیستند، بل باندهای بزرگ و مقتدر مافیایی اند که ریشه در ارگان‌های قدرت و اداره دولتی دارند و از سوابق پر افتخار "جهادی" نیز برخوردار می‌باشند. آنها در تبنانی با باندهای ماورای سرحد افغانستان و باندهای مافیای بین‌المللی بصورت مستمر و منظم کار می‌کنند. این باندهای جنایتکار به فرزندان معصوم وطن بمتابه مال یا امتعه تجارتي با مارک بلند نگرېسته و در هر گوشه و کنار کشور بدون کدام مشکلی در جستجوی شکار ارزان و فراوان خویش می‌گردند.

اطفالی که توسط این باندهای جنایتکار اختطاف می‌گردند بیشترین بمنظور تأمین مقاصد زیرین مورد استفاده قرار می‌گیرند:

۱. فروش در بازارهای شرق میانه برای سرمایه داران عربی بحیث برده. همانطوری که طی سال‌های "جهاد" همین بازارها از همین طریق مشبوع می‌گردیدند.

۲. فروش اطفال در بازارهای تجارت سکس منطقه و حتا خارج از آن بمنظور سوء استفاده جنسی.

۳. فروش اعضای بدن آنها به شفاخانه‌ها و سرمایه دارانی که به این اعضا ضرورت دارند و بی صبرانه منتظر جابجا ساختن

آنها در اندام‌های گنبدیده و کثیف خویش اند.

۴. فروش و استفاده در تولید، توزیع و قاچاق مواد مخدر.

۵. فروش اطفال به قوماندانان و باجگیری از والدین، و سایر زمینه‌ها.

شماری از اعضای این باندها، در چندین ولایت افغانستان، توسط مردم دستگیر گردیده اند و به مقام‌های امنیتی سپرده شده اند. اما رژیم در این زمینه تا به حال کدام اقدام جدی بعمل نیاورده است و اعضای دستگیر شده این باندها آنطوری که باید بر طبق قانون به جزای اعمال کثیف شان نرسیده اند. شماری از آنهایی که توسط مردم دستگیر گردیده اند، یا توسط ارگان‌های امنیتی رها گردیده و یا هم پس از زمان کوتاه به دلایل مختلف حتا مجنون بودن متهم، در محاکمه بی گناه تشخیص داده شده و آزاد گردیده اند.

مجموع اطفال اختطاف شده در طی سال‌های اخیر را حتا نمیتوان تخمین کرد. بر اساس گزارش رسانه‌های گروهی صرف در جریان سال گذشته ۴۰۰ اعلان مفقودی از رادیو افغانستان به نشر رسیده است که بطور عمده شهر کابل را در بر می گیرد. باید توجه نمود که در ولایت‌ها، دهات و روستاهای کشور برای مردم عادی کدام نهاد و یا ارگانی وجود ندارد که آنها بتوانند به آن مراجعه کنند و از مفقودی

جگر گوشه‌های شان اطلاع دهند، و یا به نحوی آن را به نشر رسانند. آنها ناگزیر اند این درد جانسوز را بی صبرانه تحمل کنند و نا امیدانه منتظر بازگشت عزیزان گمشده خود باشند.

به نقل از منابع یونیسف در این اواخر در حدود ۱۶۴ طفل افغانی از کشور عربستان سعودی به کشور برگشتانده شده اند که در گذشته به آن کشور قاچاق شده بودند. قرار معلوم اکثر این اطفال از ولایت بغلان می باشند.

بر اساس گزارش‌های رسانه‌های گروهی دو جوان افغان که بیش از ده سال در اسارت گروه‌های آدم ربای پاکستانی بودند، در این نزدیکی‌ها موفق به فرار شده اند و به افغانستان برگشته اند. یکی از آنها ساکن منطقه کیله گی بغلان می باشد، گفته است که هفتاد نفر دیگر همراه با آنان در اسارتگاهی در لاهور نگهداری می شدند. وی دوازده سال در اسارت آدم ربایان بسر برده است. او در هری پور پاکستان هنگامی که بیش از ده سال نداشت، در یک اتوبوس شهری به وسیله افرادی بیهوش شده و به منطقه یی در لاهور انتقال داده شده است. پدر این جوان آزاد شده از دست آدم ربایان می گوید که فرزندش مشغول آموزش در یک مدرسه دینی در هری پور بود و ناگهان ناپدید شد.

بر اساس گزارش مورخ یازدهم ماه اپریل سال جاری آژانس اطلاعات باختر موظفین پلیس ولایت هرات یک نفر قاچاقبر اطفال را در آن ولایت دستگیر کردند. این قاچاقبر شش طفل از مربوطات ولایت هرات را بطور قاچاق به کشور ایران انتقال میداد و شاید انتظار نداشت که دستگیر گردد. زیرا انتقال شش طفل توسط یک شخص بیانگر آن است که وی شاید بارها این عمل را انجام داده و از جانب ارگان‌های امنیتی خاطر جمعی داشته است.

یک خانم از ولسوالی سروبی ولایت کابل که پسر هشت ساله اش بنام نثار لادرک گردیده به (آی دلبیو پی آر) گفته است: «اسلام در کجای افغانستان است. من سه ماه متواتر در جستجوی پسر در افغانستان و پاکستان گشتم و اما اثری از وی نیافتم. سروصدای حقوق بشر در افغانستان زیاد است، اما عمل وجود ندارد.»

حالا توجه خواننده عزیز را به برگردان دری بخش‌های از گزارش آژانس فرانس پرس که به تاریخ ده اپریل سال جاری از شهر قندهار در ارتباط به ناآرامی‌های آن شهر به نشر رسیده، جلب مینمایم.

فرانس پرس گزارش میدهد: «در تصویر محمد طاهر دوازده ساله آشکارا نیمه بیهوش است. یک تکه کهنه خون آلود دست چپ وی را

پوشانده است، جایی که ربایندگان انگشت وی را قطع کرده و آنرا (انگشت وی را) یکجا با عکس وی به فامیلش ارسال داشته اند.

در یادداشت نوشته شده است: «ما مسلمان نیستیم. ما خدا را نمی شناسیم و از ما ترحم نخواهید. برای ما صرف پول بفرستید.»

فامیل وی با قرض و وام مبلغ ده هزار دالر را بر اساس تقاضای ربایندگان فراهم کردند و آن را بر طبق وعده، در یکی از مکاتب شهر قندهار گذاشتند؛ ولی پس از دو روز جسدی سخت صدمه دیده طفل خویش را در نزدیکی محل پیدا کردند.

در یک واقعه دیگر که همین باند متهم به اجرای آن اند، جسدی غیرقابل تشخیص نقیب الله سیزده ساله وقتی یافت شد که نه روز قبل فامیل وی همین مقدار پول را به ربایندگان در بدل آزادی طفل شان پرداخته بودند. حیوانات وحشی صورت و بازوی راست پسر معصوم را از بین برده و صرف انگشت بریده شده دست چپ وی نشان میداد که وی کی است.

حاجی بسم الله پدر طفل بعد از آنکه پسرش را ماه ها قبل مرده یافت و اکنون کمتر اطاق محل اقامت خود را ترک می کند، چنین اظهار می دارد: «زمانی که آنجا رفتم و پسرم را دیدم، چه احساسی داشتم. من می دانم، قلبم و خدایم.»

آژانس فرانس پرس اضافه می کند:

« این ناپدید شدن‌ها، طوفانی از آتش را شعله ورساخت. به تاریخ هفتم مارچ سال روان بیش از سه هزار نفر در جاده های قندهار برآمدند و استعفای والی و قوماندان امنیه را تقاضا می کردند. آنها پلیس را متهم به همکاری با ربایندگان کرده و تقاضای حفظ نظم و قانون را داشتند. اعتراض به خشونت انجامید. بر اساس گفتار منابع امنیتی و دکتوران شفاخانه، سه نفر به ضرب گلوله کشته شدند و پانزده نفر زخمی گردیدند.

خواسته‌های تظاهرکنندگان به نحوی به نتیجه رسید. به تاریخ شانزده مارچ بر اساس حکم رئیس جمهور کرزی در مقام پلیس ولایتی تغییرات به عمل آمد و خان محمد قوماندان امنیه شهر قندهار به شهر شمالی مزار شریف تبدیل شد.

گزارشگر می نویسد: «کرزی حق دارد که پریشان باشد. زیرا طالبان در قندهار زمانی به قدرت رسیدند که در آن زمان نیز فرزندان مردم اختطاف می شدند. آنگاه که قوماندانان جهادی در کوچه‌های قندهار بر سر تصاحب یک پسر بچه به منظور استفاده جنسی باهم می جنگیدند، رهبر طالبان در این مورد مداخله کرد و در نتیجه پسر آزاد شد و اهالی



شهر از ورود طالبان به خوشی استقبال کردند. حالا مردم دوباره بخاطر فرزندان شان پریشان اند.»

شمس الدین مدیر بخش اطفال سازمان مستقل حقوق بشر افغانستان در ارتباط به گسترش فعالیت‌های آدم ربایی می‌گوید که سه نفر از پسران مورد سوء استفاده قرار گرفته بودند و بعد به شیوه بسیار خشن به قتل رسانده شده بودند. دو نفر از آنها مورد تجاوز جنسی نیز قرار گرفته بودند.

یک منبع غربی در قندهار به آژانس فرانس پرس می‌گوید: «اطفال زیادی ناپدید می‌گردند. اطفال کوچی و بلوچ که والدین آنها بنا بر کوچی بودن شان، شامل بخشی از سیستم نمی‌باشند، و هیچگاه مسأله مفقودی اطفال شانرا تعقیب کرده نمی‌توانند.»

رادیوی افغانستان مستقل که در شهر قندهار فعالیت دارد گزارش داد که اعلان مفقودی اطفال یکی از عامترین اعلانات رامی سازد. اسماعیل طاهر مدیر پروگرام‌های رادیو می‌گوید: «استیشن رادیو برنامه‌ی دارد که نام و آدرس مفقود شده‌ها را بخاطر بررسی ثبت می‌کند. دستگاه رادیو در جبههٔ مقدم جستجوی اطفال گمشده قرار دارد، زیرا اعتماد مردم به پلیس خیلی پایین آمده است.» حتا همین قوماندان

جدید امنیه جنرال ایوب سالنگی نیز تأیید کرد که احتمال فساد دولتی در عقب این اختطافها وجود دارد. وی به آژانس فرانس پرس گفت که: «چنین معلوم میشود که ملیشه های محلی و قوماندانان قومی در این مسأله ذیدخل اند.»

کابوس فامیل محمد طاهر وقتی آغاز گردید که آنها پسرشان را از دست دادند. پلیس دو نفر از کاکاهای پسر مفقود شده را گرفتار کرد و یکی از آنها را توقیف نمود. عبدالظاهر برای مدت هژده روز تحت شکنجه قرار گرفت تا به جرم اختطاف برادرزاده اش اعتراف کند. وی میگوید: «من نمی توانستم اعتراف بکنم زیرا من کاری نکرده بودم. حالا تمام فامیل من میخواهند که قندهار را ترک کنند. زیرا ما فکر می کنیم که در این قضیه اشخاص قدرتمندی شامل اند.» وی در حالی که عکس برادرزاده کشته شده اش را نشان میدهد علاوه می کند: «هیچ یک از بازرسان پلیس وجود نداشت تا به عکسهای که فرستاده شده بود نگاه کند و آن را بمنظور پیدا کردن اشخاصی که در عقب این قتلها وجود داشت، بررسی کرده و ربایندگان را مورد تعقیب قرار دهد.»

سالنگی گفت که پلیس هنوز این مسأله را بررسی میکند. شماری از اهالی شهر گرفتار شدند ولی بعدها رها شده و کسی متهم نگردید. وی می افزاید: «یکی از بزرگترین مشکلی که ما اینجا با آن روبرو هستیم

**عبارت از فساد در دستگاه پلیس و قضا است. وقتی پلیس نمی تواند قاتل واقعی را پیدا کند، تلاش می نماید تا تعدادی از مردم بی گناه را گرفتار کرده و از آنها اقرار بگیرد.**

عبدالظاهر می گوید که امیدوارم که اوضاع تحت اداره قوماندان جدید بهبود یابد. وی تاجک و از شمال افغانستان است و به عوض یک پشتون که اکثریت مردم قندهار را می سازد به این مقام تعیین شده است. وی می گوید: «ما در این مورد بی تفاوت هستیم که وی پشتون، تاجک و یا حیوان باشد؛ ولی ما صرف از وی می خواهیم که امنیت ما را تأمین کند.»

**بلی خواننده عزیز! اگر حیوان هم باشد فرقی نمی کند؛ ولی امنیت مردم را تأمین کند.** این بدان معنی است که مردم در زیر **ستم زر و زور سالاران** خرد و خمیر می شوند و در وطن خود حد اقل امنیت ندارند. اگر نظامی این اساسی ترین وظیفه را نتواند انجام دهد و نسبت به آن بی تفاوت بماند، میتواند ادعای مشروعیت کند؟ هر گاهی که طشت رسوایی یکی از مقام های دولتی و امنیتی از بام می افتد، وی بنام "اصلاحات اداری" به مقام دیگری تبدیل میگردد، مگر این به اصطلاح "لول دادن"ها را از یک مقام به مقام دیگر میتوان اصلاحات نامید؟ پاسخ به این پرسشها متأسفانه منفی و بسیار مایوس کننده است.

مردم در کابوس از دست دادن جگر...

مقام‌ها در ارگان‌های قدرت و اداره دولتی در افغانستان که تصور می‌کنند "واجب الاحترام و غیر مسئول" اند حتا به خود زحمت نمی‌دهند که همچو مسایل حیاتی را بصورت همه جانبه مورد بررسی قرار داده و از نتایج این بررسی‌ها مردم سخت پریشان و در انتظار را آگاه سازند. چنین معلوم می‌شود که مقام‌های دولتی ما به اصل مسئولیت پذیری در مقابل وظایف و پاسخگویی در برابر مردم باور ندارند.

۱۳ می ۲۰۰۵ برابر به ۲۳ ثور ۱۳۸۴

## جستاری در مقوله "نخبگان"

در این نبشته واژه "نخبگان" در برابر کلمه الیت ( elite ) که در اصل از معادل لاتین "eleggere و electus" گرفته شده، مورد استفاده قرار گرفته است. واژه نخبگان دو معنای عمومی زیر را افاده میدهد:

۱. گروهی از افرادی که در حقیقت در موقعیت و لایه های بالایی جامعه «سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و مذهبی» قرار داشته و یا اینکه، این گروه‌ها را رهبری میکند. بصورت عموم از این گروه بمتابه نخبگان سیاسی - اقتصادی نام برده می شود.

۲. اضافه بر آن، واژه نخبگان یک معنای عمومی دیگر را نیز میرساند و آن عبارت از این است که گروه‌ها و یا اشخاص بر اساس موهبت و نعمات اختصاصی ماورای طبیعی و ریشه‌های اجتماعی خود را در موقعیت نخبه‌گی قرار داده و مستحق عواید و احترام زیاد میدانسته اند. آنان از اجرای وظایفی که دیگران مکلف به اجرای آنها بودند، خودداری میکردند. این گروه از نخبگان نظریات، اندیشه‌ها و مطالباتی را پیش می کشیدند که بر بنیاد آن به موقعیت بر از ندگی آنها مشروعیت می

بخشید. نمونه‌های از آن را در الهیات یهودی و پذیرش قوم دانستند، تا اندیشه‌های که بر پایه برتری نژادی استوار بوده و در مالکان مزارع بزرگ ایالات جنوبی امریکای قبل از جنگ‌های داخلی، نازیسم و فاشیسم برخاسته از اروپا و اپارتاید افریقای جنوبی به وضاحت میتوان دریافت. افزون بر آن باید خاطر نشان ساخت که ارستوکراسی و اشرافیت اروپایی نیز اندیشه تحمیل موقعیت بسیار استثنایی و برگزیده را در خود پرورانده، به گونه‌یی که حتا این ارستوکراسی به این باور بود که خون شان مانند خون دیگران، رنگ سرخ نداشته بلکه خون آنها "برنگ آبی" می باشد. موقعیت ممتاز آنها بر بنیاد قدرت موروثی و در عنعنه ها و رسوم مردم استوار بوده و بیشتر از مالکیت بر زمین ریشه می گرفت.

### مقوله نخبگان در تفکر سیاسی

در تاریخ اندیشه‌های سیاسی این افلاطون بود که برای نخستین بار از حق رهبری غیرمحدود فلاسفه بر جامعه دفاع کرد و به این وسیله نظریه نخبگان را در مراحل نخستین آن پیش کشید. قول معروف وی که گویا یا رهبر فیلسوف باشد و یا فیلسوف رهبر در مجامع اندیشه‌ورزان سیاسی و فلسفی قرن‌ها بازتاب داشت.

تئوری نخبگان در عصر حاضر توسط دو جامعه شناس و پژوهشگر اجتماعی ایتالیایی به نام های «ویلفریدو پاریتو» و «گیتانو موسکا» عمیقتر مورد بررسی قرار گرفت. پاریتو ادعا داشت که تمام جوامع انسانی بدون در نظر داشت شکل و نوع اداره آن به دو بخش جدا میگردند: یکی نخبگان رهبری کننده (همواره در اقلیت) و دیگر غیرنخبه ها (همواره در اکثریت). وی در این مورد نیز سخن می گوید که گروه تحتانی یا زیرین رهبری کنندگان هم در تلاش می باشند که به گروه رهبری کنندگان بپیوندند. پاریتو به این نظر بود که اعضای نخبگان را ارستوکراتها تشکیل می دهند و گروه زیرین آنها را روحانیون، نظامیها و اشرافیت تجاری بوجود می آورند. منظور وی از جداسازی گروههای شامل قدرت و استفاده از قدرت که تأثیر عمیق سیاسی دارند، آن بود که این گروههای ممثل قدرت سیاسی، عمیقتر مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند. برای وی دموکراسی به معنای حکومت مردم، برای مردم و توسط مردم که توسط ابراهام لینکن طرح گردیده بود، غیر عملی تلقی می گردید. وی این مسأله که حتا در انقلاب نیز بنام مردم یک گروه جدید نخبگان بجای نخبگان قبلی مسلط می شوند و آنها بر طبق منافع خویش عمل می کنند را مطرح کرد. وی به این باور بود که با انقلاب فرانسه به عنوان مثال مردم به حکومت دست نیافتند، بل نخبگان جدید در پوشش شعارهای تازه، اشرافیت سنتی را

از حکوت برکنار کرده و خود به جای آن‌ها نشستند. پس در جریان این تحول، تنها بورژواها یا نخبگان جدید، جای نخبگان قدیمی یعنی اشراف را گرفتند نه این‌که مردم به قدرت رسیدند.

انقلاب سوسیالیستی نیز برای پریتو تنها جا به جایی نخبگان بوده است. وی در پیوند نزدیک با این مفاهیم نظریه و تئوری مشهور خویش را در باره «گردش نخبگان» طرح و توسعه داد.

طرفداران این نظریه به این باور اند که نخبگان سیاسی کسانی هستند که از لحاظ زیست، روانی، استعداد و قابلیت، ظرفیتی اداره حکومت را دارا می‌باشند. در حالی که غیر نخبگان (عامه مردم) هیچگاه در صحنه سیاست نقش اصلی ندارند، زیرا آنها واجد شایستگی و ظرفیت‌های لازم برای اداره حکومت نمی‌باشند. عامه مردم تنها در چارچوب نزاع نخبگان در صحنه سیاست نقش پیدا می‌کنند و نقش آنها در این زمینه تبعی، حاشیه‌یی و منفعلانه است. دخالت مردم در سیاست هرگز به حاکمیت آنها منجر نمی‌شود؛ بل این که نخبگان با به کار گیری آنها به نزاع با یکدیگر برخاسته و جای یکدیگر را می‌گیرند.

طرفداران این نظریه تاکید می‌کنند قلمرو سیاست خاص نخبگان حکومتی است و آنها هستند که بر حسب توانایی در این عرصه نقش



بازی می‌کنند و نمیتوان قلمرو حکومت را به توده مردم احاله و واگذار کرد. آنها با بیان اینکه نظریه نخبه‌گرایی يك نظریه توصیفی است، معتقدند که واقعیت در عرصه سیاست جز دست به دست شدن قدرت توسط نخبگان نیست. از این منظر توصیفی، در اساس هر تحولی در حوزه حاکمیت معنایی جز تغییر یا گردش نخبگان ندارد؛ به همین دلیل بر پایه این نظریه، هر گروهی که به قدرت دست یابد، نخبه است؛ چون در این نظریه بحث و داوری ارزشی آن مطرح نیست و صرف دستیابی به قدرت یا توفیق در نزاع با نخبگان حکومتی موجود از طریق پس‌زدن آنها از حکومت، دلیلی نخبگی حاکمان جدید است. به این دلیل از دیدگاه این نظریه بحث این که حاکمان موجود نخبه هستند یا نه؟ بی‌معناست. نفس دستیابی آنها به قدرت دلیل نخبگی آنهاست؛ بنابراین نباید این نخبگی را با شایستگی به معنای اخلاقی و ارزشی آن خلط کرد.

### نظام‌های دموکراتیک و مسأله گردش نخبگان

نظریه گردش نخبگان در نظام‌های دموکراتیک امروزی به تدریج شکل و محتوای تازه یافته است. در نظام‌های دموکراتیک زمینه‌های مشارکت همگانی، موثر و قابل قبول در عرصه سیاسی، در کنار رقابت نخبگان سیاسی و اقتصادی تا حدودی که این گردش را مسالمت‌آمیز سازد و از خونریزی جلوگیری بعمل آورد، فراهم گردیده است.

مجموعه‌یی از قواعد عمومی و آزادی‌های همگانی نظیر آزادی بیان، آزادی سازمان‌یابی، آزادی اجتماع و مانند آن در زیر عنوان حقوق و آزادی‌های اساسی انسان به رسمیت شناخته شده است و به نحوی در عمل پیاده می‌گردد.

در واقع یکی از ویژگی‌های نظام‌های دموکراتیک، بزرگ شدن تدریجی نهادها و مردان سیاسی است. در این جوامع به میزان قدامت نهادهای مدنی و سیاسی، نوعی نخبه‌پروری سیاسی نیز شکل گرفته است که در آن احزاب از دو ویژگی اساسی در گردش نخبگان بهره می‌جویند:

۱. تأمین تسهیلات ضروری برای ورود آزاد فعالان سیاسی به احزاب و کسب عضویت؛

۲. فراهم نمودن شرایط مساعد برای رشد و پرورش تدریجی اعضا با اتکا به فعالیت‌ها و شایستگی هر یک از آنها؛

بنابراین گردش نخبگان در نظام‌های دموکراتیک بسیار سهل و ممتنع است. در حقیقت سهولت در ورود به چرخه سیاست ساده، اما رسیدن به مقام‌های بالاتر در احزاب و ساختارهای سیاسی همواره به گذر زمان، پرورش و پختگی افراد وابسته است. البته نباید این نکته را از یاد برد که در کشورهای که بطور کامل به الگوهای لیبرالیسم اقتصادی

و سرمایه داری متکی اند، بخش بسیار بزرگی از گردش نخبگان بر پایه قدرت‌های اقتصادی و اصحاب تجارت شکل می‌گیرد.

در نظام‌های سیاسی دمکراتیک و یا باز، ساختار رسمی از شفافیت لازم برخوردار بوده و اصل پاسخگو بودن نهادها، همواره مورد نظر است. البته این به معنای انکار کثرتگرایی در سیاست نیست که در قالب احزاب سیاسی رقیب ظهور می‌کند بلکه اجرای سیاست‌های کلان نظام بر اساس خواست مردم است و به همین علت احزاب ناتوان از برآورده کردن این خواست‌ها می‌باید ناگزیر از صحنه سیاسی خارج شوند و دوباره از طریق بازنگری در سیاست‌ها و خط‌مشی‌های گذشته و اصلاح و ترمیم آنها بازگردند. بنابراین قواعد بازی کاملاً روشن است. ملاک رای مردم است هر چند که شیوه‌های معینی در جامعه شناسی و روانشناسی جمعی ابداع شده تا بتوان بر افکار مردم تأثیر گذاشت؛ اما به هر حال احزاب سیاسی بدون رای مردم راه به جایی نخواهند برد. البته همانگونه که گفته شد، احزاب به حاشیه رانده شده با شیوه‌های مختلف ترمیمی در جلب افکار عمومی گروه‌های از مردم تلاش نموده و به این ترتیب میزان دور بودن از قدرت را به حداقل رسانده و زمینه را برای چرخش قدرت به نحوی دورویی فراهم می‌سازند. نظام‌های سیاسی اروپای غربی بهترین مثال از این نوع می‌باشند.

اصل شفافیت اگرچه نه بصورت مطلق اما متعارف در جوامع دمکراتیک وجود دارد. تعریف حوزه عمل واحدهای اجتماعی موجب گردیده تا در هر حوزه‌یی آزادی عمل قابل قبولی وجود داشته باشد. در این سیستم به علت تعدد مراکز کنترل بر قدرت همواره امکان کنترل وجود دارد. اکنون مدت‌ها است که کنترل نهایی معنای خود را از دست داده و کنترل در حین عمل در تمام فرایندهای تصمیم و عمل، بکار برده می‌شود. از سوی دیگر وجود اصلی بنام زنجیره مسئولیت پذیری و قبول مسئولیت توسط بالاترین مقام در این سیستم بمطور بکارگیری وسایل کنترل و جلوگیری از خطا، همواره مورد نظر است.

اما میزان تأثیر این دو ساختار نیز بستگی کامل به میزان توسعه سیاسی و نهادینه شدن دمکراسی و نهادهای مربوط به آن دارد. در جوامع دمکراتیک و یا باز، ساختارهای رسمی همه چیز را پوشش می‌دهند و طبقات اجتماعی در قالب احزاب سیاسی برای دست گرفتن این ساختار، سازمان دهی می‌شوند. نقش ساختارهای غیر رسمی مانند: سندیکاها، بنیادهای مختلف سیاسی، اقتصادی و تحقیقاتی در اصول قابل کتمان نیست؛ اما در چارچوب قواعد خاصی صورت می‌گیرد که گردش دمکراتیک نخبگان و گروه‌های ذینفوذ و فشار را موجب می‌شود. در غرب مبارزات سیاسی از نظر مالی کنترل می‌شوند. احزاب سیاسی

هر چند می‌توانند خارج از این قواعد عمل کنند اما برملا شدن آن، هزینه بیشتری را بر آنها تحمیل خواهد کرد. بنابراین حوزه عمل ساختار غیر رسمی، معلوم و محدود است.

وجود نهادهای مدنی و سیستم‌های ارتباطی و اطلاع رسانی آزاد و مستقل در کیفیت گردش نخبگان بسیار تأثیر گذار شده است. وسایل ارتباط جمعی و اطلاع رسانی آزاد و مستقل از اساسی‌ترین پیش نیازهای پرورش نخبه و نخبه‌گرایی است. شناسایی و شناساندن نخبه، فقط در امر اطلاع رسانی آزاد معنی می‌یابد. آن جا که وسایل ارتباط جمعی و اطلاع رسانی در انحصار حاکمیت باشد، صحبت از نخبه و نخبه‌گرایی بی‌مورد است.

گردش نخبگان در دو سطح عمودی و افقی قابل دسته‌بندی است: در گردش عمودی افراد از موقعیت پایین‌تر به مقام بالاتر ارتقا می‌کنند و یا اینکه از مقام بالاتر به مقام پایین‌تر تنزل داده می‌شوند. گردش عمودی نخبگان فقط در چارچوب نظام‌های قانونی و مبتنی بر حداقل اصول بروکراسی امکان‌پذیر است.

در گردش افقی تغییرات تنها در سطح افراد و اشخاصی که پست‌ها و موقعیت‌های درون‌ساختاری را اشغال می‌کنند ملاحظه می‌شود. به طور مثال تغییر از یک مقام به مقام هم‌سطح دیگر، از وزارت و یا

ریاست به وزارت و یا ریاست دیگر.

بطور فشرده باید گفت که در دموکراسی اروپای غربی، مشارکت در بالاترین حد و متناسب با آن رقابت نیز در بالاترین سطح و در کنار این دو مجموعه‌یی از آزادی‌های تضمین‌کننده تبدیل اقلیت به اکثریت و گردش آزاد و مسالمت‌آمیز نخبگان وجود دارد. این نوع دموکراسی علاوه بر شکل که مشارکت و رقابت صورت دهنده آن است، دارای مضمون و محتوا نیز هست که همان آزادی‌های بنیادی و ارزش‌های دموکراتیک می‌باشد. در این نظام، صحنه سیاست به روی همگان باز بوده و مسأله نخبگی با مسأله صلاحیت و شایسته‌گی در هم آمیخته شده است. در گزینش افراد بمقام‌ها، توانایی‌ها و استعداد فکری و اخلاقی، سنجایی لازم برای رهبری و درک معنی و مفهوم مسئولیت همواره مدنظر است.

گردش دموکراتیک و سیال نخبگان در هر جامعه‌یی، مانند هر عضوی زنده دیگری، نشان از دینامیک و شاداب بودن آن جامعه دارد و علامت سلامتی آن نظام است. نبود آن نیز از بیماری مزمن و عدم ظرفیت و پویایی در ساختار نظام حکایت دارد و موجب انسداد می‌گردد. انسداد برای نظام کشنده است و در همچو حالت، چرخه سیاست و ساختار قدرت ناگزیر از طریق توطئه، کودتا و انقلاب و با یک تعبیر دیگر تنها با جراحی تغییر می‌یابد و موجب تلفات و ضایعات بیشمار می‌گردد.

۱۸ دسمبر. ۲۰۰۵ برابر به ۲۷ قوس ۱۳۸۴

## غارت میراث‌های فرهنگی و تاریخی افغانستان

شماری از پژوهشگران، افغانستان را "چار راه جهان" <sup>۲</sup> نامیده اند. آنها به این باور اند که این حوزه جغرافیایی، بنابر موقعیت بسیار حساس در مسیر راه تاریخی ابریشم، تمدن‌های شرق و غرب را با هم گره زده و همچنان زمینه داد و گرفت و اثرپذیری فرهنگ‌های متفاوت دنیای این حوزه رشد کرد که در کنار ویژگی‌هایی مختص به خود، رنگ و بوی تمدن‌های دنیای قدیم را در مجموع بازتاب میداد. بنابراین فرهنگ این دوران تاریخی در این حوزه تمدن، ممثل فرهنگی است که در بخش بزرگی از جهان متمدن آن زمان می درخشید و آن را تاریخ با افتخار و مباحثات، منحيث گنجینه‌های باستانی تمدن بشری ثبت نموده است.

بنابر آنچه گفته آمد، میراث‌های تاریخی و فرهنگی چندین هزار ساله این سرزمین که گنجینه‌یی از میراث گران‌بهای فرهنگ بشری محسوب می گردند، نه تنها به مردم افغانستان، که به تمام بشریت تعلق دارند. این میراث‌ها که در بسیاری موارد استثنایی اند، فصل بسیار با ارزش و مهمی را در تاریخ حوزه تمدنی ما و در مجموعی جهان می سازند.

یک بخشی قابل ملاحظه از میراث‌های تاریخی و فرهنگی افغانستان

را، آثار باستانی پیش از اسلام تشکیل میدهند که از ویژگی‌های بطور کامل استثنایی برخوردار بوده اند. افغانستان در آن دوران تاریخی، منحصراً با اهمیت ترین مرکز تقاطع تمدن‌ها و جریان‌های متفاوت فرهنگی و به مثابه شاهراهی انتقال و داد و ستد دست آوردهای فرهنگی ملل مختلف جهان شناخته می شده است. بازرگانان، سیاحان و هنرمندان از چین، هند، آسیای مرکزی و اروپا با استفاده از راه مشهور ابریشم، در این حوزه باستانی رفت و آمد داشتند. آنها دست آوردهای خلاقانه‌ی فرهنگی شان را به معامله می‌گذاشتند و از این طریق به آن غنا می بخشیدند. در این برهه‌ی از تاریخ و در این سرزمین، آن همه مردمی که در این مسیر تاریخی در رفت و آمد بودند از فرهنگ‌های مختلف نمایندگی می کردند. آنها با وجود باورهای متفاوت، باهم بطور مسالمت آمیز، با بردباری و تساهل، یکجا زنده‌گی کرده و این اشتراک با همی به غنای و عظمت تاریخی این سرزمین باستانی می افزود.

در این دوران بزرگ تاریخی که بیشتر عصر کوشانی‌ها را در بر می گیرد، و بنابر همان ارتباطها و داد و ستدها، آثار فرهنگی و هنری منحصر به فردی به وجود آمدند که بخشی از افتخارات تاریخی نسل‌های واپسین این سرزمین را می سازند. ما نمونه‌های زیادی از این آثار را در دل خاک‌ها و مغاره‌ها (موزیم‌های غیر منقول) و موزیم‌های



تاریخی داخل کشور داشته ایم که با افتخار و مباهات به آنها می‌نگریستیم؛ ولی با دریغ و درد، حالا صرف‌میتوان تصاویری از این همه آثار استثنایی تاریخی و میراث‌های بزرگ فرهنگی را در کتاب‌ها و در صفحه‌ها و سایت‌های شبکه بین‌المللی اینترنت دریافت و با صد آه و افسوس و چشم‌گریان به آنها نگریست. اکنون یک بخش بزرگی از این همه گنجینه‌های بسیار بزرگ فرهنگی و میراث‌های تاریخی، وجود خارجی ندارند. این گنجینه‌ها، یک باره و در زمان بسیار کوتاه، زیر سلطه جلاخان تاریخ، نیست و نابود شدند، و بخش بزرگ دیگر آن با دستان به خون آلوده عناصر فروخته شده و بیگانه به غارت برده شده‌اند.

در گام نخست، غارت میراث‌های فرهنگی کشور از موزیم‌های تاریخی و بویژه موزیم کابل آغاز گردید؛ و به تعقیب آن آثار تاریخی دوران پیش از اسلام در موزیم‌ها، ستوپه‌ها (نیایشگاه‌ها) و حتا تندیس‌های بزرگ بودا در بامیان بی‌رحمانه و وحشیانه منهدم گردیدند. به همین سلسله هنوز هم آثار گرانسنگی از اثر کاوش‌های غیرقانونی و حفریات خودسرانه و غیرمسئولانه در تمام مناطقی که از لحاظ باستانشناسی با اهمیت تلقی می‌گردند و در هر محلی که به دست می‌آیند، بیش‌رمانه غارت می‌شوند.

غارت منظم و سیستماتیک آثار با ارزش باستانی از افغانستان و قاجاق آنها به پاکستان و سایر کشورها از اوایل سال‌های نود میلادی آغاز گردیده است. موزیم ملی افغانستان در کابل بصورت سیستماتیک زمانی غارت گردید که نیروهای متخاصم جهادی، بمنظور کنترل پایتخت کشور باهم می‌جنگیدند. در این جنگ‌ها، موزیم ملی و تاریخی دست به دست می‌شد و گو اینکه، آنها نیروهای وحشی و اشغالگر خارجی بودند و به میراث‌های فرهنگی این کشور کمترین توجه و



علاقه‌ی نداشتند. آنها که با فرهنگ افغانستان بیگانه بودند، به نوبت هر آنچه را از لحاظ قیمت با ارزش تلقی میکردند با خود می‌بردند و متباقی را تخریب می‌کردند.

گروه بزرگی از جنگ‌آوران جهادی بصورت متواتر دروازه آهنی موزیم ملی را تخریب و از این طریق به آن حریم تاریخی رخنه کرده و داشته‌های آنها را بصورت سیستماتیک به غارت بردند. این نیروهای مزدور و وابسته به دشمنان افغانستان توسط دلالان افغانی و پاکستانی

آثار عتیقه برای انتخاب اشیای با ارزشتر رهنمایی می شدند.

بر اساس گزارش رسانه‌های بین‌المللی، پس از ترمیم دروازه موزیم توسط هیئات، جنگ آوران جهادی دیوار آن بنای تاریخی را توسط مواد منفجره در هم ریختند و آثار بی شماری، به شمول کلکسیون‌های بزرگ و قدیمی مسکوکات را با استفاده از وسایط نقلیه از موزیم خارج کردند.

این غارتگران منفور، نه تنها آثاری مورد نظر را غارت کردند، بل آثاری شماری را که از نظر آنها کم اهمیت تر تلقی می گردید و امکان انتقال آنها را نداشتند، صدمه می رساندند و حتا تخریب می کردند. چنین برخورد شامل حال تندیس بزرگ بودا و یک پیکره جنگ آور کوشان که به اندازه طبیعی تراشیده شده بود و هر یک قدامت دو صد سال پیش از میلاد را داشت، نیز گردید.

بر اساس نیشته روزنامه فار ایسترن ایکونومیک ریویو<sup>۲</sup>، گروهی از روزنامه نگاران رسانه‌های بین‌المللی در سال ۱۹۹۵ از موزیم ملی کابل بازدید کردند و متوجه گردیدند که دروازه‌ها از جا کنده شده، روک‌های الماری ها تخلیه و جعبه‌های که پیش از آن مملو از آثار تاریخی بود شکسته و در روی پراکنده شده بودند. غارتگران برای این که بتوانند راه خود را در داخل اتاق‌های معین باز کنند، حتا دیوار

ها و دروازه‌های داخل موزیم را نیز منفجر کرده بودند. در یک اتاق، جعبه‌های آهنی شکسته شده‌ی پراکنده شده بودند که پیش از آن به تعداد چهل هزار سکه قدیمی را که یکی از کهنترین و بزرگترین کلکسیون‌ها در نوع خود در جهان را می‌ساخت، جا داده بود. براساس ادعای باستانشناسان، تا ختم سال ۱۹۹۵ در حدود نود در صد آثار تاریخی و فرهنگی از موزیم ملی غارت گردیدند. باستانشناسان به این باور اند که موزیم ملی کابل یکی از غنی‌ترین موزیم‌های منطقه بود. در این مجموعه عظیم تاریخی، آثار سنگی متعلق به ماقبل تاریخ که قدامت شان به چهل هزار سال قبل برمیگشت نیز شامل بودند؛ به شمول مجسمه‌ی بی‌که پیش بینی می‌شد، قدیمی‌ترین اثر از صورت یک انسان باشد.

کلکسیون آثار و سکه‌های دریافت شده از گنج میرزکه که شامل چهل هزار اثر می‌گردید و از قرن هشتم پیش از میلاد تا اواخر قرن نهم را در بر میگرفت، یکی از با ارزشترین آثار تاریخی را در جهان تشکیل میداد. این مجموعه بیشتر مشتمل بودند از مسکوکات یونانی و رومی که تا کنون نظیر آنها پیدا نشده است. آثار متذکره شامل یازده هزار و پنج صد سکه، و دو هزار کیلوگرام پارچه‌های طلایی و نقره‌ی بی‌که از تمدن‌های از روم تا چین را در بر می‌گرفتند، همه ناپدید گردیدند و به کلکسیونرهای شخصی در تمام جهان به فروش رسانیده

شده اند.

علاوه بر آنچه از مجموع آثار باستانی که از میرزکه در پکتیا و در نزدیکی گردیز بدست آمده بود و از موزیم کابل غارت گردید، بنابر کاوش‌های غیرقانونی در همان منطقه، در سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۷ گنجینه عظیمی از آثار بی نظیر تاریخی شامل زیورات و مجسمه‌های طلایی و شمار بزرگی از سکه‌های نایاب که در آن دوران‌های تاریخی معمول بودند، نیز کشف و غارت گردیدند.

(هندو ایشن نیوز سرویس)<sup>۴</sup> در تاریخ هشت مارچ ۲۰۰۵ به قول یک باستان‌شناس مشهور ادعا می‌کند که چهارتن (به عباره دیگر چهار هزار کیلوگرام) سکه‌های باستانی و پنج صد کیلوگرام زیورات طلایی و تعدادی از آثار هنری و تاریخی در بین سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۴ از افغانستان خارج و به پاکستان قاچاق شده است. این آثار باستانی و میراث‌های فرهنگی از منطقه میرزکه در ولایت پکتیا همسرحد با پاکستان به دست آمده بودند.

سکه‌های یادشده، زیورات و سایر آثار باستان، دوصد تا پنج صد سال پیش از میلاد قدامت داشتند و دوره سکندر کبیر و یونانو باختری را در بر می‌گرفتند.

بر اساس نظر این باستان شناس، آثار باستانی بسیار گران‌بهای که از پاکستان به ایالات متحده امریکا، جاپان، سوئیس، بریتانیا و آلمان قاچاق شده اند، از اثر کاوش‌های غیرقانونی از میرزکه و همچنان به احتمال



زیاد ساحه آمو دریا بدست آمده باشند. موصوف علاوه می کند که در آخرین بازدیدش از افغانستان وی تصاویری از این گنجینه‌های بسیار با ارزش تاریخی را که ارزش آن به میلیون‌ها دالر بالغ می گردید به اهالی میرزکه نشان داده است و آنها گفته اند که آثار نامبرده بصورت غیرقانونی کاوش شده و به پاکستان قاچاق شده است.

بر اساس گفتار این باستان‌شناس، در میان این سکه‌ها، نمونه‌های بی نظیری هم بودند که قیمت تنها یکی از آن‌ها در حدود بیست میلیون دالر ارزیابی می گردید. آثار باستانی قاچاق شده، بدست اشخاص انفرادی قرار گرفته؛ ولی بزرگترین کلکسیون آن به وزن تقریباً سه تن در بروکسل نگهداری می شود.

اخبار وفادر شماره ۲۲ سرطان سال ۱۳۷۳، در یک گزارش مفصل، در مورد چگونگی کار کاوش‌های غیرفنی و غیرمجاز تپه‌های میرزکه، مطالبی را به نشر رسانده بود که در آن نبشته در مورد ویژه‌گی‌ها، گونه‌ها و مقدار زیورها و سکه‌ها و همچنان محل نگهداری آنها و اندازه پولی که از این مدرک برخی از اهالی محل به دست آورده بودند، به تفصیل معلومات داده شده است.



حسن دنی مورخ و باستان شناس مشهور پاکستانی به این باور است که کلکسیون‌های آثار ساخته شده از عاج فیل، مجسمه‌ها، نقاشی‌ها، سکه‌ها، زیورها، جنگ افزارها و لباس‌ها از دوران ماقبل تاریخ تا دوران باختری‌ها، کوشانی‌ها، تمدن گندهارا و در دوران‌های هندویی،

بودایی و اسلامی، یک مجموعه بی غیر قابل تصویری را به نمایش می گذاشتند.

فار استرن ایکونامیک ریوو بر اساس مصاحبه با کارشناسان غربی و دیپلمات‌ها در پاکستان و افغانستان می نویسد: که بصورت آشکارا یک

شبکه بین‌المللی قاچاق آثار دزدی شده، مشتمل از کارمندان استخبارات و گمرک پاکستان، جنگسالاران جهادی و قاچاقبران حرفه‌ی‌ی که از اشخاص منفرد و دلالان آثار عتیقه در کابل، پشاور و اسلام‌آباد، تا به کلکسیونرهای شخصی آثار هنری در توکیو، اسلام‌آباد، جدّه، کویت، لندن و ژنیو را در بر می‌گیرد، به وجود آمده است. روزنامه بر اساس گفتار یک دیپلمات برجسته غربی که در جستجوی آثار باستانی است می‌نویسد که تجارت آثار عتیقه بعد از تجارت مواد مخدر، سودآورترین منبع درآمد بوده و همواره توسط مافیای واحد عملی می‌گردد. یک کارشناس آثار باستانی به این باور است که در حدود بیست درصد آثار بسیار با اهمیت موزیم ملی در خارج از منطقه به فروش رسانیده شده و متباقی آن در پاکستان و افغانستان منتظر دریافت خریداران مساعد می‌باشد.

در این گزارش، بر اساس گفتار دیپلمات‌ها و کارمندان دولتی آمده است که در پشاور دو سر طلایی از شیوا خدای هندویی که باری در موزیم کابل به نمایش گذاشته شده بود و قدامت دوهزار و پنج صد سال داشت، به قیمت هر یک هفت هزار دالر به فروش گذاشته شده است. مجسمه‌های الهه‌های هندویی ساخته شده از عاج مربوط به قرن دوم پیش از میلاد در اسلام‌آباد به قیمت هر کدام ۳۵ هزار دالر برای فروش



گذاشته شده است. در حالی که دوازده نوع از مجسمه‌های کنده کاری شده و ساخته شده از عاج در لندن، به قیمت شش صد هزار دالر به یک

کلکسیونر جاپانی به فروش رسانیده شده است.



چنانچه گفته آمد، افغانستان برای هزاران سال بمثابة محل تقاطع کشورگشایان و بازرگانان از ایران قدیم، هند و آسیای مرکزی قرار داشت؛ بنابراین کلکسیون‌های موزیم کابل از میراث‌های بسیار غنی و

متفاوت باهم نماینده گی می کردند. در این جمله، آثار بدست آمده از بگرام یک مسأله بطور کامل استثنایی است. بگرام که در کاپیسا موقعیت دارد، در پیش از دوقرن قبل از میلاد و در زمان سلطنت کنشکا پادشاه کوشانی به حیث پایتخت تابستانی آن ساخته شده بود. امپراتوری کوشانی‌ها در این دوران از شمال هند تا آسیای میانه امتداد داشت و آن زمانی را در بر می گرفت که صلح از روم تا چین برقرار بود و تجارت، هنر و مذهب در تمام این مسیری که مشهور به نام ابریشم است، آزادانه در حرکت بود و کوشانی‌ها در مرکز این تقاطع قرار

داشتند.

در سال ۱۹۳۹ زمانی که باستان شناسان قلعه کوشان را مورد کاوش



قرار می دادند، بصورت تصادفی با دو اطاق قفل شده و بر اساس گفتار نانسی دوپری ° یکی از شیفتگان فرهنگ باستانی افغانستان که در این عرصه کارهای ارجمندی از خود بجا گذاشته است با "درخشانتین"

دریافت باستانشناسی قرن بیستم"

برخورندند. در این اطاق‌ها به تعداد هزار و هشتصد اثر برونزی، عاجی، شیشه‌یی و تندیس‌های از

روم، یونان، مصر، چین، هند و آسیای مرکزی وجود داشت.

کلکسیون‌های بگرام در صدر فهرست غارتگران قرار داشتند. در قلب آن و یا برجسته‌تر از همه به تعداد صد و یا بیشتر از آن مجسمه‌ها و پارچه‌های ساخته شده از عاج هندی که بیشتر آنها، الهه‌ها و رقصه‌ها را به نمایش می گذاشتند، جاداشت. بر اساس گزارش ریوو که از مقامات دولتی و رهبران مجاهدین بدست آمده، این آثار بی نظیر در

جریان جنگ‌های تنظیمی توسط نیروهای وابسته به جمعیت اسلامی، حزب وحدت و حزب اسلامی به رهنمایی دلالان و کارشناسان آثار عتیقه پاکستانی و افغانی دزدیده شده اند. این احزاب متخاصم، ساحه اطراف موزیم کابل را پس از اشغال این شهر توسط مجاهدین بصورت متناوب در اختیار داشتند. آن آثار از راه های مختلف بالاخره به پشاور و سپس به اسلام آباد و اروپا رسیدند. دوازده مجسمه به یک دلال انگلیسی به قیمت سه صد هزار دالر به فروش رسید. دلال انگلیسی این مجسمه‌ها را به کلکسیونر جاپانی به شش صد هزار دالر به فروش رسانیدند. شمار زیادی از این تندیس‌ها و پارچه‌های عاجی هنوز هم در اسلام آباد برای فروش آماده می باشند. یکی از مورخین پاکستانی که از این آثار نفیس دیدن کرده، تصدیق می کند که بر برخی از این تندیس‌ها مبلغ سی و پنج هزار دالر قیمت گذاشته شده است. براساس ادعای برخی از رسانه‌ها، شماری از این عاج پاره‌ها را، بی نظیر بوتو و نصیرالله بابر در اختیار دارند.

دیپلمات‌های غربی به این باور اند که افغان‌ها و پاکستانی‌های مشهور که در پشاور و کابل زنده‌گی می کنند، بمثابة دلال و اجنت برای سرمایه داران و کلکسیونرهای شرق میانه و جاپان که در جستجوی دریافت آثار و سکه‌های اسلامی و مجسمه‌های بودا اند، کار می کنند. در یک

مسأله خاص چنین گمان میرود که مجسمه طلایی بودا از بامیان، به وزن بیش از دو کیلوگرام، حالا در اختیار جاپانی‌ها گذاشته شده باشد.

اگر چه در افغانستان تاکنون ساحه‌های وسیع دست نخورده و مکشوف ناشده باستانی وجود دارد که از آنها آثار تاریخی با اهمیتی به دست خواهد آمد، ولی باستان‌شناسان و مورخین به این باور اند که غارت آثار باستانی موزیم کابل موجب تخریب بخش بزرگی از میراث‌های فرهنگی افغانستان گردیده و سلسله تاریخی آنها را برهم زده است. به باور کلارا کریسمن<sup>۶</sup> که در ترتیب و تنظیم کتلاک‌های موزیم کابل سال‌ها همکاری داشت، اگر آثار جدید نیز از دل زمین بیرون آورده شوند با آنچه در گذشته‌ها کشف شده بودند بی ارتباط خواهند ماند، زیرا تمام ریکاردها از بین رفته اند. حالا که گنجینه‌های موزیم و ریکاردهای آن از بین رفته اند، برای نسل جوان چیزی کمی باقی مانده است که از آن بتوانند آموخت. همه چیز از سلسله تاریخی خود دور مانده و جدا شده است. تنها شمار بسیار کمی از افغان‌های آگاه می‌دانند که موزیم چگونه و چه وقت و از کجا آثار خویش را به دست آورد. و تنها آنها، آثار دزدی شده را می‌شناسند و ساحات باستانی کشور خویش را می‌دانند. این گروه کوچک در حدود پانزده نفر افغانی

را می سازد که تا هنوز در کشور باقی مانده و با رفتن آنها نیز همه چیز به پایان می رسد.

باید خاطر نشان گردد که معلومات داده شده در فار ایسترن ایکونومیک رویو و سایر رسانه‌ها بیشترین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ را در بر می گیرند. پس از این سال‌ها، نگارنده به کدام گزارش جامعی که در



برگیرنده چگونگی آثار به غارت برده شده و وضعیت موجود میراث‌های فرهنگی و موزیم‌های افغانستان باشد، برنخورده است. چنین معلوم می شود که در این عرصه خلی‌ها با اهمیت از نگاه افتخارات تاریخی و ملی، کدام کار با ارزشی از جانب ارگان‌های مربوط انجام نیافته

و در مورد چگونگی وضعیت موجود گنجینه‌های فرهنگی افغانستان نیز کدام گزارش جامعی به نشر نرسیده است. اما آنچه به گونه منظم بازتاب می یابد این است: با دریغ و درد، غارت گنجینه‌های تاریخی و

فرهنگی افغانستان همچنان بصورت سیستماتیک و هدفمند ادامه دارد. تو گویی در این کشوری بی در و بی پیکر، کدام ارگان و نهاد مسئولی وجود ندارد که در ارتباط به حفاظت و حراست از میراث‌های بزرگ تاریخی پاسخگو باشد. در همین اوضاع و احوال، رئیس جمهور این کشور با افتخار اجلاس شصتمین سالگرد سازمان جهانی یونسکو را با سخنرانی خویش افتتاح می کند، و شگفت آورتر از آن این که در بیانیه جناب شان کوچکترین حرفی در ارتباط به غارت بزرگ میراث‌های فرهنگی افغانستان و فروش آنها در بازارهای عتیقه فروشی جهان به میان نمی آید و حتا در این فرصت مساعد توجه جامعه بین‌المللی و این سازمان با اهمیت در ارتباط به یاری رساندن در زمینه بازگشتاندن این همه افتخارات تاریخی به کشور اصلی شان

**یعنی افغانستان نیز جلب نمی گردد!**

این خود بیانگر آن است که ارگان‌های اداره دولتی در برابر میراث‌های فرهنگی و تاریخی افغانستان احساس مسئولیت نمی کنند و این امر را تاکنون نپذیرفته اند که آنها در ارتباط به کار و فعالیت شان در عرصه‌های مربوط باید همواره به مردم گزارش بدهند. مردم حق دارند بفهمند که در این عرصه تا حال چه اقدامی صورت گرفته و وضعیت موجود چگونه است؟ و همچنان برای بهبود این وضعیت چه

برنامه‌های رویدست گرفته شده است؟ با غم و اندوه فراوان که نسبت به غارت این گنجینه‌های بسیار بزرگ تاریخی و فرهنگی بی تفاوتی عمیق و جانسوزی حکم میراند، و چنین معلوم میشود که در این زمینه کدام ارگان و مقام مسئول و جواب دهی وجود ندارد.

افغانان وطن دوست که به فرهنگ پُربهای کشور شان عشق می‌ورزند، سخت در تشویش اند و می‌خواهند بدانند:

در شرایطی که حتا امنیت سنگ مزار شاعر نامدار، دروازه آرامگاه یک شخصیت ارجمند روحانی و فرش مسجد و آنهم یک مسجد تاریخی در زیر سایه دولت اسلامی و از برکت موجودیت قوماندانان جهادی تأمین نیست، دست زدن به حفاریات و کاوش حوزه‌های باستانی کشور به چه مفهوم است و چه را افاده میکند؟

آیا ارگان‌های مسئول و در حقیقت "غیر مسئول و واجب الاحترام" می‌خواهند گنجینه‌های تاریخی و میراث‌های فرهنگی کشور را از دل خاک برآورند و در موزیم‌های که در عمل وجود ندارند به نمایش گذارند و یا این که خود بمنظور بدست آوردن این گنجینه‌ها و قاچاق و فروش آن به خارج از کشور به نحوی با شبکه‌هایی مافیایی آثار عتیقه همکاری می‌کنند؟

چرا مطبوعات و رسانه‌های داخل کشور در فضای دست کم باز موجود، همچو مسائل را با جدیت مطرح و پیگیری نمی‌کنند و صرف در سطح یک گزارشگر ساده حوادث و قضایا سقوط می‌کنند؟ مطبوعات و رسانه‌ها باید در همچو موارد یخن ارگان‌های مسئول را بگیرند و آن را همواره و شدید چنان تکان بدهند که ارگان‌های اداره دولتی درک کنند که در برابر مردم مسئول و جواب ده اند و نه صرف مقاماتی که غرور و افتخارات ملی را به لیلام بگذارند و برای خویش از این طریق سود های نجومی بدست آورند.

در جهان امروزی، رسانه‌های گروهی به صفت عمده ترین هرم کنترل کننده در جامعه، چگونگی کار و فعالیت ارگان‌ها و شخصیت‌های مسئول را همواره در زیر ذره بین نقد قرار می‌دهند و کوچکترین تخلف آنها را آشکار می‌سازند. مطبوعات و رسانه‌ها، همچو مسائل را پیگیرانه به گونه‌ی مورد جستجو تعقیب قرار می‌دهند که تا سرانجام به نتیجه نهایی برسند و وظیفه ملی و حرفه‌ی شانرا که آگاهی بخشیدن سالم، دقیق و کامل رویدادها به مردم هست به نحوی انجام دهند. ما در جریان سال‌های اخیر در جهان شاهد سلسله قضایای بوده ایم که از طریق مطبوعات آشکار گردیده اند و سپس بی‌هراس و با پیگیری و هدفمند تا آخرین مرحله تعقیب شده اند. چه



شخصیت‌های نام آوری که به ذلت نشسته اند و ناگزیر گردیده اند تا از کار و اقدام خلاف موازین قانونی و اخلاقی خویش شرمگینانه معذرت بخواهند و با سرافکنده از صحنه کنار روند.

برای رسانه‌های داخل و خارج از کشور صدها سوژه بسیار داغ و جالب وجود دارد که کنکاش و بررسی آن مسایل، صرف محتاج شهامت و جسارت نامه نگاران است. اگر در این عرصه هم گاهی اقدامی صورت گرفته باشد آن نیر بسیار محدود و گذری بوده است.

آیا هنوز هم فرصت آن نرسیده است که شیفته‌گان فرهنگ این سرزمین با جلب همکاری نام آوران و سرشناسان علمی و فرهنگی جهان، از طریق رسانه‌های بین‌المللی و رسانه‌های مربوط به افغان‌ها، در مورد وضعیت بسیار غم انگیز و ناهنجار میراث‌های فرهنگی کشور که در حقیقت جزی از میراث‌های فرهنگی بشریت بشمار می‌روند و شرم آورانه به یغما می‌رسند، صدای اعتراض شان را هرچه رساتر و بلندتر به گوش جهانیان برسانند و از این طریق جلو این همه بی تفاوتی‌های استخوان سوز را بگیرند؟

ماه دسمبر سال ۲۰۰۵ برابر به ماه قوس ۱۳۸۴

## سازمان‌های غیردولتی و بازسازی افغانستان

سازمان‌های غیردولتی که به اختصار انجو «NGO» نامیده می‌شوند، در ادبیات امروز ما نیز نهادینه شده و بیشترین به همین گونه، یعنی «انجو» ولی متأسفانه با بار منفی مورد استفاده قرار دارد. این سازمان‌ها در دنیای معاصر جایگاه و کارکرد بسیار مهمی دارند و در توسعه اجتماعی و سیاسی جامعه از اهمیت زیاد برخوردار می‌باشند. بنابراین قبل از آن که در ارتباط به سازمان‌های غیردولتی و بازسازی افغانستان حرفی بمیان آید، لازم است تا بمنظور رفع سوء تفاهماتی که در زمینه درک و شناخت انجوها وجود دارد، چند و چون این سازمان‌ها با استفاده از منابع بانک جهانی، بگونه بسیار فشرده مورد بررسی قرار گیرد.

جوامع پیشرفته امروزی، بمنظور کوتاه ساختن نظارت و دخالت حکومت‌ها در امور زندهگی افراد جامعه، در روند حرکت به سوی واگذارکردن بیش از پیش امور به سازمان‌های غیردولتی گام می‌گذارند. تلاش بیش از پیش این سازمان‌ها نیز در جهت حل مسایل و دشواری‌های افراد جامعه بر مبنای توانایی‌ها و قابلیت‌های محلی، باعث افزایش روزافزون توجه به این سازمان‌ها گردیده است.

بنابراین سازمان‌های غیردولتی بخشی از دولت محسوب نگردیده و توسط دولت نیز پایه‌گذاری نمی‌شوند. آنها در اساس مستقل از دولت فعالیت می‌کنند. اگرچه این تعریف می‌تواند شامل موسسه‌های انتفاعی نیز گردد ولی این اصطلاح (انجو) بطور عموم محدود به آن گروه‌های می‌گردد که در دفاع از محیط زیست، حقوق بشر و حل مسایل اجتماعی و انسانی فعال بوده و اهداف آنها بطور کامل غیر انتفاعی می‌باشند. این سازمان‌ها حداقل بخشی از سرمایه خویش را از منابع گروهی، خصوصی و شخصی تأمین می‌کنند.

در چند دهه اخیر، انجوها به عمده‌ترین بازیکن در عرصه توسعه بین‌المللی مبدل شده‌اند. از اواسط دهه هشتاد عرصه فعالیت انجوها در کشورهای توسعه یافته و رو به توسعه، رشد قابل ملاحظه را تجربه کرده است. بر اساس آمار بانک جهانی از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ مجموع مساعدت‌های انکشافی که توسط انجوه‌های بین‌المللی بمصرف رسیده، ده برابر رشد داشته است.

انجوه‌های بین‌المللی در سال ۱۹۹۲ بیش از ۷/۶ بلیون دالر مساعدت را به کشورهای رو به توسعه، سمت داده‌اند. اکنون چنین تخمین می‌شود که بیش از پانزده درصد مجموع کمک‌های انکشافی ماورای ابحار از طریق انجوها اجرا شده است. در حالی که در باره تعداد

انجوها در سطح جهانی احصائیه‌های لازم جمع آوری نگردیده، ولی هم اکنون چنین تخمین می‌شود که در حدود سی هزار انجوه‌های ملی در کشورهای رو به انکشاف وجود دارند. شمار انجوها در سطح کشورهای توسعه یافته به صدها هزار تخمین می‌گردد.

بانک جهانی انجو را چنین تعریف می‌کند: موسسه غیرانتفاعی که در عرصه تسکین آلام و بهبود زنده‌گی فقرا، حفاظت از محیط زیست، تهیه خدمات اساسی اجتماعی و توسعه محله‌ها و ده‌ها، فعالیت می‌کند. در استفاده وسیعتر، اصطلاح انجو می‌تواند به هر یک از موسسه‌های غیرانتفاعی مستقل از دولت بکار رود؛ ولی انجوها بخصوص موسسه‌های که بر بنیاد ارزشی بوجود می‌آیند، بطور عمده و یا بخشی از آن به مساعدت‌های خیریه و خدمات داوطلبانه و رضاکارانه متکی می‌باشند. اگر چه بخشی از انجوها در جریان دو دهه اخیر به تدریج حرفه‌یی شده‌اند، ولی اصول و پرنسپ‌های نوع دوستانه و داوطلبانه بودن، به مثابه مشخصه اساسی آنها همچنان باقی مانده است.

در اصطلاح «انجو» انواع متفاوت سازمان‌ها را در بر می‌گیرد. معیارهای زیادی برای طبقه بندی سازمان‌های غیردولتی وجود دارد. در ساحه انکشاف و توسعه، انجوها از بزرگترین مانند کییر (CARE)

و آکس فام ( OXFAM ) که در جهت کاهش فقر تلاش می کنند تا سطح گروه‌های خودگردان و کمک رسان کوچک محلی محدود می گردند. این انجوها شامل سازمان‌های خیریه، تحقیقاتی، بهداشتی، آموزشی، موسسه‌های حرفه‌یی و گروه‌های مربوط به آنها می گردند.

از نظر بانک جهانی انجوها به دو کتگوری عمده تقسیم می شوند:

۱. انجوه‌های عملیاتی که هدف اساسی آنها را طرح و تطبیق پروژه‌های وابسته به انکشاف و توسعه تشکیل می دهد.

۲. انجوه‌های مدافع کننده که هدف اساسی آنها را دفاع و حمایت از یک مسأله اختصاصی انکشافی و اثر گذاری بالای سیاست ها و عمل ها تشکیل می دهد.

بانک جهانی انجوه‌های عملیاتی را به سه گروه عمده تقسیم می کند:

۱. سازمان‌ها وابسته به محله‌ها که برای یک بخش معینی از جمعیت در یک ساحه محدود جغرافیایی فعالیت میکنند.

۲. سازمان‌ها ملی که در کشورهای جداگانه رو به انکشاف در حوزه ملی فعالیت می کند.

۳. سازمان‌های بین‌المللی که مرکز آن در کشورهای توسعه یافته قرار داشته و در یک و یا چند کشور روبه انکشاف فعالیت میکنند.

در جریان دهه هفتاد و هشاد همکاری بانک جهانی بطور عمده شامل انجوه‌های بین‌المللی می‌گردید؛ اگر چه در سال‌های اخیر این گرایش معکوس شده است. در میان پروژه‌های شامل همکاری‌های انجوها در طی سال مالی ۱۹۹۴، چهل درصد شامل انجوه‌های محلی (سازمان‌ها وابسته به محله‌ها) و هفتاد درصد شامل سازمان‌ها ملی و ده درصد شامل سازمان‌ها بین‌المللی می‌گردید.

سازمان‌ها محلی که بمثابة موسسه‌های ریشه‌یی و یا نهادهای مردمی یاد می‌گردند از لحاظ طبیعت و هدف‌ها با سایر انجوها متفاوت می‌باشند. در حالی که انجوه‌های ملی و بین‌المللی به صفت موسسه‌های «میانجی و مساعدت‌کننده» عمل کرده و بمنظور خدمت به انجوه‌های محلی بوجود می‌آیند.

انجوه‌های محلی حسب معمول سازمان‌ها متشکل از افراد بوده که از طریق جلب «عضویت» بوجود می‌آیند. این سازمان‌ها، گروه‌های معینی از افراد را بخاطر تأمین منافع مشترک شان باهم یکجا و متحد

می سازند. مانند: گروه‌های زنان، کلوپ‌های جوانان، موسسه‌های کوپراتیفی دهقانی و مانند آنها. سازمان‌ها محلی بیشترین پذیرنده پروژه‌ها، اموال و خدمات می‌باشند. در طرح و تطبیق پروژه‌ها، مسأله انگیزه‌ها و تشویق اعضای موسسه‌ها به انکشاف و توسعه ریشه‌یی، نقش کلیدی داشته و بمنظور تأمین اهداف معین در این زمینه، سازمان‌ها محلی مورد مشاوره قرار می‌گیرند. به این وسیله منافع اشتراک‌کنندگان در نظر گرفته شده و در پروژه‌ها بازتاب می‌یابند. اکثر انجوه‌های بین‌المللی و ملی با اشتراک سازمان‌ها وابسته در محل کار می‌کنند و منابع انکشافی را در جهت تمویل پروژه‌ها، تهیه خدمات و کمک‌های فنی سمت داده و بمتابۀ «میانجی» با سازمان‌های بزرگ بین‌المللی نقش برجسته بازی می‌کنند.

هر کدام از انجوه‌های عملیاتی بر اساس چگونگی اهداف، حکمت، تجارب رشته‌یی و عرصه فعالیت با یکدیگر بسیار متفاوت بوده، ساحه و حدود فعالیت آنها نیز، بسیار متغییر می‌باشد. منبع اصلی سرمایه سازمان‌های غیردولتی را حق عضویت، فروش کار و خدمات، دریافت کمک از نهادهای بین‌المللی، دولت‌های ملی و یا کمک‌های خیریه خصوصی تشکیل می‌دهد.

## سازمان‌های غیردولتی و بازسازی افغانستان

سازمان‌های غیردولتی در افغانستان از سابقه طولانی برخوردار نبوده و اغلب تاریخچه آن به سال‌های هشتاد میلادی بر می‌گردد. این سازمان‌ها بخصوص با فروریختن حاکمیت دولتی و به قدرت رسیدن تنظیم‌های جهادی و سلطه طالبانی به نحوی در بخش‌های از افغانستان گسترش یافته؛ ولی فعالیت آنها بسیار محدود بود. با وجود آن، برخی از این سازمان‌ها در این دوره، در جهت کاهش آلام مردم، ناشی از ویرانی‌ها و خونریزی‌های فراوان جنگ‌های تنظیمی، ایجاد مراکز بهداشتی و آموزشی - بخصوص برای زنان و اطفال - کارهای با ارزشی را انجام دادند و در این عرصه مصدر خدماتی گردیدند.

با تشکیل اداره موقت و انتقالی و بازشدن چشمه‌های بزرگ منابع مالی جامعه بین‌المللی به افغانستان و بمنظور کاهش فاجعه انسانی، شمار زیادی از سازمان‌های غیردولتی که توانایی کار در این عرصه را داشتند، بوجود آمدند؛ ولی در عمل، از این وضعیت بوجود آمده، بخش بزرگی از گرگان باران دیده داخلی و خارجی بهره بردند و تا توانستند از کمک‌های که برای کاهش بخشی از این فاجعه انسانی به این کشور سرازیر شده بود، بر طبق عادت همیشگی به نفع خویش سوءاستفاده کرده اند. نه تنها سوءاستفاده کرده اند، بل مانند سایر دارایی‌های عامه



و مردم آنرا به غارت برده اند. آنها نه تنها این سرمایه‌های بزرگ را به غارت برده اند، که مفکوره عالی انسانی را که در نهاد سازمان‌های غیردولتی نهفته است، نیز سخت بدنام ساخته اند و به افتضاح کشانیده اند.

خلاف تمام معیارهای بین‌المللی که در فلسفه و حکمت سازمان‌های غیردولتی نهفته است و آن عبارت از نوع دوستانه بودن، داوطلبانه بودن و غیرانتفاعی بودن آنها است، این موسسه‌هایی که تنها بمنظور چپاولگری ایجاد شده بوده اند، بعوض خدمات انسانی و محیطی به خدمات انتفاعی و تجارتي مبادرت ورزیده اند و در مقابل بی تفاوتی عمیق ارگان‌های اداره دولتی، بخش بزرگی از این کمک‌ها را به سرمایه شخصی خود مبدل کرده اند.

در جریان چهار سال گذشته از مجموع هشت و نیم میلیارد دالری که جامعه جهانی به افغانستان کمک کرده است، قسمت عمده آن را سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیردولتی مصرف کرده اند. همین اکنون بیش از دوهزار و دوصد سازمان غیردولتی در افغانستان فعال است. بخش بزرگی از آنها از امتیازهای خاصی که بر طبق قانون تنها شامل حال موسسه‌های خیریه و عام المنفعه می‌گردند، بشمول پرداخت نکردن مالیه و محصول بهره می‌برند. با استفاده از این امتیازها، آنها در

داوطلبی‌ها شرکت کرده و بمثابة موسسه‌های ساختمانی و تجارتي فعالیت می‌کنند. این سازمان‌ها کدام مکلفیتی در باره حساب دهی به ارگان‌های اداره دولتی بخصوص به وزارت مالیه ندارند. حسابهای مالی آنها از هیچگونه شفافیتی برخوردار نیست و نسبت به ارگان‌ها و نهادهای دولتی کدام مسؤولیتی نیز نداشته و خود را مکلف به گزارشدهی نمی‌دانند، و روی همین دلیل، معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی را در تطبیق پروژه‌ها رعایت نمی‌کنند. میان ارگان‌های اداره دولتی و سازمان‌های غیردولتی نیز هم آهنگی لازم وجود ندارد. صلاحیت و ظرفیت اداره‌های مربوط دولتی بخاطر هم آهنگ سازی و تنظیم بیشتر و شفافتر فعالیت آنها، در سطح بسیار نازل قرار دارد. چنین معلوم می‌شود که اداره‌های دولتی در برابر انجوها - بنابر دلایل معین و قابل درکی - در موقعیت بسیار نازلتر قرار داشته و حتا جرأت برخورد و بازپرس از انجوها، از آنها سلب شده است.

آن گونه که در رسانه‌های جمعی گزارش می‌یابد، مردم در حال حاضر از نحوه فعالیت سازمان‌ها غیردولتی سخت ناراضی اند و بطور جدی انتقاد دارند. این سازمان‌ها بخش بزرگ کمک‌ها را در پرداخت معاش‌های بسیار گزاف و غیر قابل مقایسه با معاش‌های کارمندان دولتی، خریداری وسایل نقلیه بسیار گران‌بها و مدرن، کرایه دفاتر بسیار لوکس

در محلات عیان نشین، مصرف می‌کنند. پروژه‌ها در چندین دست معامله می‌شوند و در اخیر سازمانی که مکلف به ساختمان پروژه می‌گردد آن را در نازلترین کیفیت آماده و به اصطلاح به بهره برداری می‌سپارد. بارها دیده شده است که حتا در روز افتتاح پروژه و در حضور مقام‌های دولت و نمایندگان کشورهای کمک‌کننده، ساختمانی که باید افتتاح گردد، در حال فروریختن قرار داشته است. با دریغ و درد فراوان که شماری از این سازمان‌ها استفاده جو با مقام‌های مفسد و بلند پایه دولتی نه تنها در ارتباط اند که آنها در عمل در این سازمان‌ها سهمیم بوده و مالک آن سازمان‌ها شناخته می‌شوند. بنابر همین دلیل برخورد با سازمان‌ها غارتگر با دشواری‌های جدی مواجه می‌گردد و تا حال وزارت اقتصاد بمثابه یگانه مرجع کنترل کننده، بنابر ضعف صلاحیت و شایستگی، نتوانسته است در این زمینه گزارش قانع کننده به مردم ارائه کند.

باری آقای بشردوست وزیر سابق پلان و اکنون وکیل منتخب شهر کابل در شورای نمایندگان (ولسی جرگه) در گفتگو با بی بی سی گفته بود:

"... سازمان‌های هستند که در ردیف جنگسالاران و بدتر از جنگسالاران قرار دارند. آنها در همکاری با جنگسالاران، حکومت ما و قانون ما را نا دیده میگیرند."

در شرایطی که فساد سیاسی، اقتصادی و مالی در تمام سطوح دولت بطور عمیق ریشه دارد، علاقمندی به انتقال تمام مساعدت‌های جامعه بین‌المللی به چنین دولتی و با چنین خصوصیتی، کدام مشکلی را میتواند حل کند؟ اگر قرار باشد که این مساعدت‌ها صرف در کانال‌های دولتی جریان یابد، آیا در آنصورت پروژه‌ها، بهتر و با کیفیت‌تر به بهره‌برداری سپرده خواهند شد؟ با تأسف فراوان در جواب باید گفت که در موجودیت چنین مقامات بی‌کفایت و فاسدی هرگز نه.

برای بهتر شدن وضعیت ناهنجار موجود، ضرور است تا هرچه زودتر قانون‌های مربوط در این زمینه اصلاح و به‌گونه دقیق اجرا گردد، سطح ظرفیت، صلاحیت، بازپرس و کنترل در تمام سطوح دولت بلند برده شود و از این طریق زمینه گسترش فعالیت سازمان‌های غیردولتی خدمتگزار به مردم، در عرصه بازسازی اقتصاد ملی و توسعه اجتماعی و سیاسی، هر چه بیشتر فراهم گردد. باید با تکیه بر مردم، فعالیت آن عده از سازمان‌های غارتگر را که با سهمگیری و حمایت مقام‌های مفسد دولتی و شبه‌دولتی، کمک‌ها و منابعی را که باید برای رفع مصیبت‌ها و بهبود زنده‌گی مردم بمصرف می‌رسید، به جیب زده‌اند، هر چه زودتر متوقف ساخت، و تمام حسابهای همچو

سازمان‌های بدنام را بطور دقیق بررسی کرد، اشخاص متنفذ پشت پرده را افشا نمود و از نتایج اجراءات بمردم گزارش داد.

در اخیر باید خاطر نشان سازم که سازمان‌ها غیردولتی یک رکن اساسی جامعه مدنی را تشکیل می دهند و مشارکت مردم از طریق همین سازمان‌ها، در بهبود و توسعه زنده‌گی اجتماعی و سیاسی آنها، تأمین می گردد. برای سهمگیری هرچه بیشتر مردم در حیات اجتماعی، باید زمینه‌های گسترش و توسعه هر چه بیشتر سازمان‌های غیردولتی را در مجموع، فراهم گردانید و از این طریق پایه‌های حاکمیت مردمی را مستحکم ساخت. نباید فراموش کنیم که بر طبق معیارهای پذیرفته شده بین المللی، ایجاد جامعه دموکراتیک بر اساس انتخابات آزاد و عادلانه در تمام سطوح قدرت، موجودیت دولت شفاف و پاسخگو، رعایت حقوق مدنی و سیاسی تمام شهروندان و سرانجام ایجاد جامعه مدنی است که زیر ساخت نظام سیاسی دموکراتیک را بوجود می آورد.

۲۷. جنوری ۰۰۶ برابر به ۷ دلو ۱۳۸۴

## فرصت سوزی ها

همین چندی قبل، از هفدهمین سال روز بازگشت قطعات شوروی از افغانستان به شیوه‌های متفاوت بزرگداشت بعمل آمد. در آنسوی دریای آمو، شمار زیادی از اشتراک کنندگان و بازماندگان جنگ‌های افغانستان، به یاد یاران از دست رفته گریستند و در پای تندیس‌های یادگاری و مقبره‌های کشته شدگان شان، دسته‌های گل گذاشتند؛ ولی در این سوی آمو دریا از پیروزی‌ها گفتند و شادی‌ها کردند و بار دیگر پانزدهم ماه فروری مطابق بیست و ششم ماه دلو را بمثابه یک روز تاریخی تعطیل عمومی اعلام کردند.

با وجود سپری شدن مدتی از این روز تاریخی، می‌خواهم با استفاده از یک اثر بسیار ارزنده، که بخش قابل ملاحظه حقایق پشت پرده تراژدی افغانستان را برملا می‌سازد، جستارهای را برای خوانش خواننده این سطور پیشکش کنم. اثر مورد نظر کتابی است زیر عنوان «خارج از افغانستان» که توسط دو شخصیت شناخته شده بین المللی که در مسائل افغانستان ورود دارند، نوشته شده است. این دو شخصیت عبارت اند از «دیاگو کوردوویز» معاون سرمنشی وقت ملل متحد در امور سیاسی و نماینده شخصی موصوف در مسایل افغانستان و «سلیگ هرپسن»

تحلیلگر و محقق مشهور امریکایی که در ارتباط به مسائل افغانستان سال‌های طولانی کار کرده است. نویسنده گان کتاب بر علاوه این که با رهبران و شخصیت های با صلاحیت و مسئول در امور افغانستان در تماس بودند و مطالب دست اول آنان را با مسئولیت به نشر رسانیده اند، به اسناد بسیار محرم مربوط به قضیه افغانستان در آرشیف‌های امنیت ملی امریکا و سایر کشورها نیز دسترسی داشته و از آنها بصورت گسترده استفاده کرده اند. قابل یادآوری است که این کتاب توسط نشرات دانشگاه مشهور اکسفورد انگلستان به نشر رسیده و در حقیقت به حیث يك سند بسیار معتبر تحقیقی معرفی شده است.

با استفاده از این اثر، صرف در مورد يك مسأله بسیار کلیدی که به رهبری جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد شوروی به خروج قوای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۳ ارتباط می گیرد، مطالبی را برجسته میسازم. البته در این مأمول، هدف نگارنده، مشخص ساختن و بیان يك سلسله مسائلی است که بنابر اهداف خاص - اغلب مقاصد و بهره برداری های معین و آزمندانه سیاسی و سوء استفاده تبلیغاتی - پنهان نگهداشته شده و یا مسخ گردیده است و در همچو موارد به ندرت صحبت می شود. در حالی که جستجوگر باید برای پیدا کردن گوشه هایی از حقیقت و به اصطلاح «جان مطلب» نه تنها جمله‌ها و کلمه‌ها

را به خوانش گیرد و بررسی کند، بل اینکه در «میان سطور» نیز رفته تا بمقصد رسد.

در کتاب مورد بحث، دست کم مسایل زیادی - تا جایی که ممکن بوده - با وضاحت بیان شده است. زیرا بنابر اصل پذیرفته شده، اهل تحقیق و بررسی، جستجوی دایمی و گسترده، پژوهش و بررسی، کنکاش و نتیجه گیری را بمثابة یکی از وظایف اساسی خویش دانسته و از این راه به نحوی، به حقیقت میرسند. آنگاه این حقیقت را که پس از آن خیلی ساده پنداشته می شود، به پیش می کشند و به اختیار تشنگان و علاقمندان آن می گذرانند.

مطالعه این اثر ارجمند به ویژه برای آنانی که در «توهم» ناشی از ثقلت و سنگینی تبلیغات یکجانبه و خودساخته مخالفان بسر می برند، از هر حیث مفید ارزیابی می گردد.

به اصل مطلب برمیگردم. «دیاگو کوردوویز» در فصل سوم کتاب «خارج از افغانستان» تحت عنوان «ماموریت من آغاز میشود» مطالبی مفصلی در ارتباط به کار و فعالیت خود نگاشته است که صرف به گونه فشرده برخی از آنها را که به موضوع مورد مباحثه ارتباط می گیرد، از نظر می گذرانیم.



«پنج ماه بعد از ورود قطعات نظامی اتحاد شوروی به افغانستان، دولت افغانستان اولین علامه آمادگی خود را به مذاکرات نشان داد. کابل به تاریخ پانزدهم ماه می يك تعداد پیشنهادها را مبنی بر مذاکرات با ایران و پاکستان به نشر سپرد. هدف از پیشنهادهای متذکره این بود که معضله افغانستان از طریق سیاسی طوری حل گردد که منتج به قطع مداخلات خارجی در افغانستان و عودت عساکر شوروی از این کشور گردد. کابل همچنان پیشنهاد میکرد که بحر هند و خلیج فارس به يك منطقه صلح مبدل گردد. زعامت جمهوری دموکراتیک افغانستان جداً طرفدار مذاکرات مستقیم با پاکستان و ایران بود.

افغانستان در ماه اگست سال متذکره (۱۹۸۰) يك سلسله پیشنهادهای دیگری را نیز به نشر سپرد. در این پیشنهادها نرمش قابل ملاحظه‌یی در موقف کابل بوجود آمده بود. بدین معنی که کابل آماده گردیده بود که مذاکرات سه جانبه «افغانستان - پاکستان - ایران» را بپذیرد، و این در حقیقت برای آغاز مذاکرات خیلی ضروری پنداشته میشد؛ زیرا قبلاً پاکستان چنین پیشنهادی داشت که مورد قبول افغانستان قرار نمیگرفت. زعامت پاکستان خلاف طرح قبلی خود این مسأله را رد نمود. بار دیگر افغانستان موافقه نمود تا نقش و سهم ملل متحد در حل معضله افغانستان بیشتر گردد.

بعد از تعیین «دیاگو کور دوویز» بحیث نماینده شخصی سرمنشی ملل متحد (۲۲ فبروری سال ۱۹۸۲) نقش ملل متحد در حل معضله افغانستان برجسته گردید. موصوف روی يك طرح کلی آجندا بشمول خروج عساکر، قطع مداخله، عودت مهاجرین و تضمینات بین المللی، مذاکره با جوانب مختلف را آغاز کرد. فیصله بعمل آمد تا مذاکراتی غیرمستقیم در ژنیو آغاز گردد.

حکومت افغانستان مذاکرات غیرمستقیم را صرف به این شرط پذیرفت که در کدام مرحله بعدی این مذاکرات شکل مستقیم را بخود اختیار کند، و همچنان موافقه شده بود که تمام جوانب قضیه به صورت يك کل حل گردد.

آقای «دیاگو کور دوویز» پیشنهاد نموده بود که در موافقه نهائی دسته یی از وجایب متقابل شامل شود که بر اساس آن اصول قبول شده حقوق بین الدول تنفیذ و تطبیق گردد. با در نظر داشت اینکه در گذشته هر دو کشور (افغانستان و پاکستان) يك دیگر خود را به مداخله متهم ساخته اند، بنابراین بهتر است یقین حاصل شود که در آینده هیچ طرفی در امور طرف مقابل مداخله ننماید. تضمینات بین المللی، رعایت موافقتنامه را یقینی سازد و تدابیر مربوط به عودت مهاجرین مطابق اصول قبول شده و طرز العمل ملل متحد اتخاذ گردد.

به این ترتیب دوراول مذاکرات غیرمستقیم ژنیو بین افغانستان و پاکستان به تاریخ شانزدهم ماه می سال ۱۹۸۲ آغاز گردید.

آقای «سلیک هریسن» در فصل چهارم کتاب مورد بحث، تحت عنوان « اندروپوف: فرصت از دست رفته» مطالب زیادی را در ارتباط به آماده‌گی‌های اتحاد شوروی و افغانستان به حل صلح آمیز مساله افغانستان طی سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ بر ملا ساخته است.

موصوف می نویسد که همکاران نزدیک «اندروپوف» به شواهد قانع کننده یی اشاره میکنند که وی آماده بود تا قوای اتحاد شوروی را تحت سرپرستی ملل متحد از افغانستان خارج سازد. «اندروپوف» فکر میکرد که رژیم کابل زمانی میتواند محفوظ به جایش باقی بماند که پاکستان از طریق ملل متحد تعهد نماید که در بدل خروج عساکر اتحاد شوروی از افغانستان به مجاهدین کمک خود را قطع نماید. وی همچنان لازم میپنداشت که در مقابل چنین تعهد پاکستان، افغانستان نیز متقبل شود که از قوای ضد حکومت پاکستان در آن کشور حمایت ننماید.

زمانی که مذاکرات ملل متحد در ماه اپریل سال ۱۹۸۳ با «اندروپوف» آغاز گردید، چنان معلوم میشد که پاکستان آماده است که مفکوره «اندروپوف» را مبنی بر قطع کمک به مجاهدین بپذیرد. اما در جریان

مذاکرات رژیم نظامی پاکستان تحت فشار حکومت ریگن از موضع خود برگشت. بعد از دور اول مذاکرات غیرمستقیم ژنیو، کشمکشی در بین اعضای حکومت پاکستان به وقوع پیوست. یعقوب خان وزیر خارجه پاکستان و يك عده دیگری که میخواستند در مقابل خروج عساکر شوروی از افغانستان به طرف مقابل امتیاز بدهند، در یکطرف قرار داشتند، و در طرف دیگر به شمول ضیالحق، جنرالهایی واقع بودند که جنگ را کلید به دست آوردن کمک‌های امریکا می پنداشتند و از همین جهت علاقمند بودند که جنگ برای مدت نامعلوم دوام نماید.

ضیالحق در يك مصاحبه با سلیک هرپسن که اندکی قبل از مرگش صورت گرفت چنین گفته بود که هدفش از ابتدای جنگ این بوده که ریشه کمونیسم را از افغانستان برکند و يك رژیم دست نشاندۀ پاکستان را در آنجا بوجود آورد، و در صف بندی های استراتژیك جنوب آسیا تجدید نظر بعمل آید.

بعد از آن که اندروپوف در نومبر سال ۱۹۸۲ منشی عمومی حزب کمونیست گردید، اقدامات اولی اش در مورد افغانستان چنین تعبیر گردید که تغییرات عمده‌یی در شرف وقوع است. بعد از مراسم تدفین «بریژنیف» به تاریخ دوازدهم نوامبر، اندروپوف با جنرال ضیالحق و وزیر خارجه اش یعقوب خان برای چهل دقیقه بطور خصوصی

ملاقات نمود. بعد از این ملاقات جنرال ضیاء طی تبصره‌ی اظهار داشت که در اتحاد شوروی يك انعطاف تازه‌ی بوجود آمده است.

در آستانه‌ی دور اپریل مذاکرات ژنیو، «کوردوویز» و «پریز دیکویار» با اندروپوف در يك ملاقات تاریخی يك ساعته به تاریخ ۲۶ مارچ در باره‌ی مذاکرات ژنیو مشوره نمودند. اندروپوف در این ملاقات به حل سیاسی قضیه افغانستان تأکید ورزید، تا حدی که سرمنشی ملل متحد بعد از ملاقات اعلام داشت که: «من در باره‌ی امکان حل این قضیه خوشبینی زیاد دارم. مذاکرات من با رهبران اتحاد شوروی نهایت دلچسپ بود. آنان از مساعی من حمایت میکنند.» در ظاهر امر مذاکرات در باره موافقتنامه به الفاظی که آماده‌گی پاکستان و امریکارا در ارتباط به قطع کمک به مجاهدین تصریح سازد تمرکز یافته بود. علاوه از آن در مذاکرات در مورد شکل حقوقی تعهد اتحاد شوروی مبنی بر اخراج عساکرش و در باره این امر که آیا پاکستان قبل از بدست آوردن تقسیم اوقات بازگشت قوای شوروی احکام مربوط به قطع کمک را شکل نهائی خواهد داد و یا خیر، بحث و مناقشه صورت گرفت. یعقوب خان در حقیقت در دور اول مذاکرات موافقه نمود که با احکام مربوط به قطع کمک به مجاهدین شکل نهائی داده شود، اما تطبیق آنرا منوط به تطبیق موافقتنامه همه جانبه در مورد حل کلی قضیه دانست. چیز دیگر قابل

اهمیت انعطاف یعقوب خان بود که در باره آینده رژیم کابل از خود نشان داد. از نظر اندروپوف آینده رژیم کابل يك موضوع نهایت مهم مذاکرات بود. وی آماده نبود که بعوض رژیم موجود در کابل، رژیم دیگری را بپذیرد. برطبق قول «کورنینکو» و «گانگوفسکی»، وی تصور میکرد که يك شکل ترمیم شده رژیم موجود در کابل که نسبت به رژیم فعلی قاعده وسیعتر داشته باشد، بعد از بازگشت قوای شوروی به فعالیت خویش ادامه خواهد داد و در قوای مسلح و خدمات امنیتی تغییری وارد نخواهد شد.

سکرتتر خاص پریز دیکویار، گنادی یستاتیف در سال ۱۹۸۳ چندین بار به سلیک هریسن گفته بود که: «اندروپوف آماده بود که در دور جون مذاکرات ژنیو يك تقسیم اوقات هشت ماهه را برای خروج عساکر شوروی از افغانستان قبول نماید.»

مسأله بازگشت قوای شوروی از افغانستان و انکشافات مذاکرات ژنیو در سفر ماه اگست بېرک کارمل به مسکو با اندروپوف وسیعاً مورد بررسی قرارگرفت. سفیر شوروی در اسلام آباد «ویتالی سمیرنوف» به تاریخ ۱۹ ماه می این موضوع را علناً تأیید نمود که: «کابل آماده است که برای خروج تمام قطعات عساکر شوروی تقسیم اوقاتی را ارائه نماید.»

بر بنیاد همین انکشافات بود که «دیاگو کوردوویز» طی بیانیه ای اظهار داشت که نود و پنج درصد کار تسوید موافقه نهائی تکمیل شده است. یعقوب خان در نیویارک به سلیک هریسن گفت: «این بیانیه کوردوویز تمام مخالفین حل قضیه افغانستان در اسلام آباد و خارج کشور را به هیجان آورده است.»

پاکستان يك مسوده بیست و چهار صفحه‌یی موافقتنامه یی را که تحت سرپرستی ملل متحد باید امضاء میگردید به ایالات متحده امریکا سپرد. یعقوب خان این مسوده را با وزیر خارجه امریکا، جورج شولتز در ملاقاتی که به تاریخ ۲۵ می صورت گرفت یکجا مطالعه نمودند. با وجود اینکه وزیر خارجه امریکا در این جلسه اظهار داشت که امریکا راه موافقتنامه یی را مسدود نخواهد کرد که برای پاکستان قابل قبول باشد؛ ولی در همین جلسه «ایگل برگر» معین آن وزارت اظهار داشت که ایالات متحده امریکا آن موافقتنامه یی را که حکم صریح در باره تعویض رژیم کابل را در بر نداشته باشد غیر عملی میدانند.

با قدرت رسیدن رونالد ریگن سیاست ایالات متحده امریکا در ارتباط به اتحاد شوروی بطور جدی تغییر یافت. رییس جمهور ریگن در ماه مارچ، نطق مشهورش را که در آن اتحاد شوروی را «امپراتوری شریر» خواند، ایراد نمود. بعد از آن بیانیه، وی ابتکار دفاع استراتژیک

را اعلان کرد و بدین وسیله به مسابقات تسلیحاتی هر چه بیشتر دامن زد؛ و فضای سیاسی و دیپلوماتیک بین المللی را شدیداً متشنج ساخت.

فضای بوجود آمده بعد از آن و اقدامات عملی به شمول جریان عظیم مساعدت های بیکران نظامی، تخنیکی، لوژستیکی و مالی به پاکستان و مجاهدین، همه چیز به شمول مذاکرات در باره افغانستان را زهر آگین ساخت. حکومت ایالات متحده امریکا در این فرصت سعی مینمود تا هر چه بیشتر پای شوروی در باتلاق افغانستان فرو رود و خون تعداد بیشتری از فرزندان آن کشور در افغانستان بریزد.

باری، «ستانفیلد تارنر» ریس سی آی ای گفته بود: «آیا مجاز است که برای بر آورده ساختن منافع سیاسی امریکا حیات مردم دیگر به مخاطره انداخته شود؟» وی خیلی ناراحت بود که پالیسی امریکا این بود که جنگ باید تا آخرین افغان دوام یابد؛ ولی سرانجام نامبرده نیز از جنگ افغان‌ها حمایت میکرد.

در روشنی مطالب بالا به وضاحت دیده میشود که مردم افغانستان و منطقه يك فرصت بسیار تاریخی را برای حل بحران در این منطقه و تأمین ثبات و آرامش، صلح و صفا، ترقی و تعالی از دست دادند.

پنج سال بعد، در سال ۱۹۸۸ گرباچوف به چنان يك سناریوی خروج



عساکر شوروی موافقه کرد که نه تضمینی جهت دوام رژیم کابل را در برداشت و نه ضمانت‌های بین‌المللی برای جلوگیری از مداخله، کارآئی لازم و نه همچنان زمینه‌های مساعد و عملی برای بازگشت مهاجرین فراهم گردید.

در نتیجه، هفده سال پس از خروج سربازان شوروی از افغانستان، هنوز هم جنگ ادامه دارد و خون فرزندان افغان به عناوین متفاوت به زمین میریزد و ملیون‌ها افغان آواره با حقارت و فلاکت در کشورهای همسایه به سر می‌برند. دورنمای این کشور با وجود تغییرات بسیار بزرگ در جوی سیاسی جهان و منطقه و موجودیت نیروهای بین‌المللی و ناتو در افغانستان چندان روشن نیست.

تراژدی افغانستان و بقول تارنر «جنگ تا آخرین افغان» همچنان به گونه‌ی دیگر ادامه دارد.

ماه مارچ ۲۰۰۶ برابر به ماه حمل ۱۳۸۵

## نظامی گرایبی در پاکستان و تداوم بی ثباتی در افغانستان

با وجود عملیات گسترده نظامی در جنوب و شرق افغانستان چنین معلوم می شود که در این اواخر حمله های طالبان - القاعده در خاک افغانستان منسجمتر، منظمتر و مؤثرتر گردیده است. تکتیک های نظامی که از جانب این نیروها بکار برده می شود سخت مشابه به همان تکتیک های است که در جریان دهه هشتاد و بخصوص در سال ۱۹۸۸ با استفاده از مجاهدین افغان بکار برده می شد. در مجموع این نوع تکتیک ها را ایجاد رعب و وحشت، آتش زدن موسسات آموزشی و صحی، تخریب خدمات عامه و اجتماعی، تخریب پروژه های ساختمانی و ادارات دولتی، اختلال در انتقالات اموال مورد نیاز عامه، قتل کارمندان دولتی، متنفذین محلی و روحانیون شریف، بخصوص معلمان و آموزگاران و آتش زدن اجساد قربانی ها، و همچنان کوچ دادن اجباری اهالی از مناطق مسکونی آنها تشکیل میدهد. آنچه تازگی دارد تنها حملات انتحاری می باشد که آنهم بیشتر توسط غیر افغان ها عملی می گردد. با گسترش این عملیات از جمله سطح تلفات کارمندان عرصه تعلیم و تربیه، روز تا روز بلندتر می شود و بر اساس گزارش های رسانه های داخلی حتا برای سر معلمان و مدیران مکاتب، یک مقدار پول معین،

بمثابه جایزه تخصیص داده شده است. زیرا آنها بخوبی میدانند که معارف دشمن اصلی تاریک اندیشی و تحجر است و در آنجایی که روشنایی هست این خفاشان زنده‌گی کرده نمی‌توانند.

به قول منابع «ایشا تایم آن لاین»<sup>۷</sup> عملیات نظامی طالبان - القاعده همه روزه ادامه داشته و در آن گروه‌های صد تا دو صد نفری که وارد افغانستان می‌گردند، اشتراک می‌کنند. این جنگجویان نه تنها عملیات ضربه و گریز را انجام می‌دهند که عملیات منظم را با استفاده از پایگاه‌های شان که به همکاری و یا فشار بالای اهالی محل ایجاد کرده‌اند، سازماندهی می‌کنند و کمابیش همه روزه قربانی‌های بیشتری از نیروهای داخلی و خارجی می‌گیرند. تازه‌ترین عملیات مؤفقانه آنها را حمله به قطار سربازان کانادایی در چهل کیلومتری شهر قندهار که موجب قتل چهار سرباز کانادایی گردید، می‌سازد. آنها بیشتر پایگاه‌ها و عملیات شانرا در مناطقی مانند نورستان، غزنی، خوست، پکتیا و پکتیکا متمرکز ساخته‌اند. آنها می‌خواهند تا رسیدن فصل زمستان، بخش قابل ملاحظه محلات نوار سرحدی جنوب و جنوب شرق افغانستان را زیر کنترل کامل خود درآورند.

بر اساس این گزارش چنین معلوم می‌شود که در مناطق قبایلی پاکستان - در شمال و جنوب وزیرستان - طالبان از حمایت کافی و افراد مسلح

- در حدود چهل هزار نفر- برخوردار بوده و تنها این افراد مسلح در شمال وزیرستان در حدود بیست و هفت هزار نفر تخمین می‌گردد. بر اساس آمار ی که با ستفاده از دستگاه‌های استخباراتی پاکستان اشاره دارد، در حدود نیم میلیون نفر در جریان سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ وارد افغانستان گردیده و بیشترین آنها آموزش نظامی دیده اند، در حالی که همه یی آنها زیر تأثیر اندیشه‌های طالبانی قرار داشته اند. چنین باور وجود دارد که در حدود پنجاه هزار نفر آنها به مثابه اعضای سازمان‌ها جهادی هنوز هم در خاک پاکستان فعال می‌باشند.

در چنین شرایط و انکشاف‌ها، جا دارد این پرسش مطرح گردد که نیروهای نظامی پاکستان که با کمیت بزرگ هشتاد هزار نفری و کیفیت بلند سلاح و تجهیزات محاربوی در نوار سرحدی جابجا شده اند، در اساس مشغول انجام کدام وظایف اند؟ آیا آنها برای از بین بردن نیروهای وابسته به طالبان و الفاعده در عمل فعال اند و یا سرکوب آزادی‌خواهان مناطق قبایلی و تحکیم مناطق سرحدی آنکشور با افغانستان؟ از آرایش دوباره طالبان و گسترش فعالیت‌های محاربوی آنها در داخل افغانستان چنین بر می‌آید که این نیروها از پشتوانه قوی و منابع اکمالاتی در آنطرف سرحد برخوردار اند و ادعای پاکستان دایر بر سهمگیری در مبارزه با تروریسم را بطور کامل ضعیف می

سازد.

پس از ارائه فهرست بلند پایه گان مربوط به طالبان و القاعده به مقامات پاکستانی و عدم رضایت از همکاری‌های آنکشور در مبارزه با تروریسم، زمامدار نظامی پاکستان در مصاحبه‌ی با خبرنگار تلویزیون ای بی سی ABC با خشونت اظهار داشت که:

«من در باره موجودیت ملا عمر در افغانستان اطلاع استخباراتی دارم. دستگاه استخباراتی ما از استخبارات آنها (افغان‌ها) نیرومند تر است. ما سخنان او (ملا عمر) را می‌شنویم و او را می‌بینیم. کرزی چه اداره استخباراتی در اختیار دارد؟»

آقای مشرف زمامدار نظامی پاکستان ادعا می‌کند که می‌تواند فعالیت طالبان را "هم ببیند و هم بشنود". باید از جناب شان پرسید که در این صورت اطلاعات شانرا بر اساس توافق جانبین چرا بدسترس مقام‌های مربوط امریکایی نمی‌گذارند؟ و همچنان چرا این اطلاعات را با مقام‌های مربوط افغانستان مبادله نمی‌کنند؟ اگر مقام‌های پاکستان می‌توانند فعالیت‌های تخریبی و دهشت افگنی مخالفان دولت افغانستان را «ببینند و بشنوند» بیانگر آن است که این مقام‌ها در عمل همچو اقدام‌ها و فعالیت‌های تخریبی را که در آن خون فرزندان بیگناه افغان می‌ریزد

و موسسه‌های اجتماعی و اقتصادی تخریب می‌گردد، رهبری و نظارت می‌کنند. با کمال تأسف هیچ‌یک از مقام‌های مربوط افغانستان این مسأله را بگونه دقیق پیگیری نکرده و در این مورد از مقام‌های پاکستانی توضیح نمی‌خواهند!

سیاست پاکستان در قبال افغانستان بخصوص در سه دهه اخیر پیگیرانه و گسترده در جهت بی‌ثبات‌سازی و تخریب حاکمیت دولتی در افغانستان بوده است. همانطوری که بارها تکرار شده است این حکومت (نظامی‌گران پاکستان) در ارتباط به افغانستان تنها و تنها یک هدف استراتژیک را مصممانه و با قاطعیت تعقیب می‌کنند و آن امتیاز طلبی گام به گام و در نهایت استقرار یک رژیم کاملاً وابسته به آن کشور و در صورت امکان الحاق افغانستان و یا بخش بزرگی از آن تحت عنوان کنفدراسیون با پاکستان می‌باشد. این هدف استراتژیک برای لحظه‌یی از رویاها و آرزومندی‌های بیکران زعامت نظامی‌گرای پاکستان ناپدید نگردیده و همواره با همین رویا‌های شرین خوابیده اند.

در این راستا برخی تحلیل‌گران افغانی این همه هدف‌های شوم را که با کمال دیده‌درایی و گستاخی در سرتاپای حاکمیت آنکشور متبارز می‌گردد، نادیده گرفته و در جستجوی پیدا کردن عامل‌های می‌گردند که حالا از اهمیت چندانی برخوردار نیست. گاهی می‌نویسند که دشمنی

پاکستان با افغانستان از آغاز موجودیت آنکشور و بنا بر مخالفت دولت افغانستان به عضویت پاکستان در سازمان ملل متحد سرچشمه می‌گیرد و گاهی هم مسأله برسمیت شناخته نشدن خط مرزی دیورند از جانب افغانستان را بسیار برجسته می‌سازند.

این دوستان فراموش میکنند که در دیپلماسی و سیاست‌های بزرگ نمیتوان صرف به یکی دو مسأله مشخص و آنهم کهنه شده و از بازار سیاست آینده چسبید. همه به یاد دارند که ایالات متحده امریکا در جنگ دوم جهانی و آنهم در آستانه به پایان رسیدن آن با استفاده از دو بمب اتمی کشور پادشاهی جاپان را ورشکست ساخت و به زانو درآورد. صدها هزار فرزند بی‌گناه آن کشور به خاک و خون غلطید و معیوب گردید و دو شهر بزرگ منهدم گردیدند. جاپانی‌ها در روابط دیپلوماتیک امروزی شان با امریکا این فاجعه عظیم را اساس قرار نداده‌اند و بنابر نیازمندی‌های موجود، حالا این کشور با ایالات متحده امریکا روابط بسیار نزدیک سیاسی و اقتصادی دارد و به اشتراک هم از آن نفع می‌برند. سایه شوم آن فاجعه فراموش ناشدنی تاریخی در روابط سیاسی این دو کشور ناپدید گردیده است. با توجه به این امر آیا میتوان گفت که مخالفت افغانستان به عضویت پاکستان در سازمان ملل متحد و آنهم در آن شرایط خاص منطقه‌ی آنقدر بزرگ و استخوان

سوز بوده است که تحت هیچ شرایطی از جانب زمامداران پاکستانی فراموش نمی‌گردد؟ و مردم افغانستان هنوز هم باید کفاره گناه کبیره (!) زمامداران آن وقت را بپردازند؟ مگر در روابط دیپلوماتیک دنیای معاصر همچو برخوردها «مخالفت و یا موافقت» در مسایل بسیار حاد سیاسی معمول نگردیده است؟ چنین تحلیل و برخورد با مسایل سیاسی و دیپلوماتیک خیلی ساده لوحانه تلقی می‌گردد.

در ارتباط به خط مرزی بنام دیورند میان افغانستان و پاکستان نگارنده به این باور است که صرف نظر از هیاهوی بسیار در حلقه‌های معین و مشخص، مسأله به رسمیت شناخته نشدن این خط مرزی بصورت رسمی از جانب دولت‌های افغانستان در جریان این سال‌ها آنطوری که باید مطرح نگردیده است. این خط مرزی از جانب دولت‌های افغانستان در مواقع گوناگون در اسناد بین‌المللی و دو جانبه و به رسمیت شناختن دولت پاکستان و ایجاد سفارت کبرای مقیم در مراکز هر دو کشور به گونه‌ی به رسمیت شناخته شده است. آنچه همواره مطرح گردیده مسأله «تعیین حق خود ارادیت پشتونها و بلوچها» بوده است که این مسأله با قبول کردن و یا قبول نکردن خط مرزی مشترک میان افغانستان و پاکستان در ارتباط نمی‌باشد. این دو مسأله در حقیقت دو موضوع بطور کامل متفاوت را بیان میدارد که هر کدام جداگانه قابل بحث است و در



این نوشتار فشرده نمی‌گنجد.<sup>۸</sup>

کافی است در این رابطه به توجه رسانید که در تمام معاهده‌های پس از عقد معاهده دیورند در اوایل قرن بیستم با بریتانیا به مسأله سرحدات جنوبی و شرقی افغانستان صحنه گذاشته شده است. در اواخر قرن بیستم معاهده ژنیو و موافقتنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول روابط دو جانبه بویژه عدم مداخله به سرپرستی ملل متحد و به ضمانت ایالات متحده امریکا و اتحادشوروی در چهاردهم اپریل سال ۱۹۸۸ عقد گردید و منحیث یک سند بین‌المللی به این مسأله برای همیشه خاتمه داد. در ماده دوم این معاهده چنین آمده است:

ماده دوم:

بمنظور تحقق اصل عدم مداخله هر کدام از طرفین به انجام تعهدات ذیل متعهد شوند:

۱) **احترام به حاکمیت**، استقلال سیاسی، **تمامیت ارضی**، **وحدت ملی**، امنیت و عدم تعهد دیگر طرف معظم متعاقد و همچنین به هویت ملی و میراث فرهنگی مردمان آن؛

۲) احترام به حاکمیت و حق لاینفک دیگر طرف معظم متعاقد در

تعیین آزادانه نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود، گسترش روابط بین‌المللی و اعمال حاکمیت دائم بر منابع طبیعی خود، بر اساس خواست مردمانش و بدون مداخله و معارضه خارجی، سرنگونی، فشار و یا تهدید به هر شکلی که باشد؛

۳) خودداری از تهدید و بکارگیری زور به هر شکل برای نقض مرزهای طرف متقابل، برهم زدن نظم دیگر طرف معظم متعاقد، یا سرنگونی یا تغییر نظام سیاسی طرف دیگر یا حکومت آن، یا بوجود آوردن تنش میان طرفهای معظم متعاقد؛

۴) اطمینان دادن به این که قلمروش به هیچ طریقی برای نقض حاکمیت، استقلال سیاسی، تمامیت ارضی و وحدت ملی، یا برهم زدن ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دیگر طرف معظم متعاقد مورد استفاده قرار نگیرد.

در فقره‌های پنج تا سیزدهمین ماده سایر موضوعات مربوط به خودداری از مداخله بصورت دقیق و مفصل گنجانیده شده است.<sup>۹</sup> (تأکید از نگارنده است)

نگارنده به این باور است که ادعاهای برخی محافل معین در افغانستان در ارتباط به عدم پذیرش خط مرزی دیورند که هر چند گاهی و به مناسبت‌های گوناگون مطرح گردیده و یا می‌گردد تنها سوءاستفاده

سیاسی از یک مسأله ملی و معضل تاریخی را می‌رساند. باید تأکید کرد که عدم پذیرش خط مرزی دیورند از جانب دولت‌های افغانستان بگونه رسمی ارائه نگردیده و چنین درخواست رسماً در کدام ارگان معتبر بین‌المللی بشمول سازمان ملل متحد ثبت و بررسی نشده است. اگر چنین نیست، سخت آرزمندم تا آگاهان امور در این مورد روشنی اندازند و زوایای مختلف این مسأله با اهمیت ملی را به بررسی گیرند و علاقمندان را به حقایق این امر آگاه سازند.

با تأسف باید خاطر نشان ساخت که دولت‌های افغانستان با مطرح ساختن سمبولیک خط مرزی با پاکستان به نحوی با احساسات برادران پشتون و بلوچ ما در دو طرف سرحد بازی کرده اند و از آن بمتابه یک وسیله فشار استفاده برده اند.

اگر بپذیریم که چنین مسأله‌یی هم مطرح است، کاش و صد کاش اگر نظامی‌گران پاکستان صرف به برسمیت شناخته شدن خط مرزی دیورند از جانب دولت افغانستان اکتفا کنند و ادعای دیگری نداشته باشند!؟

سردار محمد داوود که در زمان صدارت خود و در آن شرایط خاص «داعیه پشتونستان» را حاد ساخت، حین مسافرتش به پاکستان

در زمان ریاست دولت و پذیرایی شاندار جنرال ضیاالحق از وی، اظهار داشت که بین این دو کشور برادر و همسایه دیگر کدام مسأله‌ی وجود ندارد و در حقیقت به سادگی از این داعیه‌ی که به آن عشق می‌ورزید گذشت. در این برهه از تاریخ که مسأله تعیین حق خود ارادیت برادران پشتون و بلوچ مطرح گردید بود، دولت افغانستان خواستار سلسله امتیازات مشخص و همچنان آزادسازی رهبران دربند پشتون و بلوچ، تدویر انتخابات آزاد و منصفانه و همچنان تغییر نام صوبه سرحد به ایالت پشتونخواه را مطرح کرده بود. خواننده این سطور حتماً آگاهی دارد که نظامی‌گران پاکستان در ارتباط به این تغییر نام در همین سال‌های اخیر که احزاب موافق این تغییر در صوبه سرحد از اکثریت قابل ملاحظه برخوردار بودند تا چه حد حساسیت منفی نشان دادند. مساعی احزاب آرزومند این تغییر از مجرای قانونی بنابر مداخله نظامی‌ها و پیش کشیدن منافع ملی پاکستان به ثمر نرسید.

نظامیان پاکستان روی اهداف معین استراتژیک، سیاست توسعه طلبی به شمال را منحصیث یک وظیفه خیلی‌ها حیاتی در سرلوحه کار شان قرار داده‌اند. آنها به یک تکیه‌گاه نیرومند و مستحکم بخاطر ارضای سیاست‌های ماجراجویانه شان سخت نیازمند‌اند و برای تحقق آن به هر وسیله ممکن و هر بازی خطرناک مبادرت می‌ورزند. آنها به افغانستان

نه بحیث یک کشور همسایه و دوست، بل بمنابۀ یک لقمهٔ چرب می‌نگرند. بنابراین با ادامه نظامی‌گرایی در پاکستان این بازی گرگ و رمه همچنان ادامه خواهد یافت. در چنین شرایط با تضرع دست دوستی و برادی دراز کردن و طالب نیات خیرخواهانه زمامداران نظامی آن کشور شدن، یک خطای بزرگ سیاسی است و به اصطلاح آب در هاون کفتن است. ما مگر در همین چند سال اخیر شاهد آن نبوده ایم که زعامت نظامی پاکستان با بدست آوردن کوچکترین فرصت و امکانات و با پیش کشیدن سلسله معاملات دوجانبه و جالب با «ارباب و دوستانش» نیات خصمانه اش را حتا با تحقیر دولت و مردم افغانستان چند بار به نمایش گذاشته است!

صرف در صورتی می‌توان این روابط را عادی و دوستانه ساخت که نظامی‌گرایی در پاکستان خاتمه یابد و به همت مردم پاکستان و مساعدت جامعه جهانی، جنرالان پاکستانی دوباره به بارک‌ها و قشله‌های نظامی شان برگردانده شوند و دست شان از سیاست و سیاست بازی کوتاه گردد. آی اس آی این حامی بنیادگرایی که بحیث دولتی در دولت عمل می‌کند از ریشه تغییر یابد و سایه شوم آن ارگان بدنام که در وجود بی‌ثباتی در افغانستان خودنمایی می‌کند، برچیده شود. مردم پاکستان به شمول بلوچ‌ها و پشتون‌های آنطرف سرحد، سندی‌ها و

پنجابی‌ها و سایر اقوام به اشتراک هم در فضای آزاد و دموکراتیک، ارگان‌های قانونگذاری و اداره دولتی شانرا خود ایجاد کنند.

با اطمینان میتوان گفت که در چنان حال و هوا، مردمان این دو کشور همسایه و بخصوص قبایل ساکن دو طرف نوار مرزی، بنابر علایق عمیق تاریخی و فرهنگی، در صلح و آرامش بسر خواهند برد و از منابع و امکانات بالقوه این دو کشور که خیلی‌ها بزرگ هست، به نفع ترقی و تعالی و رفاه مردم هر دو سرزمین و سایر کشورهای منطقه، استفاده مطلوب خواهد شد.

ماه می ۲۰۰۶ برابر به ماه جوزا ۱۳۸۵

## شخصیت‌های دوگانه و سیاست‌های چندگانه

شخصیت‌های دوگانه، محصول شرایط نامتجانس محیطی و آموزشی غیر متعادل و گاهی هم متضاد می‌باشند. چنین شرایط، این استعداد منفی و ناهنجار را در آنها بوجود می‌آورد که همزمان دو و گاهی هم بیشتر از دو شخصیت متضاد را در خود پرورش بدهند. این چنین اشخاص در پرادوکس آنچه فکر می‌کنند با آنچه می‌گویند و همچنان به آنچه عمل می‌کنند، قرار می‌گیرند. در حقیقت پندار، گفتار و رفتار آنها، از همدیگر می‌تواند بسیار متفاوت باشد. پیدا نمودن چهره و شخصیت واقعی همچو اشخاص در میان چهره‌های متضاد دیگری که از خود تبارز می‌دهند، به دشواری ممکن می‌گردد. آنها در عین زمانی که در قبای یک دوست ظاهر می‌گردند، دشمنی و کینه ورزی سرسختی را نیز در خود با مهارت پنهان نگه می‌دارند.

شخصیت دوگانه و اخلاق دوگانه دو مقوله متفاوت روان شناختی و فلسفی است. در اخلاق دوگانه، میان توقع و انتظارهای اخلاقی برای شخص خود و یا گروه خود، تفاوت گذاشتن است. مفهوم اخلاق دوگانه مانند «استاندارد دوگانه» در نوشتارهای فلسفی، بیشتر اشاره به رفتارهای متفاوت حکومت‌ها و دستگاه‌های اداری دارد که خود

برخلاف آنچه به مردم سفارش نموده و یا از آنها می‌خواهند، عمل می‌کنند. مطابق نظر برخی از پژوهنده‌گان، تاریخ پیدایش این موضع‌گیری دوگانه اخلاقی که بر پایه تقسیم خودی و غیرخودی استوار است، در رابطه با تاریخ سلطه و قدرت سیاسی - اجتماعی می‌باشد. به این معنی که اخلاق دوگانه و شکل‌گیری قدرت با یکدیگر هم‌ریشه و هم‌زاد اند.

شماری از سیاستمداران زمانه ما، در اسارت این دو پدیده خیلی ناهنجار، یعنی شخصیت و اخلاق دوگانه قرار دارند که هیچگاهی به اصول اخلاقی و انسانی پایبند بوده نمی‌توانند. از بخت بد، در صحنه سیاسی امروز افغانستان، همچو سیاستمداران را فراوان می‌یابیم؛ ولی یکی از این شخصیت‌های بیرونی که در شکل‌گیری شخصیت‌های وطنی ما هم با چنین خصوصیات نقش برجسته داشته است، همین رهبر نظامی کشور همسایه ما، جناب جنرال پرویز مشرف می‌باشد. اگر به کارنامه جناب شان با دیده بصیرت نگریسته شود، در همین عرصه، یعنی دوگانه‌گی در شخصیت و اخلاق، چه آثار بکر و ارزشمندی را در دنیای سیاست و تدوین سیاست‌های چندگانه از خود به سایر جنرالانی که منتظر کسب قدرت در این کشور بلاکشیده اند، به میراث گذاشته است!



همه میدانند، که جنرال از لحاظ چگونگی وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پاکستان با دشواری‌های بزرگی دچار گردیده و حتا، آینده آن کشور را با این بازی‌های دوگانه و مسخره، سخت به مخاطره افکنده است. علاوه بر آن، وی همچنان تحت فشار شدید قدرت‌های بزرگ بین‌المللی نیز قرار دارد؛ ولی زنده‌گی و تجارب هر روز آن، این حقیقت سرسخت را همچنان آشکار می‌سازد که وی نمی‌تواند از اسارت این دو پدیده، یعنی دوگانگی در شخصیت و اخلاق، خود را نجات دهد.

از همه کارنامه‌های گذشته جنرال می‌گذرم و صرف به همین رویدادهای اخیر بسنده می‌کنم و آن را تداعی می‌نمایم. تأکید بر نوشته‌ها از نگارنده است و نقل قول‌ها از خبررسانی باختر و سایت بی بی سی اقتباس گردیده است.

قبل از مسافرت اخیر جنرال با خانمش به افغانستان (ششم و هفتم سپتمبر سال جاری)، چنین وانمود می‌گردید که گویا این سفر، «تاریخی» و «آغاز نوی» خواهد بود و احتمال آن که سلسله مسائل موجود میان دو کشور با در نظر داشت منافع هر دو جانب، بطور جدی مطرح و در جهت حل آنها گام‌های نخستین گذاشته خواهد شد، برجسته می‌گردید. طرف افغانی با خوشبینی فراوان به نتایج مطلوب این مسافرت

مینگریست و پیش از مسافرت رسمی جنرال به افغانستان، چگونه گی سفر در شورای وزیران با آب و تاب مورد بررسی قرار گرفت.

روسای جمهور افغانستان و پاکستان طی کنفرانس مشترک خبری در کابل، حین ورود موصوف به این شهر، تأکید کردند که بدون داشتن همکاری و اعتماد بین دو کشور به هیچ پیشرفتی در جهت مبارزه با تروریسم دست نخواهند یافت. پرویز مشرف رییس جمهور پاکستان در کنفرانس خبری یاد شده گفت که سوء تفاهم‌های بین هر دو کشور در راه مبارزه با تروریسم وجود دارد که باید در جهت رفع آن تلاش شود. به گفته مشرف هدف از سفر وی به افغانستان، بهبود بخشیدن روابط میان دو کشور همسایه (افغانستان و پاکستان) و از بین بردن بعضی تعبیرات سوء می باشد.

وی در مورد سوالی که پالیسی پاکستان در مقابل افغانستان دوگانه می باشد، گفت:

«پاکستان سیاست دوگانه ندارد و هر آنچه که می گویم از قلبم می گویم و آنرا عملی می کنم.»

در نشستی که در تالار پذیرایی‌های وزارت امور خارجه به اشتراک شماری از وزرا و وکلای شورای ملی تنظیم گردیده بود، جنرال تأکید

کرد که "پاکستان نمی‌خواهد در امور داخلی افغانستان دخالت کند، باید به حال و آینده خود فکر نمائیم و منافع خود را در نظر بگیریم و در رفع مشکلات موجود و ضعف‌های خود همکار شویم. ما پیشرفت و امن پایدار افغانستان را می‌خواهیم و تلاش می‌ورزیم که در این راه همکار خوب شما باشیم." جنرال اظهار داشت، «باید دو کشور با یک استراتژی که منافع هر دو کشور در آن حفظ باشد در مقابل تروریسم عمل کنند و بالای یکدیگر اعتماد داشته باشند و تکرار می‌گویم، که پاکستان در تامین امنیت و ثبات در افغانستان همکار شماست.»

با این هم آقای جنرال در حالی که به مبارزه جدی کشورش علیه تروریسم تأکید می‌کرد از مقامات افغان خواست نسبت به "نیت" او و حکومت اش در قبال افغانستان دچار تردید نشوند. او گفت با شورشیان و تروریسم باید به شدت مبارزه شود و افزود مراکز آنها در هر جایی که باشد، باید تخریب گردد. تکرار کرد که کشورش در امور داخلی افغانستان هیچگاه مداخله نخواهد کرد و همه این تلاش‌های خود را به این متمرکز کرده که در افغانستان امنیت و ثبات برقرار شود.

او گفت: «من مطمئن هستم که پاکستان در برخورد با افغانستان تنها به ثبات، صلح و پیشرفت می‌اندیشد.» وی علاوه نمود «اگر قرار است ثبات پایدار در این دو کشور و منطقه ایجاد شود، باید گذشته را

فراموش کرد و تنها به حال و آینده اندیشید.» او گفت: «ما نباید به خاطر سال‌های که گذشته است اشک بریزیم و بگذاریم گذشته، به حال و آینده ما مزاحمت ایجاد کند.»

آقای جنرال با توجه به این موضوع تأکید کرد که افغانستان و پاکستان انتخاب دوم به جز این ندارند که در "اتحاد و باهمی" زنده‌گی کنند. او تکرار کرد: «اگر می‌خواهیم در منطقه صلح و ثبات تأمین شود، باید و باید ما (افغانستان و پاکستان) با هم یکجا باشیم و من حتی نمی‌توانم به انتخاب دومی به جز این فکر کنم.» وی همچنین اظهار داشت که هنوز برخی اعضای القاعده و طالبان از خاک آن کشور به افغانستان می‌آیند که کنترل آن به گفته او "مشکل" است.

بر اساس گزارش آژانس خبررسانی باختر در اعلامیه مشترک دو کشور آمده است که: «مذاکرات دو رئیس‌جمهور در فضای دوستانه و مملو از صراحت برگزار گردید و رهبران هر دو کشور تعهد خود را برای تعمیق، تحکیم و توسعه روابط دوستانه و همکاری در تمام ابعاد تجدید نمودند. همچنین روسای جمهور دو کشور توافق کردند که افراطیت، تروریسم و پدیده طالب‌گرایی، یک تهدید مشترک علیه پاکستان و افغانستان است و در عین حال خطر برای منطقه و جهان نیز می‌باشد.

هر دو جانب تعهد کردند: «تا همکاری و هماهنگی خود را در مبارزه مشترک علیه این تهدیدها تشدید بخشند.»

چه حرف‌های دلپذیری و چه تعهدات جالبی که مایه خوشنودی هر افغان ستم رسیده از مداخله‌های بی‌شرمانه نظامیان پاکستان به امور داخلی افغانستان می‌گردد، و این امیدواری را به وجود می‌آورد که گویا دیگر این کابوس سیاه، سایه شوم خویش را از فضای اندوه بار افغانستان بر می‌چیند. کاش چنین می‌بود؛ ولی با دریغ و درد که چنین نیست.

رسانه‌های بین‌المللی با صراحت افشا کرده‌اند که پاکستان در تنظیم پایگاه‌های نظامی برای آموزش داوطلبان و فدائیان جهادی، تسلیح و تمویل آنها، تأمین پشتیبان‌های لوژیستیک و استخباراتی، تأمین امنیت قرارگاه‌ها و رهبران آنها، و تداوی رخمی‌های جنگ، با نیروهای طالبان و القاعده همکاری و مساعدت بی‌دریغ می‌کند.

حتا ساعاتی پیش از ورود پرویز مشرف به کابل، یک دیپلمات ارشد بریتانیایی گفت که تأمین امنیت و ثبات پایدار در افغانستان تا زمانی ممکن نیست که "مراکز آموزش تروریست‌ها در پاکستان" بسته نشود. کیم هاوس، معاون وزیر خارجه بریتانیا در یک کنفرانس خبری در

کابل گفت که اگر قرار است امنیت و ثبات در افغانستان تحکیم شود، پاکستان باید تعهد کند که برای برهم زدن ثبات در افغانستان هیچ تلاشی به خرج نمی‌دهد.

فقط شش روز پس از مسافرت جنرال به افغانستان و با آنهمه وعده‌های برادری و دوستی، آنهم در فرصتی که انگشت اتهام جهانیان علیه پاکستان بمثابه عمده‌ترین مرکز خطر تروریستی متوجه زمامداران آنکشور گردیده است و همچنان مسأله افزایش نیروهای ناتو در افغانستان مورد مباحثه قرار داشت، در برابر نمایندگان پارلمان اروپا در بروکسل سخنرانی کرد و تقریباً یک ساعت را صرف توضیح دیدگاه‌های خود نسبت به نبرد برای کنترل افغانستان و عواقب آن کرد. وی به نمایندگان پارلمان اروپا هشدار داد که نبرد برای افغانستان تغییر کرده است و به گفته وی مرکز ثقل فعالیت‌های تروریستی اکنون از القاعده به طالبان انتقال داده شده و آنها به عوض القاعده و اسامه بن لادن بزرگترین تهدید را متوجه ثبات می‌کنند، زیرا آنها از حمایت مردم برخوردار اند. وی هوشدار داد که طالبان می‌توانند جمعیت انتتیک‌پشتون افغانستان را به یک «جنگ ملی توسط پشتون‌ها» علیه نیروهای خارجی بکشاند. در همین فرصت اضافه بر آزاد ساختن دست و عمل طالبان در مناطق قبایلی آنطرف سرحد، بخصوص وزیرستان

شمالی، هزاران زندانی به شمول ۲۵۰۰ زندانی خارجی متهم به همکاری با القاعده و طالبان را از زندان آزاد ساخته و شماری از آنها را به کشورهای شان بازپس فرستاده است.

جنرال در بروکسل فراموش کرد که درکابل گفته بود: اعضای القاعده و طالبان از خاک آن کشور به افغانستان می آیند که کنترل آن به گفته او **«مشکل»** است. در اینجا در بروکسل وی طالبان را از حمایت عمومی مردم برخوردار دانست و آنها را قادر به ایجاد یک **«مناقشه ملی»** در افغانستان معرفی کرد. در حقیقت وی می خواست اروپایی ها را متوجه این امر سازد که جنگ شان در افغانستان بی نتیجه است و به شکست می انجامد، و چنین افاده دهد که باید اروپایان از نمونه پاکستان پیروی کنند و به مانند قرار داد صلح با قبایل وزیرستان شمالی با طالبان «افغانی» که همان اجنتهای استخبارات نظامی پاکستان هستند، نیز چنین قرار داد عقد گردد و آنها بطور گسترده در ساختار قدرت دولتی افغانستان شامل گردند. به نظر جنرال، قبایل پشتون دو طرف سرحد آنقدر عقب مانده هستند که رژیم بجز از رژیم طالبانی را نمی پذیرند و اروپایی ها باید بگذارند که همین رژیم نوع طالبانی در این کشور حاکم گردد و در حقیقت از این طریق پاکستان دوباره بالای سرنوشت این کشور دست بلند و باز بیابد. چنین برخورد نه تنها با قوم

با همت و دلیر پشتون که با تمام مردم افغانستان، اهانت آشکار است و بر علاوه تحمیق ساختن مردم جهان است که با چشمان باز به همه نیرنگ‌های ماجراجویانه نظامی‌گران پاکستانی می‌نگرند و مداخله‌های بیشرمانه و آشکار آنها را در افغانستان محکوم می‌کنند. مردمان افغانستان و پاکستان، شخصیت‌های علاقمند به مسائل منطقه، بخوبی می‌دانند که نیروهای ائتلاف و ناتو در افغانستان با «دُم مار» مصروف شده‌اند، در حالی که میدانند «سرمار» و «خانه مار» در پاکستان قرار دارد و منافع ملی هر دو کشور را بگونه جدی تهدید می‌کند.

جنرال را با دو گانگی در شخصیت و اخلاقش همین جا رها میکنم و از زمامداران افغانی می‌پرسم که چگونه و چه وقت در برابر نیرنگ‌های حاکمان پاکستانی بر مبنای منافع ملی کشور، شایستگی برخورد مدبرانه، ضروری، قاطع و شجاعانه را می‌یابند و سیاست‌ها و دیپلماسی غیرفعال و سازشکارانه خویش را در این زمینه، مورد بازنگری کلی و جدی قرار می‌دهند؟

آیا فرصت آن نرسیده است که در مقابله با دسایس و نیرنگ‌های پاکستان، از تجارب گران‌بهای کشوردوست جمهوری هند، هر چه بیشتر استفاده به عمل آید؟

۱۷ سپتمبر ۲۰۰۶ برابر به ۲۶ سنبله ۱۳۸۵



## اورتیگا - یک شخصیت تاریخ ساز

«ژوسه دانیل اورتیگا ساویدرا» شخصیت نام آور، مبارز نستوه و خدمت گزار صادق مردم زحمتکش نیکاراگوا باردیگر در یک انتخابات آزاد، دموکراتیک و منصفانه و تحت نظارت ناظران بین‌المللی در دور نخست بحیث رئیس جمهور آن کشور منتخب گردید. موصوف پیش از این از سال ۱۹۸۵ تا سال ۱۹۹۰ نیز رئیس جمهور آن کشور بود. اورتیگا در انتخابات سال ۱۹۹۵ مبارزه انتخاباتی را به نفع چمورا باخت. وی از جانب اتحادیه چهارده حزب مخالف ساندانیستا که بنام اتحادیه ملی مخالفین National Opposition Union یاد می شدند، حمایت می گردید. دو ماه پیش از انتخابات سال ۱۹۹۵، ایالات متحده امریکا پانامه را اشغال کرد و این تأثیر بزرگی بالای نتایج انتخابات گذاشت و موجب ضعیف شدن حمایت مردم در انتخابات گردید. افزون بر آن اداره بوش بطور صریح از طریق حمایه مالی و سیاسی مخالفین و همچنان تهدید به این که محاصره نیکاراگوا را همچنان ادامه خواهد داد، خلاف معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی در انتخابات مداخله کرد.

اورتیگا در انتخابات اکتوبر سال ۱۹۹۶ و نومبر سال ۲۰۰۱ نیز

اشتراک کرد ولی موفق نشد. در این دو انتخابات، علیه وی تبلیغات وسیع سازماندهی گردید و تلاش شد تا چهرهٔ این شخصیت ارجمند و مبارز نستوه را جریحه دار سازند. در این دو انتخابات تلاش برای ضعیف ساختن حمایت مردمی ساندنیستا به گونهٔ گسترده از طریق وسایل ارتباط جمعی نیکاراگوا وابسته به سازمان‌های مستقر در ایالات متحده امریکا و البته به حمایت وسیع ارگان‌های مربوط امریکا دامن زده می‌شد. اورتیگا منحیث عضو اسامبله ملی، رهبری حزب ساندنیستا را که دارای چهل و سه چوکی در این اسامبله بود به عهده داشت و این حزب دومین حزب بزرگ کشور را تشکیل میداد. اورتیگا با عقد سوال برانگیز یک پیمان استراتژیک با حزب لیبرال و همکاری با آن، منحیث یک جبهه بزرگ، ساختار دولت را تغییر داد و سهم سایر احزاب را محدود ساخت. عقد این پیمان در نیکاراگوا به نفع جنبش و رهبری آن تمام شد. همان بود که با وجود تلاش‌های بسیار مذبحانه محافل قدرت در امریکا و امریکای لاتین و حتا تهدید مستقیم ایالات متحده امریکا که در صورت پیروزی اورتیگا، آن کشور کمک‌های مالی خویش را به نیکاراگوا قطع میکند، وی با اتکا به حمایت وسیع مردم به پیروزی دست یافت.

اورتیگا متولد یازدهم نومبر سال ۱۹۴۵ است و بخش بزرگی از

زنده‌گی خویش را به صفت رهبر برجسته و با اهمیت جبهه آزادی بخش ملی ساندنیستا سپری کرده است. وی در یک خانواده مربوط به طبقه متوسط متولد شده و والدین وی نیز از جمله فعالان مبارزات آزادی بخش مردم نیکارگوا علیه دکتاتوری اناستاسیو سموزا بودند. اورتیگا ازداج نموده و دارای هفت فرزند می باشد.

اورتیگا برای نخستین بار به عمر پانزده سالگی بخاطر فعالیت‌های سیاسی گرفتار گردید. در سال ۱۹۶۳ شامل دانشگاه امریکای مرکزی در موناگوا شد و به سرعت شامل فعالیت‌های مخفی جبهه گردید. اورتیگا در سال ۱۹۶۷ بحیث فرمانده جبهه در مبارزات گرولابی شهری فعالیت خویش را آغاز کرد و به زودی گرفتار گردید. در دسمبر سال ۱۹۷۴ یک گروه گوریلایی، شخصیت‌های دولتی را در یک محفل در خانه وزیر زراعت در مونوگا به گروگان گرفتند. در میان آنها کارمندان عالی رتبه دولتی و اقارب سموزا نیز شامل بودند. آنها با استفاده از این فرصت مرام خویش را از طریق رادیو و روزنامه‌ها به نشر رسانیدند و چهارده زندانی ساندنیستا را در بدل معاوضه، آزاد ساختند که یکی از این آزاد شدگان اورتیگا بود.

دکتاتوری فاسد و بی کفایت سموزا حتا از مساعدت‌ها و کمک‌های

بین‌المللی که بمنظور رفع خسارات و کاهش مصیبت‌های مردم از اثر زلزله شدیدی که در ۲۳ دسمبر سال ۱۹۷۲ موناگوا پایتخت را به خاک هموار کرد، کاملاً سوء استفاده نمود. این زلزله از مجموع نفوس چهارصد هزار نفری آن شهر به تعداد ده هزار نفر را به قتل رساند و ۲۵۰ هزار نفر را بی خانمان ساخت. از اثر این زلزله، هشتاد درصد مراکز تجاری و اقتصادی موناگوا تخریب گردید. رژیم سموزا، مقدار زیاد کمک‌ها و مساعدت‌های بین‌المللی را حیف و میل کرد و رئیس جمهور شخصاً از این منابع که برای رفع آسیب مردم زلزله زده صورت گرفته بود، به نفع خویش به گونه وسیع استفاده کرد. چنین تخمین می‌شد که سرمایه شخصی سموزا در سال ۱۹۷۴ به ۴۰۰ میلیون دالر میرسید. گسترش فساد دولتی موجب آن گردید که حتا هواخواهان رژیم به شمول رهبران تجاری و اقتصادی علیه سموزا قرار گیرند و خواهان خلع وی شوند.

با انقلاب نیکاراگوا در جولای ۱۹۷۹ سموزا خلع قدرت گردید. اورتیگا یکی از فرزندان برجسته نیروهای ساندنیستا که در سقوط دکتاتوری ساموزا در جولای ۱۹۷۹ سهم برجسته داشت، رهبری کمیته دولتی رژیم انقلابی آن کشور را به عهده گرفت. در سال ۱۹۸۱ رونالد ریگان رئیس جمهور سابق امریکا فعالیت‌های ساندنیستا را بخاطر

همبستگی و یاری کوبا و حمایه جنبش انقلابی مارکسیستی امریکای لاتین محکوم کرد. اداره ریگن به سیا صلاحیت داد که تمویل، تسلیح و آموزش شورشیان ضد دولتی که بخشی از آن بازماندگان گارد ملی سموزا و گوریلاهای ضد ساندنیستا را تشکیل میداد و در مجموع به کانتراس Contras مسما گردیده بود، آغاز کند. جنگ داخلی به حمایت سیا موجب مرگ شصت هزار نیکاراگوایی گردید. در سال ۱۹۸۴ اورتیگا انتخابات ملی را دعوت نمود و وی در این انتخابات با کسب ۶۳ درصد آراء برنده شد. با وجود آن که تمام ناظران بین‌المللی انتخابات را آزاد و منصفانه ارزیابی کردند؛ ولی از جانب رژیم ریگن این انتخابات، نامناسب اعلام گردید و مبارزه کانتراس علیه دولت همچنان ادامه یافت.

### جبهه آزادی بخش ملی ساندنیستا FSLN

این حزب سیاسی بر اساس اصول فراگیر سوسیالیزم ایجاد گردید و انقلاب مردمی را در سال ۱۹۷۹ رهبری کرد و موجب سقوط حاکمیت دکتاتوری سموزا شد. ساندنیستا برای مدت دوازده سال از سال ۱۹۷۹ الی ۱۹۹۵ نیکاراگوا را رهبری کرد. نام ساندنیستا از اگیستو ساندینو (۱۹۳۴ - ۱۸۹۵) Augusto Cesar Sandino که یک شخصیت جذاب و رهبر تاریخی مبارزان ملی گرا علیه اشغال امریکا در اوایل

قرن بیستم (۱۹۲۲ - ۱۹۳۴) بود، گرفته شده است. ساندینو در سال ۱۹۳۴ توسط گارد پولیس و نیروهای امنیتی که توسط نظامیان ایالات متحده امریکا مجهز شده بودند و در فرصتی که اناستازیو سموزا قدرت را در کشور متمرکز ساخته بود، کشته شد. ساندینیستا در مبارزه علیه بی عدالتی‌های اجتماعی و اقتصادی دولت برسر اقتدار، توسط گروهی از محصلان دانشگاه موناگا در سال ۱۹۶۱ سازماندهی و ایجاد گردید. این سازمان در اوایل دهه هفتاد، حمایت کافی دهقانان، محصلان و شاگردان را برای پیاده کردن عملیات محدود نظامی جلب کرد.

جبهه آزادی بخش ملی متشکل از سه جریان بود که دو جریان آن تمایلات زیاد چپ روانه داشت و جریان سوم، اندیشه‌های پراگماتیک و پلورالیزم سیاسی را مطرح میساخت و توسط اورتیگا و برادرش هامبور تو رهبری می شد. آنها همکاری با گروه‌های غیرمارکسیست به شمول حلقه‌های دست راستی مخالف با رژیم را بخاطر تقویت و تحریک جنبش در برابر دکتاتوری سموزا مطرح کردند. بر اساس اندیشه‌های این جریان، اتحاد با نیروهای متفاوت کشور به شمول مالکین موسسات تجاری و اقتصادی، کلیسا و کشیش‌ها، شخصیت‌های برجسته حرفه‌یی و علمی، محصلان و شاگردان، طبقه متوسط، جوانان بیکار و اهالی زاغه نشین شهری که خواهان برکناری رژیم دکتاتوری

سموزا بودند و دولت موقت را در کوستاریکا سازماندهی می کردند، عملی گردید.

اورتیگا در در جریان دهه هشتاد، ساندنیستا را در یک جنگ طولانی و خونین داخلی علیه کانتراس که از جانب ایالات متحده امریکا کمک و حمایت می شد، رهبری کرد. وی در ماه سپتمبر سال ۱۹۹۷ در یک پروگرام تلویزیونی زیر نام «جنگ سرد» که از طریق CNN نشر شد چنین اظهار داشت: «ما در وضعیتی بزرگ شدیم که نمی دانستیم آزادی و عدالت یعنی چه... مردم نیکاراگوا تحت ستم خشن دیکتاتوری سرمایه داری وابسته به ایالات متحده امریکا قرار داشت و از این ستم در رنج و عذاب به سر میبرد.»

اورتیگا در ارتباط به جنگ ساندنیستا و کانتراس چنین می گوید: «حقیقت این است که در عقب آنچه که در نیکاراگوا رخ داد ایالات متحده امریکا قرار داشت و آنچه این کشور کرد عبارت از تشویق و ترغیب منازعه میان نیکاراگویی ها بود. حالا همه می فهمند که چه مقدار پولی به ملیون ها دالری و سلاح برای آنها و برای جنگ در نیکاراگوا فراهم می گردید و مسایلی که به وضاحت در ایالات متحده امریکا در کانگرس مورد مباحثه قرار می گرفت، نقض کامل و اهانت آمیز قوانین بین المللی، مصوبه های شورای امنیت ملل متحد و تصمیم

های دادگاه بین‌المللی عدالت و امثال آن شمرده می‌شد. البته، بسیار دردآور بود که بپذیریم که ما بطور اجباری در منازعه با بخشی از مردم نیکاراگوا قرار داشتیم که آنها نیز مانند ساندنیستا که از انقلاب دفاع می‌کردند، فقیر بودند. اما در این منازعه بمثابه ابزار سیاست‌های امپریالیستی عمل می‌کردند؟»

وی اضافه می‌کند: «این جنگی بود که در ماورای نیکاراگوا شکل می‌گرفت و بدون ایالات متحده آمریکا، کانتراس نمیتوانست زنده بماند. بدون ایالات متحده آمریکا ناممکن بود که گارد قبلی سموزا تجدید سازمان گردد و اینها بودند که نخستین واحدهای تشکیلات ضد انقلابی را بوجود آوردند. بدون ایالات متحده آمریکا بطور ساده یک اغتشاش مسلحانه در کشور ما نمی‌توانست بوجود آید.»

اورتیگا در مورد نقش عامل خارجی در جنگ نیکاراگوا توضیح میدهد که: «بنابراین من فکر میکنم که این بسیار واضح است که در این مسأله عامل خارجی نقش برجسته بازی کرد. بخاطری که، من تکرار میکنم که اگر منابع تغذیه جنگ را میداشتم، در آنصورت آن را در سایر مناطق جهان پیش می‌بردم. بطور نمونه در ایالات متحده آمریکا. اول باید مردم را تحریک کرد و بعد برای شان سلاح فراهم نمود تا از حقی که آنها احساس می‌کنند در نظر گرفته نشده، دفاع نمایند. می‌خواهم



بگویم که آنچه در اینجا رخ میداد منازعه‌یی بود با ایالات متحده امریکا. این گفتمان و مسأله آنها بود که چگونه کانتراس را آموزش بدهند. من به این باورم که آنها این‌ها را چنان آموزش دادند که با مردم چنین سخن بگویند که سموزا حرف میزد. سموزا خود را بمثابة یک دکتاتور زیر نام مبارزه علیه کمونیزم و جنگ با کمونیزم در کشور بالا کشید و براساس نظر سموزا حتا ساندینو نیز یک کمونیست بود و همین طور در چشم امریکایی‌ها نیز چنین بود. بنابراین آموزشی که آنها به کانتراس دادند، مجموع دستورالعمل‌های که سیا ترتیب داده بود متوجه یک ذهنیت عقب مانده گردیده بود. جمعیتی با بیش از ۶۰ درصد نفوس بی‌سواد که آشکارا بیانگر یک جمعیت عقب مانده بود و بخش عمده کانتراس نیز از لایه‌های چنین جمعیتی برخوردار بودند.»

با درک عمیق وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیکاراگوا و شرایط منطقه‌یی و بین‌المللی و بنابر رهبری خردمندان و مدبرانه، دانیل اورتیگا توانست بخش بزرگی از نیروهای مخالف رژیم سموزا را متحد سازد و با سازماندهی عالی، انقلاب مردمی را در آن کشور به پیروزی برساند.

بنابر همین قابلیت و توانایی، اورتیگا به گونه‌یی از قدرت دست کشید و عقب رفت که نیروهای خودی متفرق و پراکنده نشدند و رابطه آنها

با مردم و رهبری برهم نخورد. در وجود جبهه ملی، وحدت سیاسی و سازمانی نیروهای مترقی و دموکرات به نحوی حفظ گردید که توطئه‌های بیرونی از خارج و وابسته گان آن در داخل، با تمام امکانات اقتصادی و مالی که در اختیار داشتند موفق به درهم شکستن جبهه نشدند.

دانیل اورتیگا در یک زمان کوتاه، سه بار به شخصیت تاریخ ساز مبدل گردید. بار نخست: با سازماندهی عالی و به پیروزی رساندن انقلاب مردمی نیکار آگوا؛ بار دوم: با عقب نشینی داوطلبانه، منظم و مدبرانه از قدرت و سپردن آن به جبهه مخالفان که موجب حیرت جهانیان گردید؛ و بار سوم: برگشت پیروزمندانه بمثابه رئیس جمهور منتخب نیکار آگوا در یک انتخابات آزاد، دموکراتیک و منصفانه.

افتخار به مردم قهرمان نیکار آگوا و رهبر خردمند آن دانیل اورتیگا.

۲۳ نومبر ۲۰۰۶ برابر به ۲ قوس ۱۳۸۵

## رفتار غیرانسانی با مهاجران افغان

در جریان سال‌های متمادی و به ویژه در طی سی سال اخیر، از بد حادثه و جور روزگار، موج عظیمی از باشندگان این کشور ناگزیر به ترک خانه و کاشانه آبی خویشت گردیده و به کشورهای همسایه و دور دست مهاجرت کرده اند. در این مهاجرت‌های کتله‌ی افغان‌ها، عوامل بی شماری به شمول تداوم جنگ‌های داخلی، حوادث طبیعی، خشکسالی‌های پیهم، ظلم و ستم حکمرانان، زجر، شکنجه، تعقیب و ترس از دست دادن جان، مال و شرف آنها، همواره نقش اساسی داشته است.

همین اکنون بخش بزرگی از جمعیت کشور، خارج از افغانستان زنده‌گی می‌کند و تعدادی بی شماری از آنها در پاکستان و ایران به سر می‌برند. از مدت‌ها به این طرف تعداد مهاجران افغانی در این کشورها، پیهم یک رقم ثابت در حدود چهارم میلیون نفر را نشان می‌دهد. بر اساس آمار ارائه شده از جانب موسسه‌های بین‌المللی حتا در سال ۲۰۰۱ مجموع مهاجران افغان در حدود چهار میلیون و از آنجمله در پاکستان در حدود دو میلیون و در ایران در حدود یک میلیون نشان داده شده بود. تعجب بر انگیز است که با وجود برگشت شمار بزرگی

از افغان‌ها از این دو کشور و مصرف ملیون‌ها دالر از جانب جامعه جهانی و موسسات بین‌المللی در این عرصه، نه تنها رقم ارائه شده کم نشده، بل اینکه بنابر ادعای مسولان مربوط آن کشورها این رقم روز تا روز افزایش یافته است. چنین معلوم می‌شود که سرشماری‌های ادعا شده از جانب دفاتر ملل متحد و ارگان‌های مربوط به آنکشورها از مهاجران افغانی نیز مانند سایر ادعاهای شان سراسر بی اساس بوده است و هنوز هم مسأله مهاجرین افغانی یک منبع تغذیه نامشروع موسسه‌های مربوط به آنها را می‌سازد.

به هر صورت، همین کتله عظیم افغان‌ها در پاکستان و ایران - این دو کشور همسایه، مسلمان و برادر - با ذلت و فلاکت به سر می‌برند. آنها در مجموع، در این کشورها امنیت حقوقی و قانونی ندارند و همواره با آنان بنابر میل حکمرانان و مصلحت روز برخورد شده و بمثابه ابزار سیاسی مورد استفاده قرار گرفته اند. این مهاجران شریف و ستم‌دیده افغان در این کشورها، به کارهای بی نهایت شاقه و با مزد بسیار ناچیز می‌پردازند و عرق میریزند و با همت و سخت کوشی سعی می‌کنند، تا حد اقلی معیشت خانواده و فرزندان خویش را فراهم سازند. در حقیقت آنها، بخصوص در ایران، با مزد بسیار ناچیزی در برابر زحمت خویش زنده‌گی کرده و در ساختمان موسسه‌ها و زیربناهای اقتصادی

آنکشور صادقانه سهم گرفته اند.

با وجود سهم بی سابقه مهاجران و کارگران افغانی در بازسازی و ساختمان موسسه‌های اقتصادی ایران، از نیمه سال گذشته خورشیدی به این سو و به صورت استثنایی از آغاز سال نو هجری شمسی، مقام‌های مربوط آن کشور مسأله اخراج اجباری آنها را بشکل بسیار ظالمانه و غیرانسانی رویدست گرفته اند و با ناهنجارترین شیوه‌ها با آنها برخورد می‌کنند که بطور گسترده در مطبوعات و رسانه‌ها بازتاب یافته است.

ایرانی‌های آگاه، انسان دوست و علاقمند به دوستی با افغان‌ها نیز در این معرکه ساکت نماندند و انزجار و نفرت شان را از چنان برخورد ابراز داشته اند. از آنجمله، سایت روشنگری در این باره می‌نویسد: «فشار و پیگرد و آزار مهاجرین افغانی در ایران و اخراج آنها دامنه وسیعی گرفته است. تبلیغات آشکارا راسیستی و نژادپرستانه، تبلیغ نفرت و دشمنی با ملت همسایه، فرافکنی در زمینه ریشه‌های بحران اجتماعی در ایران و گسترش آسی‌بها و جرم و جنایت و نسبت دادن آنها به مهاجرین زحمتکش افغانی، سرپوش نهادن بر بیکاری گسترده و توجیه آن به بهانه وجود این مهاجرین، ایجاد محرومیت‌های غیرانسانی در زمینه تحصیل کودکان مهاجرین در ایران، جلوگیری از

اشتغال آنها و اخراج اجباری و وحشیانه به جزئی از سیاست‌های روزمره رژیم تبدیل شده است. در مقابل موج وسیع اخراج اجباری و سرکوبگرانه مهاجرین افغانی از ایران نمی توان سکوت کرد. نه فقط به خاطر این که این سرکوبگری ها با مهمان‌نوازی سنتی ایرانی ها مغایر است، نه به خاطر آن که بر سر در فرهنگ ایران نوشته شده است که «بنی آدم اعضای یکدیگرند»، نه فقط به خاطر این که فقر و بیکاری و تنگدستی مردم ایران ربطی به مهاجرین ندارد و در سلسله مراتب اجتماعی آنها جزو محرومترین ها و لگدمال شده‌ترین های جامعه به حساب می آیند. علاوه بر همه اینها به خاطر این نیز که ملتی که در برابر ظلم و بی داد در برابر بی حقوق ترین آحادش سکوت کند، هرگز نمی تواند خود را از دیو استبداد رها کند. عامل اصلی فلاکت ایران و ایرانی رژیم جمهوری اسلامی است. حکومت انحصاری روحانیت مستبد است که باید برچیده شود تا شرایطی برای مردم پدید آید. حمله به مهاجرین افغانی و بازپس فرستادن آنها به کشوری ویرانه و جنگ زده که همچنان در آتش بحران می سوزد، جنایت علیه انسانیت است.»

در مورد چگونگی برخورد با مهاجران افغانی در ایران از صدها مورد به یکی آن اکتفا کرده و با استفاده از «گزارشی از اردوگاه مهاجرین افغانی در عسکرآباد و رامین» از شرایط بسیار وحشتناک آن

اردوگاه‌ها، مطلبی را از همان سایت نقل می‌نمایم.

نثار احمد یکی از مهاجرین افغانی که در پاکدشت (مامازند) دستگیر شده بود از نحوه برخورد از هنگام دستگیری تا لحظه آزادی چنین می‌گوید:

«ظهر بود. ساعت حدوداً ۳ بعد از ظهر روز سه‌شنبه ۱۳۸۶/۰۲/۱۸ مرا از محل کار دستگیر کردند. چند روز قبل پاسپورت خود را جهت تمدید به اداره گذرنامه واقع در چهارراه قهوه‌خانه یافت آباد تهران داده بودم. آن روز با این که مدرکی در دست نداشتم اما به مامورین کاغذی را که اداره گذرنامه به من داده بود را نشان دادم. آنها بلافاصله می‌خواستند که آن کاغذ را پاره کنند که من سریع کاغذ را از آنها گرفتم. من و چند تن از مهاجرین را به اداره آگاهی ۱۱ پاکدشت منتقل کردند. در آنجا ما را مجبور کردند که بیشتر از ۱۰ مرتبه کل کلانتری را تمیز کنیم. هر مرتبه اگر در گوشه‌ای ذره‌ای گرد و خاک مشاهده می‌شد من و بقیه را به باد کتک می‌گرفتند. پس از آن ما را به بازداشتگاه بردند. حتی یک قطره آب هم نمی‌دادند. یکی از مامورین این آگاهی به اسم اصغری تا می‌توانست به هر بهانه‌ای ما را با مشت و لگد پذیرائی می‌کرد. یکی از هم‌سلولی‌هایم که جوانی حدوداً ۲۰ ساله بود داد زد که آقای اصغری تو را به خدا یک لقمه نان به ما بده. از صبح

تا حالا که اینجا هستیم لااقل سیرمان کنید. در همین حال آن مامور وارد شد و با عصبانیت داد زد کدام کره خری بود که عرعر می کرد؟ جوان گفت من بودم گرسنه ام. از صبح تا حالا چیزی نخورده ام. آن مامور گفت بسیار خوب بیا بیرون تا سیرت کنم. جوان با خوشحالی رفت اما ناگهان با سیلی های اصغری مواجه شد. او را چنان با سیلی و مشت میزد که من گریه ام گرفت.

بعد از یک کتک کاری جانانه او را با فحاشی که اکثرا فحش ناموسی بود به داخل بازداشتگاه انداخت. روز چهارشنبه ساعت چهار صبح ما را بیدار کردند و گفتند آماده حرکت به سوی اردوگاه باشید که ساعت شش ما را حرکت دادند. در اردوگاه عسکرآباد ورامین بیش از هزاران نفر را داخل یک سالن جای داده بودند.»

شمار زیادی از شخصیت های فرهنگی و اجتماعی ایران که از جامعه مدنی آن کشور نماینده گی می کنند، طی اعلامیه یی در اعتراض به برخوردهای سرکوبگرانه و اخراج اجباری مهاجران افغانی از جمله می نویسند که: «اخراج مهاجران افغان در شرایطی که هنوز کشورشان دستخوش ناآرامی های پیامد جنگ های اخیر است، و در شرایطی که هنوز معیارهای حداقلی زندگی و امنیت در بسیاری از مناطق این کشور متزلزل و دور از دسترس، سیاستی غیرانسانی و ناپذیرفتنی



است. »

شمار زیاد خانواده‌های اخراج شده وجود دارند که اطفال، خانم و یا دیگر اعضای خانواده‌شان در ایران باقی مانده اند و خودشان با وضعیت خشن پولیس ایران رد مرز شده اند و یا برعکس خود شان در ایران باقی مانده اند و فرزندان کوچک شان با کمال خشونت و بی رحمی به ولایات هم مرز رانده شده اند.

به گزارش روزنامه افغانستان، نورباشی در حالی که گریه می کرد به آژانس خبری پژواک گفت که پدر و مادرش به مهمانی رفته بودند، پولیس ایران آمد و آنها را از خانه کشیده و از راه نیمروز رد مرز کرد! نورباشی ۹ ساله است که به ادعای خودش با خواهر ۳ ساله اش از ایران اخراج شده و اکنون در یک کمپ در منطقه سرحدی ولایت نیمروز که به جزء از دشت سوزان و طوفان‌های ریگی چیز دیگری وجود ندارد، در شرایط دشوار زنده‌گی نموده و آنها را یک خانواده دیگر اخراج شده کمک می کند. فاضله یک طفل پنج ساله دیگر که از ایالت ایران شهر ایران اخراج شده، می گوید که از سوی یک خانواده دیگر اخراج شده در کمپ نیمروز، سرپرستی می شود.

شمار دیگری از مهاجران اخراج شده نیز وجود دارند که سال‌ها در

ایران کار می کردند و اندوخته های شان را نزد کارفرمایان گذاشته بودند و یا در فابریکه ها و مراکز کوچک صنعتی به نحوی سرمایه گذاری کرده بودند؛ ولی آنها این فرصت را نیافتند که سرمایه های شان را بدست آورند و در نتیجه حاصل زحمات چندین ساله شان را از دست دادند.

جالب این که همین گروه عظیم اخراج شدگان که بنابر گزارش موسسه های بین المللی بیش از صد هزار نفر تخمین شده است، با امکانات بسیار ناچیز اهالی محل که خود سخت به دشواری های اقتصادی دچار اند کمک می کردند، گویا اهالی فقیر محل با کمال سخاوت مندی یک قرص نان خشک خود را با این رانده شده گان بدبخت تقسیم کرده اند. زیرا از ارسال مساعدت های دولت و سازمان ها امداد رسان، به این آوارگانی که شرح آن در بالا گذشت، برای مدت طولانی خبری نبوده و کمک لازم در اختیار آنها گذاشته نشده است.

دولت افغانستان - اگر بتوان آن را دولت نامید - در مجموع، در مقابل این فاجعه بزرگ انسانی که دامنگیر بخش بزرگی از مردم ستم دیده افغانستان شده، با کمال بی تفاوتی برخورد کرده که چنین رفتار حتا از نگاه یک انسان ساده این وطن نیز پوشیده نمانده است. به عوض رسیده گی به وضعیت ناهنجار اخراج شده گان و تأمین مساعی مشترک

تمام ارگان‌های ذیربط دولتی بخاطر رفع این آلام، سیاست بازان معامله‌گر ما که عادت کرده اند، با استفاده از هر فرصتی در فکر منافع شخصی و گروهی خود باشند، هیاو به راه انداخته اند، بحران ایجاد کرده اند و در فکر معامله و کسب درآمد بیشتر برآمده اند. چنانچه گفته میشود که در عوض حل بحران موجود میان حکومت و پارلمان، معاش وکلای ملت (!) افزایش می یابد.

در این هیاو آنچه از نظرها دور مانده، وضعیت فلاکتبار مهاجران افغانی در کشورهای همسایه و بخصوص ده‌ها هزار اخراج شده از ایران است که همچون زخم ناسور پیکر رنجور جامعه افغانی را برای سال‌های طولانی سخت در رنج و عذاب نگه خواهد داشت. اگربرخی زمامداران موجود، سازمان‌ها و جبهه‌های پُرمدها که در مقابل رژیم مسلط در ایران گوش به فرمان اند و از کنار این همه فجایع می‌توانند با خونسردی و بی تفاوتی بگذرند و چنین هم کرده اند، این پرسش مطرح گردد که آیا جامعه جوان مدنی افغانستان، احزابی که از داعیه مردم دفاع می‌کنند، اتحادیه‌ها و سازمان‌ها مهاجران افغانی در خارج از کشور وظایف و تکالیف‌شان را در این امر خطیر به درستی انجام داده اند و یا خیر؟ با دریغ و درد پاسخ آن مثبت نیست.

ماه می ۲۰۰۷ برابر به ماه ثور ۱۳۸۶

## سخنی چند در ارتباط به

### تدویر اجلاس نیروهای ملی، مترقی و دموکرات افغانستان در اروپا

قرار است به زودی (۱۹ اپریل سال روان)، اجلاس نیروهای ملی، مترقی و دموکرات افغانستان در اروپا، در شهر ایندوفن کشور هالند دایر گردد. بر اساس اطلاعیه‌های کمیسیون تدارک و برگزاری اجلاس متذکره، بخش اصلی این اجلاس را هم اکنون گفتمان سیاسی در جهت بیرون رفت از حالت بحرانی کشور، نقش و تأثیر گذاری این نیروها در مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، و چگونه‌گی کار مشترک در این زمینه‌ها، تشکیل می‌دهد. در اطلاعیه از تمام احزاب و سازمان‌های سیاسی، نیروهای ملی، مترقی و دموکرات، شخصیت‌های مستقل سیاسی و اجتماعی افغانستان دعوت بعمل آمده است تا در کار اجلاس فعالانه اشتراک کنند.

قبل از آن، در اطلاعیه مورخ ۱۷ مارچ سال ۲۰۰۸ کمیسیون تدارک و برگزاری اجلاس، پس از یک نتیجه‌گیری کلی و آنهم این‌که: بحران در تمام ابعاد زنده‌گی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور گسترده‌تر و عمیق‌تر شده است و از اثر آن موج نارضایتی و جنبش

دادخواهانه اجتماعی و ملی مردم نیز رو به افزایش است، آمده است که: چنین وضعیت، وظایف مبرم و خطیری را در مقابل نیروهای ملی، مترقی و دموکرات قرار می دهد. و در چنین وضعیت ضرورت تشکل، همسویی، همگرایی، همکاری و عمل مشترک نیروهای ملی، مترقی و دموکرات هر چه بیشتر احساس می گردد. علاوه بر آن در آن اعلامیه می خوانیم که:

«این وظیفه و وجیبه ملی همه نیروهای ترقیخواه است تا در این لحظاتی که بازم بود و نبود کشور عزیز ما مطرح است، صرف نظر از اختلافات سیاسی، سلیقوی، قومی و گروهی به خاطر تأمین حاکمیت ملی، وحدت ملی، منافع ملی، دموکراسی واقعی، حاکمیت قانون، عدالت اجتماعی، تساوی حقوق و اعمار مجدد کشور، بمثابه یک نیروی قوی تاثیر گذار در سیاستها، بدور هم جمع گردیده و با ارائه طرحهای سازنده ابتکاری و اقدامات موثر و مشترک در امر نجات کشور از بحران موجود و ساختن مجدد آن، نقش و رسالت تاریخی و وطنی خویش را ایفاء نمایند.»

باید خاطر نشان ساخت که اجلاس اروپایی در پیوست با همایش وسیع نیروهای ملی، دموکرات و ترقی خواه افغانستان در کابل (مورخ دهم عقرب سال ۱۳۸۶) برگزار می گردد.

در همایش کابل، کلی ترین و مبرمترین مسایل مربوط به حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و چگونگی تامین امنیت پایدار و حکومتداری سالم و دموکراتیک، ضرورت همبستگی نیروهای ملی، دموکرات و وطندوست، چالش ها، ضرورت ها، امکانات و راهکارهای برون رفت از وضعیت موجود کشور، در فضای همبستگی صمیمانه مورد بحث دسته جمعی و همه جانبه قرار گرفت.

در قطعنامه همایش وسیع نیروهای ملی، دموکرات و ترقی خواه افغانستان در کابل آمده است که:

«اشتراک کننده گان همایش بعد از بحث سازنده و وسیع بادرک و تحلیل عمیق از حساسیت وضعیت کنونی با تفاهم پیرامون مسایل مورد بحث، بدین گونه به توافق رسیدند:

۱. دفاع از ارزش های دموکراتیک قانون اساسی و تأمین حاکمیت قانون و مساعی مشترک در راستای استقرار و نهادینه ساختن دموکراسی، ایجاد اداره سالم، مسئولیت پذیر، دموکراتیک، فساد ناپذیر و خدمتگزار مردم.

۲. پشتیبانی و تلاش به خاطر تامین امنیت پایدار، تقویت اردو و

پولیس ملی، و تشدید مبارزه و گسترده علیه مافیای مواد مخدر، تروریسم و فراطیبت در کشور.

۳. دفاع از افغانستان متحد و یک پارچه، مبارزه پیگیر در زمینه تحکیم وحدت ملی مبتنی بر اصل حفظ تعادل مرکزیت و تفویض صلاحیت به محلات طبق قانون اساسی کشور، اصول دموکراسی و رشد متوازن اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محلات.

۴. تلاش و مبارزه در زمینه توسعه دموکراسی، تساوی حقوق شهروندی، کثرت‌گرایی، حقوق بشر، قانون‌گذاری مدنی و دموکراتیک در کشور.

۵. حمایت از مساعی جامعه بین‌المللی در راستای بازسازی کشور اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی.

۶. پشتیبانی از مبارزات سیاسی، اجتماعی و صنفی اقشار مختلف مردم به خاطر بهبود شرایط زندگی و کار، تأمینات مادی و اجتماعی آنان.

۷. پشتیبانی از تلاش‌هایی به سود بازسازی اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری‌های دولتی، مختلط و خصوصی اعم از داخلی و خارجی.

۸. مبارزه به خاطر فقرزدایی و از میان برداشتن شکاف‌های

اجتماعی، فاصله‌های فقر و ثروت از طریق توزیع عادلانه عواید ملی، ایجاد سیستم بیمه‌های اجتماعی و تأمین عدالت اجتماعی.

۹. مبارزه به خاطر برابری حقوق زن و مرد، به ویژه ایجاد فرصت های مناسب برای مشارکت گسترده زنان در مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور.

چنانچه ملاحظه می گردد، برخی نکات اساسی و کلی که به مسایل عمومی کشور ارتباط می گیرد، در این قطعنامه بازتاب دارد و موجب تائید شمار زیادی از سازمان های سیاسی و روشنفکران ملی و ترقی خواه که نماینده گی از طیف وسیع نیروهای وابسته به چپ دموکراتیک می کنند، نیز قرار گرفته است. بنابراین می بایست در واقع به برداشت ها و توافقات آنانی که در داخل کشور قرار دارند و بصورت منظم و همیشه گی، جریانات و تحولات کشور را زیر نظر دارند و همچنان توانایی ها و امکانات خویش را نیز بخوبی می دانند، بها داده و به آنها توجه جدی معطوف گردد. در این صورت یک بخش کلی زمان تدویر جلسه که بی جهت مصروف بحث های طولانی در این عرصه خواهد گردید را میتوان به سایر مسایل و عرصه های کار در اروپا تخصیص داد.

در شرایط کنونی، آنچه از نظر نگارنده از اهمیت استثنایی برخوردار می گردد این است که چگونه میتوان نیروهای ملی، دموکرات و ترقی خواه را، و یا به عباره دیگر سازمان های سیاسی پراکنده بی را



که شامل بقایای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) و متحدین سیاسی آن می‌گردد و در اروپا اقامت دارند به دور یک سازمان واحد سیاسی و یا حد اقل یک جبهه واحد سیاسی متشکل ساخت. همین سازمان‌های که هم اکنون به نحوی فعال اند، پذیرفته اند که به تنهایی مصدر کدام کار عمده شده نمی‌توانند و در حقیقت با همین پذیرش، راه را برای همسویی، همکاری و اتحاد باز کرده اند. پس باید بیشترین فرصت را به این امر و بازگشایی این مسأله تخصیص داد. این نیروها بیش و پیش از همه با در نظر داشت وجوه اشتراک، باید در ارتباط به چگونگی همکاری مشترک و در نهایت تأمین وحدت ارگانیکی آنها به دور یک سازمان واحد سیاسی تبادل نظر کرده و راه‌های عملی و کوتاه برای رسیدن به این مأمول را جستجو کنند. تصمیم و اراده جدی سیاسی و وطن پرستانه رهبران سازمان‌های سیاسی در جهت همسویی و همکاری، و همچنان سهمگیری فعالانه کادرهای سیاسی در سمت دادن این گفتمان سیاسی و دموکراتیک با شجاعت و صراحت، برای رسیدن به همسویی و همکاری مشترک، خیلی‌ها موثر ارزیابی می‌گردد. باید در این راستا از همه وسایل ممکن استفاده بعمل آید.

همه به این باوریم که هدف مشترک ما را خدمت صادقانه به مردم زحمتکش کشوری بنام افغانستان تشکیل میدهد. با دریغ و درد، این

کشور سخت غارت شده است و در نازلترین سطح وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار دارد. هم اکنون بیش از شصت در صد نفوس کشور در زیر مرز و خط فقر زنده‌گی می‌کنند. این فقر به تنهایی اقتصادی نیست، بل این که تمام عرصه‌های زنده‌گی مردم را در بر می‌گیرد. این فقر هم اقتصادی هست و هم اجتماعی، هم سیاسی هست و هم فرهنگی. در کنار این فقر جان سوز، مصیبت‌های عظیم ناشی از جنگ فرسایشی طولانی، تجاوز و غارت هستی مادی و معنوی مردم را نیز باید اضافه کرد. بنابراین آنهایی که در حال و هوای اروپا سیاست می‌کنند، باید در گفتمان خویش همه بی این مشخصه‌ها را که در وطن عزیز و مشترک ما وجود دارد، در نظر داشته باشند. تنها با طرح شعارهای دهن سوز و جان سوز، هیچ دردی از این مردم فلاکت زده درمان نمی‌گردد. به عوض تئوری پردازی‌ها و غرق شدن در تعریف‌های واژه‌ها و اصطلاحات سیاسی، بهتر است با در نظرداشت اولویت‌ها، هرچه بیشتر به عملی بودن طرح‌ها در شرایط ویژه افغانستان، توجه گردد. باید یک خط فکری قابل قبول و مشخص برای همه بوجود آید و در یک سلسله اصول کلی و بنیادی توافق صورت گیرد. بر بنیاد همین اصول کلی، کار و بازهم کار عملی در جهت گسترش و تحکیم پیوندهای سازمانی و تشکیلاتی، دور از بلند پروازی‌ها و خود محوری‌ها، با یک برخورد رفیقانه، صمیمانه و

صادقانه، سازماندهی گردد، و در نتیجه همه دست به دست هم داده با متانت و درایت به پیش رویم.

البته قابل یاد آوری است که یک سلسله واژه‌ها و مقوله‌های سیاسی معمول به شمول دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی از **جانب همه سازمان‌های چپ و راست** با مفاهیم و افاده‌های متفاوت، مورد استفاده فراوان قرار دارد و بطور عموم سوء تفاهماتی را در شناخت و کار مشترک به بار می‌آورند. چرا نباید در تعیین خط فکری فارغ از تناقض‌ها و پارادوکس‌ها، این مقوله‌ها را مشخصتر توضیح نماییم؟

بگونه‌ی مثال: اگر ما دموکراسی می‌گوییم، منظور ما دموکراسی سکولار است و یا دموکراسی «افغانی»؟ منظور از حقوق بشر آن حقوقی است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر بازتاب یافته است، و یا آنچه علمای کرام می‌فرمایند؟ منظور از عدالت اجتماعی حق اشتراک مساویانه در زنده‌گی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و برخورداری از نعمات اولیه زنده‌گی و سهمگیری عادلانه از ثروت‌های ملی است و یا آنچه که امروز بنام بازار آزاد و در حقیقت سرمایه داری بسیار لیبرال و لجام گسیخته، جامعه را به شدت به طرف دو قطبی شدن میراند؟

وجود آوردن یک اقلیت بسیار کوچک و فاسد (ملیونرها و ملیاردرها) و یک اکثریت بسیار عظیم فقرا و توده‌های مردم. کمی دقت در توضیح

همچو مفاهیم، موضوع فکری ما را مشخصتر ساخته، در درک و شناخت یکدیگر و در نهایت تعیین مشی سیاسی یاری می رساند. اگر برخی سازمان‌ها و اشخاص، با چنین یک خط فکری مشخص نمی‌توانند با ما باشند، بگذار نباشند! و این حق مشروع آنهاست؛ ولی هرگز نباید گذاشت تا اصول بنیادین یک سازمان سیاسی مورد معامله قرار گیرد. در غیر آن در زیر ریش آخوندهای متعصب نشستن و حرف از دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی زدن است که موجب آبروریزی و شرم ساری می‌گردد.

در این فرصتی که گروه بزرگی از یاران جمع می‌گردند، ممکن است شماری از سازمان‌ها و اشخاص و حتا آن‌هایی که تصور می‌کنند که خودشان به تنهایی یک سازمان سیاسی اند و همواره از نام هزاران عضو حزب حرف و دم می‌زنند و گاهی چنین وانمود می‌کنند که گویا از همه‌ی آنها نماینده‌گی می‌کنند و بنام آن اعضای با شرف دست به معاملات شرم آور نیز می‌زنند، در تلاش باشند تا از این گردهم آیی استفاده سوء برده و نگذارند که اجلاس بر اساس آرزوها و آرمان‌های هزاران انسانی که هنوز عشق وطن و مردم زحمتکش افغانستان در سینه‌های شان می‌جوشد، به ثمر نشیند. آنهایی که در معاملات پنهان و زد و بندهای گروهی و شخصی صرف به مقام‌های دولتی می‌نگرند و

در تلاش اند، به هر قیمتی که شده در چین چرکین این رژیم بیکاره، فاسد و مافیایی چنگ اندازند و بهره برند، اشتباه بزرگی را مرتکب می شوند. اشتراک در کار اجلاس با چنین مقاصد، به گونه‌ی آن را به یک نمایش و مانور سیاسی مبدل می سازد و از اهداف اصلی آن منحرف می گرداند. چنین ماجراجویی‌ها، به سرعت افشا می شود و مورد پیگرد قرار می گیرد. حزب و سازمان سیاسی صرف با کار با مردم و در میان مردم است که نیرو و توان می گیرد و به قوام می رسد.

نباید اجازه داد که شمار بزرگی از فعالان و روشنفکران سیاسی ما به هیزم تنور تبلیغاتی رسانه‌ی، بخاطر تأمین اهداف و مقاصد و منافع گروه معین و مشخصی مبدل گردند. اگر سازماندهی کار تدویر اجلاس با درایت و هوشیاری تنظیم نگردد و به بیراهه رود، در آنصورت تعداد بزرگ اشتراک کننده گان، یکبار دیگر خسته و کوفته با سر افکنده و شانه‌های خمیده، هی میدان و طی میدان، بدون دست آورد ملموس به کشورهای مربوط و خانه‌های خویش برخواهند گشت و نفرین خواهند فرستاد.

نگارنده به این باور است که فعالان سیاسی ما - با اینهمه تجارب گران‌بها و درک دقیق از وضعیت کنونی - این مسایل را بیشتر از آنچه

که گفته شد درک می کنند. اگر چگونگی پیشبرد کار جلسه، دقیق سازماندهی گردد و با درایت، حسن نیت و اعتماد به پیش برده شود، مایه سرافرازی و استقبال گسترده هواخواهان آزادی، ترقی و عدالت اجتماعی می گردد.

پیروزی و بهروزی نیروهای ملی، مترقی و دموکرات افغانستان در اروپا را صمیمانه و رفیقانه آرزو می کنم و امیدوارم نتایج کار اجلاس، برازنده و ملموس باشد و روز تا روز به مرحله های هر چه متکاملتری دست یابد.

ماه جولای ۲۰۰۷ برابر به ماه سرطان ۱۳۸۶

## دولت و دولتمداری

دانشمندان حقوق بین الملل و حقوق اساسی به اشتراک هم یک عامل را بمثابة عامل اساسی تشکیل دهنده دولت میدانند و آن عبارت است از عامل انسانی. بدون شک باید تجمعی از افراد انسانی وجود داشته باشد تا جامعه‌یی بوجود آید و آن جامعه منشا و سرچشمه تشکیل دولت گردد.

بحث در این است: که چنین تجمعی از افراد انسانی، در اصول بایست حاوی چه کیفیتی باشد تا بمثابة «جامعه» تلقی گردد و دولتی بیافریند. آیا کفایت «جامعه» فقط مرکب از «افراد انسانی» باشد، یا جامعه وقتی تشکیل می گردد که انسان‌های متشکل در کانون‌ها و گروه‌ها و تجمع‌های کوچک، با هم متحد شوند و یک تجمع وسیعی را بوجود آورند. «سلول» یا هسته اولی جامعه را خانواده تشکیل می دهد و دولت تنها عبارت از تجمع افراد نیست؛ بل اینکه اجتماعی از تجمع خانواده‌ها و گروه‌ها است.

ژان ژاک روسو، به شخصیت مستقل انسان اهمیت فراوان قایل است و اجتماع انسانی را یک امر ضروری و طبیعی و بر حسب تمایل افراد می داند. وی معتقد است که افراد بر اساس یک قرارداد ضمنی دور

همدیگر جمع شده اند و جامعه و دولت را بوجود آورده اند.

علاوه بر آن، مفهوم خانواده یا اتحادیه یا گروه، عبارت از تجمع افراد از راه خون یا منافع یا عقاید است. بدون تردید، تجمع انسان، اول در خانواده تحقق پذیرفته و پس از آن اتحادیه‌ها و گروه‌ها، یعنی تجمع وسیعتری تکوین شده و بصورت یک جامعه به معنای امروزی کلمه درآمده است. بیشترین جامعه‌های امروزی، در اصل خانواده‌ها و قبایلی بوده اند که با یکدیگر الفت و آمیزش و اشتراک خون و منافع پیدا کرده اند و سپس برحسب ترقیات مادی بشر، نوع اتحادیه‌ها و تجمع‌های مذهبی و فرهنگی نیز به آن افزوده شده است. ولی این تجمع ترکیبی سبب آفرینش دولت نمی شود، مگر آنکه اجزای آن دارای تشابه و همبستگی لازم باشند و همرنگی و هماهنگی مادی و اقتصادی و سیاسی آنها را بهم متصل کرده باشد.

ژرژسل میگوید: «همبستگی مادی موجب دوام دولت میشود، در صورتی که توأم با یک هماهنگی و همرنگی معنوی بنام «روح مشترک ملی» باشد. وی عقیده دارد که «روح مشترک» یک مفهوم ادبی نیست، مقصود احساسات مشترک و لازمی است که افراد یک ملت را بهم می پیوندد و به آنها حس همبستگی و اتفاق می دهد و مشتاق بزندهگی مشترک و همکاری برای مقاصد مشترک تا حد بذل جان می



نماید. یک چنین جامعه‌یی پا برجا می ماند و سبب آفرینش دولت پایدار می گردد.»

ژرژسل در تعریف دولت می نویسد: «نظریه کلاسیک حقوق بین الملل، دولت را به عنوان یک ماهیت «حقوقی سیاسی» متشکل از سه عامل: اجتماع ملی، قلمروی دولتی و تشکیلات حکومتی تعریف می کند. این نظریه، غلط نیست بشرط آنکه محدود به «واقعیت» باشد و نخواهد از دولت بمثابه یک «شخص» یا عوامل واجد مشخصات جسمی و روحی بسازد.»

در اصول حقوق عمومی، دولت اینطور تعریف شده است: دولت سازمان سیاسی است که بر جمعیتی در قلمرو معین حکومت میکند، و حکومت عبارت از استقرار نظم و مخالفت با هرج و مرج، تعیین حدود و تکالیف افراد، قطع و فصل دعاوی افراد، دفع ضرر و جلب نفع، و حفظ منافع خصوصی افراد است. در این تعریف به نحوی سه معنای اساسی در برگیرنده تقنین، قضاوت و اجرا موجود است.

ژرژسل در آخرین تحلیل خود راجع به دولت میگوید: «دولت یک پدیده اجتماعی است، نوعی از وجود یک اجتماع سیاسی معین در سرزمینی محدودی است که در آن یک نظام حقوقی مستقل و یک سازمان

تأسیسی، تکامل پیدا کرده است.»

مارکسیست‌ها، مفهوم اقتصادی دولت را مدنظر دارند. آنها اقتصاد را عین دولت نمی‌دانند؛ ولی بارزترین صفت برجسته نقش دولت می‌دانند و عقیده دارند که جنبه اقتصادی دولت، سایر جنبه‌های آنرا زیر درخشش قرار می‌دهد. «هر دولتی وسیله استفاده طبقه حاکمه است برای تحکیم و تقویت سلطه اقتصادی او به کمک وسایل سیاسی.» به همین دلیل است که دولت همیشه در امر اقتصاد مداخله می‌کند، یعنی تکلیف اقتصادی بعهده می‌گیرد، و در این زمینه، دولت سوسیالیستی از دولت کاپیتالیستی متمایز می‌شود. دولت سوسیالیستی افزار تحقق اقتصاد سوسیالیستی است.»

بطور کلی کسانی که مفهوم اقتصادی دولت را در نظر دارند، منکر مفاهیم سیاسی و حقوقی دولت نیستند؛ ولی چون سیاست و حقوق را در استخدام اقتصاد فرض می‌کنند، اینست که اقتصاد را نقطه شروع نقش و وظیفه دولت می‌دانند و بعنوان صفت مشخصه و بارز دولت توجیه می‌کنند.

جان لاک می‌گوید: «هدف دولت حصول آرامش و تأمین صلح و ایجاد امنیت و تهیه موجبات رفاه افراد جامعه است.» دولت را جان لاک

«وسیله‌ی برای حفظ نظم میان مردمی با قدرت محدود» معرفی می‌کند.

ولی تعریف دولت را به هر عنوانی که قبول کنیم، عنوان جامعه از آن استخراج می‌شود؛ یعنی از دلایل اصلی دولت، وجود یک اجتماع سیاسی است و دولت از آن جامعه نیرو می‌گیرد. خواه، آن اجتماع متشکل از طبقات فرض شود و یا جامعه بدون طبقات باشد. دولت قدرتی نیست که از خارج جامعه بر جامعه تحمیل شود، زیرا یکی از شرایط اساسی دولت «اصالت» آنست؛ یعنی باید متعلق به همان جامعه باشد.

فرضیه تشکیل دولت بهر عنوانی که مطرح شود، در هر صورت، دولت را بعنوان یک مخلوق ذهنی می‌داند که از جامعه سیاسی متولد شده و از آن نیرو گرفته و در آن توسعه یافته و بر همان جامعه تسلط و حاکمیت پیدا کرده است.

گذشته از تمام این جهت‌ها، دولت «عکس برگردان» خود ملت است؛ چیزی جدا از او نیست. قدرتی است که از میان خود مردم برمی‌خزد و برای اداره نظم و حفظ امنیت و آرامش بر آنها سلطه پیدا می‌کند. دولت، علامت حیات و وجود مردم متشکل و مجتمع بصورت یک

هیئت اجتماعی است.

دانشمندان بطور کلی در تعریف دولت به این مفهوم رسیده اند: که دولت عبارت از کیفیتی از خود ملت است؛ نیرویی است که از اجتماع مردم متشکل و در سرزمین معین و محدود آزاد می شود. منشأ دولت، اجتماع متشکل و سازمان یافته مردم بصورت ملت می باشد که احتیاج به نظم و امنیت دارند. پس اجتماع مردم و احتیاج جامعه به حفظ نظم و امنیت این نیرو را آزاد می کند و دولت را بوجود می آورد؛ ولی وقتی این نیرو بوجود آمد، مانند دیو افسانوی که از شیشه خارج شود، قدرتش مافوق اجتماع بوجود آورنده خود قرار می گیرد و بر آن مسلط می شود. بودن و یا نبودن دولت بستگی به بودن یا نبودن جامعه دارد؛ تا وقتی جامعه‌ی هست، دولت هم با آن خواهد بود. زیرا جامعه، بهر شکلی که باشد احتیاج به استقرار نظم و عدالت و امنیت خواهد داشت و هیچ جامعه‌ی فارغ از احتیاج به این سه رکن زنده‌گی اجتماعی نخواهد بود.

حالا که از «دولت» گفته آمد، بهتر است در مورد صفت «دولتمداری» نیز مطالبی در میان آید. دولتمداری عبارت از توانایی و قابلیت، و به عنوان دیگر دانش و هنر استفادهٔ مشروع و انحصاری از نیروی فزیکتی (قدرت دولتی) در چوکات قلمروی معین می باشد. استفاده

مشروع از امکانات سیستم دولتی به نفع کشور، جامعه و مردم است که نقش دولتمدار را برجسته می‌سازد. این امکانات و توانایی‌ها را در مجموع، ارگان‌های قدرت و اداره دولتی در اختیار می‌گذارند. در استفاده مشروع از قدرت دولتی، منافع ملی، مصالح جامعه و در مجموع **منافع انسان جامعه** که عنصر اساسی تشکیل دهنده دولت است، در نظر گرفته می‌شود.

دولتمداری دموکراتیک عامل اصلی نیل به توسعه انسانی است و در فرایند دستیابی به آن، بر توسعه اقتصادی و سیاسی بصورت توأم تأکید شده است؛ و آمده است که برای رشد و توسعه پایدار، سیاست به اندازه اقتصاد پُراهمیت است. **برای بهبود دولتمداری، بنیادهای اساسی را توسعه دموکراسی و حقوق بشر و حاکمیت قانون، می‌سازند.**

در افغانستان و کشورهای مشابه به آن - بر بنیاد معیارهای پذیرفته شده جهانی - دولت و دولتمداری بمفهوم واقعی آن وجود ندارد. اگر چه همچون دولت‌ها از لحاظ شکل با دولت‌های مدرن شباهت‌های را می‌رسانند؛ ولی هیچگاه، مضمون و محتوای یک دولت دموکراتیک و مدرن که براساس مشارکت مستقیم مردم شکل می‌گیرد و مکلف و توانا به حل مسایل آن می‌باشد و در مقابل مردم احساس مسئولیت می‌کند را نمیتوان در چنین دولت‌ها دریافت. برای تعریف و توضیح این

کشورها، یک مفهوم تازه وضع گردیده است و آن عبارت از «دولت‌های ناکام» می باشد. دولت‌های ناکام به دولت‌های ضعیفی اطلاق می گردد که حکومت مرکزی، کنترل و نظارت عملی ناچیز بالایی قلمروی مربوط داشته و قادر به حل اساسی ترین مسایل کشور و مردم نیست.

بر اساس شاخصهای سال ۲۰۰۶ موسسه تحقیقاتی The Fund for Peace که در مجله سیاست خارجی ایالات متحده امریکا نشر شده، افغانستان از جمله دولت‌های ناکام بوده و در فهرست این دولت‌ها در مقام یازدهم قرار دارد. خاطر نشان می گردد که کشور سودان، مقام اول و همسایه ماجراجوی ما یعنی پاکستان «اتومی»، مقام دهم را کسب کرده است. این کشور (پاکستان) از مقام سی و چهارم در سال ۲۰۰۵ به مقام دهم در سال ۲۰۰۶ به شدت سقوط کرده است.

علاوه بر آن، بر اساس گزارش سالانه دفتر برنامه توسعه سازمان ملل متحد که در مورد وضعیت توسعه انسانی در جهان منتشر می گردد، وضعیت معیشتی سه چهارم روستاییان افغانستان زیر خط فقر دانسته شده و این کشور یکی از سیزده کشور جهان شناخته می شود که دو سوم مرگ و میر کودکان جهان در آنجا رخ می دهد. از نظر تهیه کنندگان این گزارش، شاخص‌های توسعه انسانی عبارت اند: از

چگونگی وضعیت آموزش و پرورش، دسترسی به بهداشت و سطح درآمد افراد جامعه. برای کشورهای همانند با افغانستان رسیدن به اهدافی که سازمان ملل تعیین کرده است، بیش از یک نسل فاصله، پیشبینی می‌گردد.

بنابر آن، با وجود سپری شدن بیش از پنج سال از موجودیت جامعه بین‌المللی و ناتو در افغانستان، و سرازیر شدن سیلی از کمک‌ها و مساعدت‌هایی بی حساب بین‌المللی که هیچ ارگان داخلی و خارجی، حتا مقدار حقیقی این کمک‌ها را نیز بدرستی نمی‌داند، به این نتیجه می‌رسیم که وضعیت دولتمداری در افغانستان به تناسب سایر دولت‌های ناکام، خیلی فلاکت‌بارتر است. دو مشخصه اساسی دولت موجود در افغانستان را اول بی‌کفایتی و دوم فساد تشکیل می‌دهد. در این دولت «کفایت» در نازلترین سطح و «فساد گسترده»، در بالاترین حد آن قرار دارد.

چشم انداز برای پایان دادن به بن‌بستی که مانع ایجاد و استقرار دولت دموکراتیک می‌گردد و در آن ارگان‌های اداره دولتی در مجموع، زیر نظارت و مراقبت مردم قرار می‌گیرند و در خدمت مردم می‌باشند، چندان روشن نیست.

سوم اگست ۲۰۰۷ برابر به ۱۲ اسد ۱۳۸۶

## مولانا جلال الدین محمد بلخی



مولانا جلال الدین محمد بلخی، عارف، شاعر و متفکر بزرگ  
زمانه‌ها، در آغاز مثنوی معنوی که به نی نامه شهرت دارد، چنین می  
سراید:

بشنو از نی چون حکایت می کند

از جدایی‌ها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند



سینه خواهم شرحه شرحه از فراق  
تا بگویم شرح درد اشتیاق  
هر کسی که دور ماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش  
من به هر جمعیتی نالان شدم  
جفت بد حالان و خوش حالان شدم  
هر کسی از ظن خود شد یار من  
از درون من نجست اسرار من  
سر من از ناله من دور نیست  
لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
تن زجان و جان ز تن مستور نیست  
لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
آتش است این بانگ نای و نیست باد  
هر که این آتش ندارد نیست باد  
آتش عشق است کاندر نی فتاد  
جوشش عشق است کاندر می فتاد

نی حریف هر که از یاری برید  
پرده هایش پرده های ما درید  
همچو نی، زهری و تریاقی که دید  
همچو نی، دمساز و مشتاقی که دید  
نی حدیث راه پر خون می کند  
قصه های عشق مجنون می کند  
محرم این هوش جز بی هوش نیست  
مر زبان را مشتری جز گوش نیست  
در غم ما روزها بیگانه شد  
روزها با سوزها همراه شد  
روزها گر رفت، گو رو باک نیست  
تو بمان، ای آنک چون تو پاک نیست  
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد  
هر که بی روزی است روزش دیر شد  
در نیابد حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید و لسلام

نوای جانسوز مولانا، در فراز و فرود قرن‌ها و در وادی پر پیچ و خم عرفان، همواره روان انسان‌های شیفته و با بینش را بخود کشانیده است. این نوا، تبلوری است از قرن‌ها تفکر و اندیشه انسانی که از جدال انسان برای خودشناسی خویش، مایه گرفته و نضج یافته است.

گفته اند که مولانا، در همین نی نامه، یعنی هجده بیت اول «مثنوی معنوی مولوی، هست قران در زبان پهلوی»، تمام مفاهیم کلی مثنوی کبیر را بصورت بسیار فشرده گنجانیده است و یا به عبارت دیگر، مثنوی تفسیر و توضیح همین هجده بیت اول است که آن را خداوندگار بلخ به قلم خود نوشته بودند. البته، متباقی اشعار مثنوی را آنطوری که مشهور است، مولانای ما در احوال گوناگون سروده و بویژه یار و یاور پاک نهاد وی حسام الدین چلبی آنها را با کمال اخلاص نوشته است.

عصاره کلی و جان مطلب در آثار فناپذیر مولانا، بخصوص در دو اثر گرانسنگ آن، یعنی مثنوی معنوی و دیوان شمس، صرف یک کلمه است و آنهم «عشق» است که ستون اساسی جهان بینی مولانا را می

سازد. از آنرو طریقت و مکتب مولانا را مکتب عشق گفته اند، و وی را پیامبر عشق نامیده اند. چنانچه جناب شان می فرمایند:

آتشی از عشق در جان برافروز  
سربه سر، فکر و عبادت را بسوز  
ای خدا، جان را تو بنما آن مقام  
کاندرو بی حرف، می روید کلام  
گرچه تفسیر زبان، روشنگر است  
لیک عشق بی زبان، روشن تر است  
و در جای دیگر میفرماید:

هر نفس آواز عشق، می رسد از چپ و راست  
ما بفلک میرویم، عزم تماشا کراست  
مولانا، مذهب عشق را جانشین مذهب‌ها کرد و چنین می گوید:

عشق جز دولت و عنایت نیست  
جز گشاد دل و هدایت نیست  
عشق را بو حنیفه درس نگفت  
شافعی را در او روایت نیست  
مالک از سر عشق بی خبر است

حنبلی را در او روایت نیست

بوالعجب سوره ایست سوره عشق

چهار مصحف در او حکایت نیست

لا یجوز و یجوز تا اجل است

عشق را ابتدا و غایت نیست

شگفت انگیز است که تغییر و تحول عمیق در دیدگاه و جهان بینی مولانا، پس از آشنایی با شمس تبریزی، آن درویش و عارفی که مولانا در وی نور حق را بدید و وی را «شمس من و خدای من» نامید، بوجود آمد و در عمل به تغییرات اساسی در ادبیات و سمت و سوی عرفان اسلامی انجامید. مفاهیم متعالی نظیر عشق الهی، از محوری ترین موضوع‌های عرفان اسلامی گردید و عرفان و تصوف از خمودگی و ترك دنیا به نگرش سراپا شوریدگی مبدل گشت و عشق درمان جمله علتها شد:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما

ای دوی نخوت و ناموس ما

ای طبیب جمله علت‌های ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما

عشق عامل اصلی پویایی، حرکت و توانمندی جهان بینی و هستی‌شناسی مولانا است. عشق جایگاه محوری در اندیشه مولانا دارد. این فراقی که در نی نامه در آغاز مثنوی بیان شده و شرحه شرحه از درد اشتیاق سخن می‌گوید، همان درد عشق است. عرفان مولانا، دنیا و جنبه‌های دنیوی را مذمت نمی‌کند. سخن مولانا همه این است که این جهان و هستی، باطل و بیهوده نیست و به حق آفریده شده و معنایی دارد. این جهان مسیر و مقصد و غایتی دارد و این که، انسان در این جهان، حاصل اصلی آن معنای حقیقی و آن حقیقت ملکوتی و غیبی و الهی است. روح بشری، بعقیده‌ی عرفا، موجی از دریای پهناور روحانیتی است که خداوند نام دارد و بدون این امواج، آن دریا و بدون آن دریا، این امواج نیست.

دوش دیوانه شدم عشق مرا دید و بگفت

آدم نعره مزن جامه مدر هیچ مگو

قمری جان صفتی در ره دل پیدا شد

در ره دل چه لطیف است سفر هیچ مگو

گفتم این چیست بگو زیر و زبر خواهم شد

گفت می‌باش چنین زیر و زبر هیچ مگو

گفتم این روی فرشته است عجب یا بشر است  
گفت این غیر فرشته است و بشر هیچ مگو  
گفتم ای جان، پدري کن نه که این وصف خداست  
گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو

مولانا، در اثر اعتقاد به وحدت وجود، بین مذاهب را صوری می‌گیرد، قانون جذب و عشق عام را، قانون عالم، و وظیفه خاص انسان می‌داند و از اینجا به نوعی جهان وطنی یا یونیورسالیسم می‌رسد. از این رو، بسیاری از آموزه های مولانا فراتر از ادیان خاص است و به جای آنکه خود را در قالب دین خاصی محصور کند به اهداف اصلی ادیان و به نیل به حقیقت می‌اندیشد. به زعم وی همه ادیان، از نور واحدی سرچشمه گرفته اند و هدف مشترکی را تعقیب می‌کنند.

اختلاف خلق از نام اوفتاد

چون به معنی رفت، آرام اوفتاد

و یا اینکه:

از کفر و ز اسلام برون است نشانم

از فرقه گریزانم و ز نار ندانم

بنابراین، عرفان مولوی برای بسیاری از پیروان ادیان و مذاهب دیگر نیز از جذابیت خاصی برخوردار گردیده است.

در جهان بینی مولانا، طبیعت، انسان و خدا به مثابه واحدی به هم پیوسته مطرح می‌شوند. از دیدگاه وی، طبیعت زنده است و فقط شامل اشیا محسوس و طبیعی و ارگانیک نمی‌شود. عرفان، جهان را انباشته از گوهر خداوند و ثمره‌ی تجلی او، و فیضان او می‌داند. بنابر همین برداشت و بریدن از دوگانه‌گی و غرق شدن در وحدت وجود، مولانا، خویش را بالاتر از همه ادیان، اندیشه‌ها و اقلیم، و بمثابه عنصری وابسته به همین واحد به هم پیوسته می‌داند و با صراحت می‌فرماید:

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی‌دانم

نه ترسا نه یهودی‌ام، نه گبر و نه مسلمانم

نه شرقی‌ام نه غربی‌ام، نه علوی‌ام نه سُفلی‌ام

نه ز ارکان طبیعی‌ام، نه از افلاکِ گردانم

نه از هندم نه از چینم نه از بلغار و مغسینم

نه از ملکِ عراقینم، نه از خاکِ خراسانم

نشانم بی نشان باشد، مکان لامکان باشد

نه تن باشد، نه جان باشد که من خود جان جانانم



دویی را چون برون کردم، دو عالم را یکی دیدم

یکی بینم، یکی جویم، یکی دانم، یکی خوانم

مولوی با اشاره به آن مبدا ی تجلی می گوید:

ساقیا آن لطف کو، کائروز همچون آفتاب

نور رقص انگیز را، بر ذره‌ها می بیختی

مولانا، دارای بینش خاص، در نگرش به عالم هستی است. جهان بینی وی، يك جهان بینی عرفانی است که محور جهان بینی عرفانی وحدت وجود است و اساس و محور این جهان‌بینی، وحدت وجود و وحدت تجلی است؛ «یعنی جهان با يك تجلی حق به وجود آمده است» و در این رهیافت تمام هستی یکجا به عنوان جلوه پی از ذات حق تعالی است؛ «اصلاً عالم یعنی خدا در آیین» و راز این تجلی عشق است؛ و منشأ پیدایش جهان را عشق می‌داند. بنابراین در جهان بینی مولانا، که مبتنی بر نظریه وحدت است، هر آنچه هست، وحدت است.

مثنوی ما دکان وحدت است

غیر واحد هر چه بینی بت است

در نزد عرفای اسلامی، همه هستی مظهر تجلی اسم خداوندی است. از این رو در جهان بینی عارفانه مولوی، جز جمال و زیبایی و جز عدل

چیز دیگری حکم فرما نیست؛ یعنی عالم مظهر جمال و جلال حق است و نقص و نبایستی در کار جهان وجود ندارد.

یکی دیگر از بنیان‌های معرفتی جهان بینی عرفانی مولانا، بازگشت اشیاء به حق است. اشیاء از همان مبدایی که بوجود آمده‌اند به همان مبدأ باز می‌گردند؛ چنانچه مولانا در ابیاتی، به زیبایی این مسأله را ترسیم می‌کند:

جزءها را رویها سوی کل است

بلبلان را عشق با روی گل است

آنچه از دریا به دریا می‌رود

از همانجا کامد، آنجا می‌رود

نگاه خاص به انسان و جایگاه ویژه او در جهان بینی عرفانی، مسأله مهم دیگری است که در شیوه و روش مولوی در بیان حقایق انسانی مؤثر بوده است و در بسیاری از ابیات به خوبی خود را نشان می‌دهد. گرچه از دیدگاه عرفا هر موجودی مظهر اسمی از اسمای الهی اند ولی انسان در این جهان بینی عالم کبیر است و جهان عالم صغیر:

چیست اندر خم که اندر نهر نیست

چیست اندر خانه، کاندر شهر نیست

این جهان خم است و دل چون جوی آب

این جهان خانه است، دل شهری عجب

مولانا، مبتنی بر عرفان اسلامی، انسان را مظهر کامل اسماء حق می‌داند و به تعبیر دینی و قرآنی او را «خليفة الله الاعظم» و مظهر روح خدا می‌داند. این است که این عرفان، برای انسان مقامی قایل هست که هیچ مکتبی چنان مقامی، برای انسان قایل نیست.

زبان مولانا در مثنوی، بیان عرفانی است که این زبان در ادب غنی عرفانی فارسی و دیگر ادبیات عرفانی برجسته می‌گردد. اما در بیان عرفانی مولانا، باید به روش عرفانی او نیز توجه داشت؛ در روش و متد عرفانی مولانا، چیزی از جهان و انسان حذف نمی‌شود. مولانا شناسان بزرگ به این باور اند که: «با نظر به مجموع آثاری که مولانا از خود به یادگار گذاشته است، نه چیزی را از ابعاد و استعدادها و غرایز آدمی منفی ساخته است و نه واقعیتی را از جهان عینی،... بنابراین، معرفت مولانا همگی در سیر عرفان مثبت به کار می‌روند و همه معلوماتی که از شناخت انسان و جهان به دست می‌آورد، در استخدام يك معرفت عالی درباره دریافت آهنگ ارغنون هستی که خود موجی از آن قرار خواهد گرفت، درمی‌آورد».

مسأله دیگر در روش عرفانی جلال الدین محمد بلخی، شور عرفانی است. او شور عرفانی را حالت زودگذری که در وجد و هیجان به وجود می‌آید نمی‌شمارد، بل این شورگرایی را محکوم کرده، آن را حال پرستی می‌داند و نه خداپرستی. جهان‌بینی عرفانی مولانا، حرکت و تحول جهان و انسان را نه با ذوق ادبی محض، که مستند به ریشه‌های اساسی نظم عینی جهان و موجودیت انسان، مطرح می‌کند... و فریاد می‌زند «ما در نمایشنامه بزرگ وجود، هم بازیگریم و هم تماشاگر»، این يك نگرش واقع‌گرایانه عینی درباره حرکت است.

مولانا در دیالکتیک عرفانی خویشی، حیات را یک حرکت بی‌وقفه به سوی تعالی می‌داند؛ هستی در تغییر و تبدل و تکامل دایمی است؛ تضاد و نبرد اضداد در متن اشیاء و پدیده‌ها نهفته است. سکون در هستی راه ندارد و حتا مرگ ادامه زنده‌گی است به نحوی دیگر. وقتی مولانا از حیات و سیر تکامل آن می‌گوید، منظورش نه تنها حیات جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی است؛ بل اینکه بسا بیشتر از آن است و به آنجا می‌رود که در وهم نمی‌گنجد.

از جمادی مردم و نامی شدم

از نما مردم به حیوان آمدم

مردم از حیوانی و آدم شدم  
پس چه ترسم که زمردن کم شدم  
همرهی دیگر بمیرم از بشر  
تا برارم از ملابیک بال و پر  
بار دیگر از ملك پران شوم  
آنچه اندر وهم ناید آن شوم

در جهان بینی مولانا، زنده‌گی در عالم ماده، اسارت و بنده‌گی تلقی می‌گردد و مرگ، گشایش در زندان و مبدأ حیات حقیقی. برای انسان، سایه هول و هراس در همین اسارت نهفته است، از این مرحله که گذشت به نور مطلق و زندگانی جاوید می‌رسد. همه از مرگ می‌ترسند، او

مرگ را می‌ستاید.

مرگ اگر مرد است آید پیش من  
تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ  
من از او جانی برم بی رنگ و بو  
او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ

و یا اینکه:

آزمودم مرگ من در زندگیست  
چون رهم زین زندگی پایندگیست

و در بیت دیگر میفرمایند:

از مرگ چه اندیشی، چون جان بقا داری  
در گور کجا گنجی، چون نور خدا داری

جهان‌بینی مولانا در دو اثر منظوم و اصلی وی، یکی مثنوی معنوی و دیگری، کلیات شمس، که از مهمترین آثار عرفانی به زبان فارسی به شمار می‌رود با زبان سلیس و روان و سهل، آنگونه سروده شده اند که پس از این همه قرن‌ها و گذشت زمانه‌ها، نه تنها قابل فهم اند که شاه‌بیت‌های آن ورد زبان عامه مردم نیز میباشند. زبانی که مولانا در این دو اثر فناناپذیر بکار برده است، زبان استعاره، تمثیل، حکایت‌گری و قصه‌پردازی است و ریختن دانه‌های معنا در پیمان‌های قصه و استفاده از بستر داستانی برای بیان ظرایف و لطایف.

ما چو خود را در سخن آغشته ایم

از حکایتها حکایت گشته ایم

## آن خیالاتی که دام اولیاست

### عکس مه رویان بستان خداست

نظریاتی که از باور مولانا به انسان، طبیعت و کاینات و سرانجام وحدت وجود ناشی می گردد، با آزاد اندیشی خیام و حافظ که زرق و ریای فقی هان و صومعه داران و زاهدان گمراه را به باد سخریه می گرفتند و برخورداری از زیبایی های جهان را اندرز میداده اند، نقشی بسیار مترقی در تعالی تفکر و اندیشه انسانی بجا گذاشته است.

محتوی این جهان بینی در آن روز نوعی طغیان انقلابی بسود وارسنگی انسان، بسود زندهگی، علیه تعالیم بقول مولانا "مرگ اندیشانه" بود. در مثنوی در حکایت سیزده پیغمبر و مردم سبا،

اهالی سبا به آن پیغمبران میگویند:

طوطی قند و شکر بودیم ما

مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

حالا که تعالیم «مرگ اندیشانه»، یکبار دیگر سایه شوم و وحشتناک خویش را بیشتر از گذشته به هرسو می گستراند و روز تا روز ابعاد تازه می یابد، جهان بینی مولانا پادزهری است که روان آشفته و

پیریشان انسان‌ها را به آرامش می‌کشاند و از عرفان اسلامی و فرهنگ غنی و پرمحتوای خراسان زمین، یک سیمای جذاب و جهانشمول، برای همه اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها می‌سازد و به نمایش می‌گذارد.

مولانا در همه آثار خویش از انسان گفته است و درد انسان را سروده است و همواره در جستجوی انسانیت گم شده بوده است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند: یافت می‌نشود، جسته ایم ما

گفت: آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

مولانا لایه‌ها و پرده‌های ظاهری را استادانه می‌کاود و به جایی می‌رسد که در تمام آثار او بر ویژگی‌های ازلی انسان تکیه شده و از مرزهای تصنعی و قراردادی فراتر رفته است. او مثنوی را بمثابة نردبانی که انسان را بسوی آسمان می‌کشاند، پیش کش می‌کند.

پاسداشت ارزش‌های والای انسانی نهفته در اندیشه‌های مولانا، این فرزند بلخ باستان، که مایه مباهات و افتخار عظیم آن سرزمین است، و امروز از این فرزند نام آور، به بزرگداشت از هشتصمدین سالروز تولد وی، در مجامع بین‌المللی و کشورهای مختلف جهان، ستایش بعمل می‌آید و حتا سال ۲۰۰۷ را بنام وی نامگذاری کرده



اند، وظیفه هر انسان آگاه جامعه بشری و به ویژه آنهایی است که با جان پردرد و دل پرسوز به سود انسانیت می‌اندیشد.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و اندیشه‌های والای انسانی وی را بمثابة یک میراث ارزشمند فرهنگ بشری پاس‌م‌داریم و ستایش می‌کنیم.

۱۷ سپتمبر ۲۰۰۷ برابر به ۲۶ سنبله ۱۳۸۶

## پژوهش مشعل دانش است

«کانون پژوهشگران افغانستان» در تاریخ بیست و پنجم ماه اپریل سال روان (۲۰۰۹) در شهر هامبورگ آلمان به اشتراک شمار زیادی از دستداران دانش و فرهنگ، به شمول پژوهشگران، دانشمندان، نویسنده گان، شاعران، شخصیت‌های برجسته اجتماعی و فرهنگی، اعم از مردان، زنان و جوانان، به کار هدفمند و سازنده خویش آغاز کرد.

در بنیادنامه کانون آمده است، که این کانون بمثابة یک نهاد اجتماعی و فرهنگی و به آرزوی خدمت به فرهنگ‌های متفاوت اتنیکی و تاریخ افغانستان بنا نهاده شده و از نگاه چگونگی یک سازمان دموکراتیک، غیرحزبی، غیردولتی و غیرانتفاعی می باشد و به شیوه‌های قانونی و علنی کار میکند. بر علاوه بر طبق این بنیادنامه، هدف از پی افگنی این کانون را، انجام کارهای پژوهشی در زمینه‌های فرهنگ و اندیشه، جامعه شناسی و تاریخ، سیاست و اقتصاد افغانستان، می سازد.

بنابر همین اساس گسترده و علمی، که در پی افگنی «کانون پژوهشگران افغانستان» مدنظر بوده است، طیف وسیعی از دستداران دانش و فرهنگ، صرف نظر از دیدگاه‌های سیاسی و عقیده‌تی، جنسی و اتنیکی، پیام اساسگذاری این نهاد را با گرمی و صمیمیت و به گونه

مثبت پاسخ گفته اند و آماده گی نشان داده اند، که در کار کانون و به ثمر رساندن اهداف آن بطرز شایسته پی سهم می گیرند. در این راستا پیام های که از جانب دانشمندان و استادان دانشگاه های افغانستان می رسد، مایه سرافرازی و دلگرمی فراوان است.

عرصه دانش و فرهنگ در افغانستان مانند همه عرصه های زنده گی اجتماعی و سیاسی از بحران های مزمن و تباه کن در رنج و عذاب است. جامعه عقب نگهداشته شده و زیر ستم ما، در زیر سیطره تعصب، تبعیض، خرافات، خودکامگی و فقر، مجال آرامش و ترقی را نمی یابد و از کاروان تمدن امروز بشری، فرسخها فاصله می گیرد.

با وجود این میراث ناهنجار و ناگوار تاریخی، جنگ های خانمانسوز، بربادی میراث های تاریخی و فرهنگی، تخریب کامل زیر بناهای اقتصادی و اجتماعی، و از همه مهمتر از دست رفتن حیات و کوچ عظیمی از دانش آموختگان کشور به شمول نخبه گان علمی و فرهنگی، پژوهشگران، استادان، معلمان، دوکتوران، کارشناسان عرصه های مختلف اقتصاد ملی، در بدری و آواره گی آنان در کشورهای همسایه و بیرون از آن، همه مصیبت و فلاکت مردم افغانستان را در مجموع دو چندان ساخته است.

حالا یک بخش بزرگی از شخصیت‌های علمی و فرهنگی، دانش‌آموختگان کشورما، با برخورداری از تجارب گران‌بهای سال‌های طولانی کار، در کشورهای آسیایی، اروپایی و امریکایی به سر میرند و با تأسف از این ظرفیت بزرگ و استعدادهای ارزشمند، استفاده به عمل نمی‌آید. از این جمع بزرگ، شمار بسیار کمی، همچنان در کارهای خلاقانه فرهنگی و ادبی و سیاسی مصروف اند و به مردم کشورشان می‌اندیشند و با نشر و پخش آفرینشهای تاریخی و فرهنگی، به افغانستان خدمت می‌کنند. شمار بزرگی زیر تأثیر طلسم یاس و ناامیدی، و سرخوردگی‌های زنده‌گی در مهاجرت، همچنان ساکت اند که می‌بایست این طلسم را به تدریج شکست و تا جایی که امکان دارد، دوباره فضای امید و باور و اعتماد به نفس را در میان آنان زنده ساخت.

از این جاست که کار «کانون پژوهشگران افغانستان» در بسیج و ساماندهی این ظرفیت ارزشمند، برجسته می‌گردد و در این راستا که نخستین وظیفه بزرگ کانون را می‌سازد، سعی و تلاش فراوان، صورت می‌گیرد.

دومین وظیفه سترگ کانون را پیوند دادن این کانون با کانون‌های پژوهشی و تحقیقاتی و دانشگاهی در داخل کشور می‌سازد. از گزارش اساسی که در کانون ارائه گردید، چنین معلوم می‌شود که کار در این

عرصه آغاز گردیده و بنیانگذاری کانون با صمیمیت مورد توجه و علاقمندی استادان و پژوهشگران در داخل کشور قرار گرفته است. اضافه بر آن، پیوند همکاری کانون با موسسات و نهادهای مشابه در کشورهای اروپایی، با در نظر داشت مسائل موجود در افغانستان، هم از جمله مسائلی مطرح است. همچنان، برای کانون، پیوند نسل‌های دیروز، امروز و فردای کشور از اهمیت استثنایی برخوردار می‌گردد. نخبگان علمی و فرهنگی ما با کوله باری از دانش و تجربه، صمیمانه این اندوخته‌ها را با نسل امروز در میان می‌گذارند و با آنان کار مشترک را سازمان می‌دهند و از این طریق این اندوخته‌ها به نسل‌های فردا انتقال می‌یابد. شماری از جوانان فریخته و اندیشمند که به وطن آبایی‌شان عشق می‌ورزند و از استعداد سرشاری برخوردار اند، در کار برپایی کانون صمیمانه سهم گرفته‌اند.

با وجود آن که در گذشته‌های دور، بزرگترین شخصیت‌های علمی و فرهنگی ما، مشهورترین آثارشان را در بدترین شرایط و امکانات، حتا در زندانها و سیاه چال‌ها نگاشته‌اند و آثار جاویدانی به یادگار گذاشته‌اند؛ ولی امروز، بویژه آنانی که در اروپا زنده‌گی می‌کنند و از همه ابزارها و منابع لازم برای تحقیق و پژوهش برخوردار اند، از این امکانات استفاده لازم نمی‌برند. منظورم دسترسی وسیع به وسایل

الکترونیک، کمپیوتر و انترنت است. کتابخانه‌های بسیار مجهز پُر از کتاب‌های جالب و ارزشمند، و حتا اسناد و مدارکی که در بایگانی‌های اداره‌ها و موسسه‌های اطلاعاتی، استخباراتی و امور دیپلماتیک این کشورها برای سال‌های طولانی پنهان نگهداری می‌شد، حالا به دسترس عامه گذاشته شده است. تاریخ نگارهای ما، از این اسناد و مدارک بی اطلاع بودند و کتاب‌های شان را با استفاده از منابع بسیار معدود، نقل قول‌ها و خاطراتی نگاشته‌اند که گاهی خواننده گان را به دشواری‌ها و گمراهی‌ها دچار می‌سازند. بنابر آن ضرور است تا شخصیت‌های محترمی که به زبان‌های اروپایی مسلط‌اند به برگردان و ترجمه این آثار و اسناد همت بگمارند و گره کور بسیاری از مسائل تاریخی کشورمان را بگشایند. در جریان سال‌های اخیر، شمار کمی از شخصیت‌های دانشور و آگاه ما در این راستا گام‌های استواری گذاشته‌اند و آثار گران ارجی را به اهل دانش و خرد، عرضه داشته‌اند.

اهل تحقیق و بررسی‌های علمی میدانند که پژوهش یک روند فعالانه، هشیارانه و سامانمند برای کشف، تعبیر و بازنگری پدیده‌ها، رخدادها، رفتارها و فرضیه‌هاست.<sup>۱۰</sup>

اندیشمندان بزرگ به این باور‌اند که می‌بایست در پژوهنده‌گی به این دو اصل که یک: تبحر و دو: قریحه تحلیل و اجتهاد است توجه مفرط

صورت گیرد. تبحر یا Erudition یعنی اطلاع وسیع و عمیق از موضوع مورد پژوهش و آگاهی درست و دقیق از سرچشمه های تحقیق و احاطه بر اسناد و مدرک‌ها و واقعیت‌ها. و اما قریحه اجتهاد یعنی قدرت انطباق اسلوب صحیح و علمی تحقیق بر کوه گران واقعیت‌ها و مدرک‌های غیرمدونی که گرد آورده است و داشتن نیروی انتزاع و استنتاج منطقی و تعمیم و احتجاج فلسفی برای کشف رشته تکامل پدیده مورد تحقیق و یافت قوانین درونی این تکامل. پژوهنده ای که متبحر است ولی از قریحه تحلیل و اجتهاد عاری است، شما را در بیشه انبوه اطلاعات درهم و شاخ در شاخ خود، سردرگم ذله میکند و قادر نیست منظره بی چشم گیر و دلپذیر از مبحث مورد تحقیق خود بگسترده و آنکه صاحب قریحه تحلیل و اجتهاد است، ولی پای سمند تبحر و تخصصش می لنگد، بناچار دچار انتزاعات تهی و تعمیمات عبث می گردد و ساخته‌های ذهن و مصنوعات عقل و حدسیات غیر وارد خود را که غالباً مستند و مستدل نیست به شما تحمیل می کند و شما را در شوره زار احتجاجات بی بهای خویش بگمراه می کشد. تازه آن کسی که صاحب قریحه تحلیل و اجتهاد است باید همچنان که تأکید شد به اسلوب صحیح علمی آشنا باشد، تا بتواند در انبوه وقایع، عمده را از غیر عمده، اصلی را از فرعی، روینده را از پژمرده باز شناسد، حوادث را تحلیل کند، شئون مختلف حیات مادی و معنوی اجتماع را بدرستی به هم پیوند

دهد و حیات ادبی را در متن حیات مادی و معنوی جامعه توجیه نماید و تسلسل واقعی حوادث را درست بدان نحو که در جادهٔ پریپیچ و خم و پر فراز و نشیب تاریخ انجام می‌پذیرد، عرضه دارد.<sup>۱۱</sup>

ما و نسل‌های آینده از این رهگذر وظیفهٔ پژوهشگری زیرکانه و خردمندانه‌یی گرانباری را در پیش رو داریم. با صراحت باید اذعان داشت که ایجاد «کانون پژوهشگران افغانستان» گامیست به پیش و سهمگیری هرچه بیشتر و گسترده‌تر دوستداران دانش و فرهنگ، دانشمندان و پژوهشگران، کانون را در رسیدن به اهداف مطروحه یاری می‌رساند.

دوم ماه می ۲۰۰۹ برابر به ۱۲ ثور ۱۳۸۸



## به مذاسبت بیست و یکمین سالروز

### سقوط آندوه بار جمهوری افغانستان در هشتم ثور سال ۱۳۷۱

طرح برنامه این سقوط فاجعه بار چه وقت ریخته شد و در سازماندهی آن چه رازهای نهفته است؟

اقدامهای آغازین در راستای تحقق این توطیه سازمان یافته کدامها بودند؟

با وجود تشدید جنگ اعلام ناشده و گسترش دامنه تبلیغات خصمانه علیه جمهوری افغانستان، توأم با مداخله لجام گسیخته همسایه‌های شرقی و غربی، بویژه دولت نظامیگر پاکستان در امور داخلی افغانستان، در سال ۱۳۶۴ خورشیدی اوضاع سیاسی، امنیتی و دفاعی در کشور بهبود نسبی یافته بود و وضعیت داشت آرام آرام بسوی ثبات سیاسی و اقتصادی به پیش می رفت. دولت گام‌های استواری را به خاطر قطع جنگ و خونریزی و پایان بخشیدن به تجاوزها و مداخله آشکار خارجی برداشت و ابتکار سیاسی را به مقصد اعاده صلح در کشور به دست گرفت که تهداب آن با صدور اعلامیه‌های مورخ چاردهم ماه می سال ۱۹۸۰ و تاریخی بیست و چارم اگست سال ۱۹۸۱ نهاده

شده بود. هدف این بود تا مسایل مورد اختلاف با همسایه‌ها و قدرت‌های جهانی، از جمله بازگشت هر چه رودتر قطعات نظامی شوروی به میهن‌شان، از طریق سیاسی حل و فصل گردد.

چون در سازمان ملل متحد، دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان رسمیت داشت، از این رو بر بنیاد سیاست صلح جویانه رهبری افغانستان، بر اساس قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، بین نمایندگان افغانستان و پاکستان با میانجیگری نماینده ویژه آن سازمان، در سال ۱۹۸۲ در ژنیو، مذاکرات غیرمستقیم آغاز گردید. (البته در گفت وگوهای صلح، در قطعنامه ملل متحد «هیچ شرطی برای مشارک مجاهدین» گنجانیده نشده بود) که پس از هشت دور مذاکرات بتاریخ چهاردهم اپریل ۱۹۸۸ (۲۶/۱/۱۳۶۷) عقد نامه‌های ژنیو به امضاء رسید.

اگر ما در جایگاه شاهدان عینی رویدادهای سیاسی و نظامی در افغانستان را به بررسی بگیریم، از یک طرف دلیل تحقق نیافتن کامل برنامه‌های رشد اقتصاد ملی، استحکام پیدا نکردن پایه‌های حاکمیت دولتی در سراسر کشور و نهادینه نشدن دگرگونی‌های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی را در افغانستان تا نیمه اول دهه شصت خورشیدی، در موجودیت مشکلات داخلی (سنگینی بار جنگ با مخالفان مسلح

دولت، رقابت و اختلاف میان جناح‌های ح.د.خ.ا.، پیدایش فراکسیون‌های خرابکار و ماجراجو و سلطه طلب جدید در درون حزب)، شدت فشار جنگ اعلام نشده بر ضد نظام سیاسی در افغانستان، گسترش جنگ روانی و تبلیغاتی بر ضد ح.د.خ.ا. و نظام سیاسی در افغانستان به هدف ایجاد فاصله بین مردم و دولت، همچنان ابعاد وسیع مداخله و سنگ اندازی دول امپریالیستی و ارتجاع بین‌المللی و منطقه‌یی در امور داخلی افغانستان، به شمول نیات شوم و مقاصد ناپاک همسایه‌های شرقی و غربی افغانستان (پاکستان و ایران)... می‌دانیم؛ از سوی دیگر دشواری‌های جدی را که موقوف و موضعگیری دوگانه مقامات حزبی - دولتی اتحاد شوروی، تفاوت دیدگاه‌های رسمی و علنی آنان با افکار و نظریات غیر رسمی نسبت به حاکمیت سیاسی و زعامت حزبی - دولتی در افغانستان که پس از سال ۱۹۸۴ در سر راه تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در میهن مان بمیان آورده بودند، نیز نباید از نظر دور نداشت.

آقای دیگو کوردوز نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد برای افغانستان و آقای سلیک اس. هاریسون تحلیلگر برجسته ی امریکایی، در رابطه به قضایای افغانستان، کتاب با ارزشی را زیر عنوان «پشت پرده افغانستان» به چاپ رسانیده اند که در حقیقت به مثابه یک سند با

اعتبار بین‌المللی شناخته می‌شود. در متن این کتاب، در ارتباط به برنامه‌ریزی سقوط حاکمیت سیاسی در افغانستان و نخستین اقدام‌های عملی جهت تحقق این پروسه، مطالب مشخص و روشنی وجود دارد که مهم‌ترین بخش‌های آنها را در این جا، بگونه نمونه، برجسته می‌سازیم:

«... آنچه من [دیه‌گو کوردووز] طی مصاحبه با دوست خوب پاکستانی ام افتخار علی گفتم این بود که «۹۵ درصد متن پیش نویس یک توافق جامع آماده شده است» این البته کاملاً صحیح بود. شاید به همین دلیل سفیر شوروی در اسلام آباد گفت که کابل مایل است جدول زمانی برای خروج ارائه شود، این اولین بار بود که یکی از مقامات شوروی به صراحت از چنین چیزی سخن به میان می‌آورد.

اگر چه این ۹۵ درصد در ماه می ۱۹۸۳ به دست آمده بود، این تعبیرها در اوایل سال ۱۹۸۴ به من [دیگو کوردووز] برگشت داده می‌شد. چرا که در این دوره روابط بین‌المللی متشنج شده و شرایط حاکی از کاهش اعتبار مذاکرات سازمان ملل متحد پس از گفتگوی ماه ژوئن ۱۹۸۳ بود.

در این شرایط یکبار دیگر تکرار کردم که کلید توافق، خروج نیروهای

شوروی است. این موضوع برای ایالات متحده امریکا و تمام کشورهای دیگر غربی اهمیت داشت. بنابراین باید راهی برای ترغیب روس‌ها به منظور گفتگو در باره جدول زمانی خروج می‌یافتیم. برای این منظور باید پاکستانی‌ها را وادار می‌کردم که در مورد عدم مداخله اطمینان کافی بدهند.»

به استناد حرف‌های بالا، به ملاحظه می‌رسد که در اصل «۹۵ در صد توافق بر سر خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان» در ماه مه سال ۱۹۸۳، در دوره زمامداری زنده نام ببرک کارمل بدست آمده بود. اما این که چرا این پروسه نهایی نگردید، باید به سراغ عوامل آن رفت و دید که دشواری کار در کجا بود؟

به همگان معلوم است که حکومت نظامی پاکستان به رهبری جنرال ضیاءالحق، در قبال جمهوری دموکراتیک افغانستان تحت زعامت ببرک کارمل، سیاست‌های بی‌نهایت خشن و خصمانه را دنبال می‌کرد و در این عرصه پشتیبانی همه جانبه ایالات متحده امریکا، دولت چین و ارتجاع بین‌المللی را با خود داشت. و لیک با وجود آن، در پیاده ساختن سیاست پاکستانی‌ها در افغانستان به نوشته آقای دیگو کوردوز «اختلاف عمیقی بین وزارت خارجه و آژانس قدرتمند آی. اس. آی به ریاست ژنرال حمید گل وجود داشت. این البته تنها بخشی از

کشمکش‌های وسیع‌تر، بین آنانی بود که به دلیل مخاطرات احتمالی بحران برای پاکستانی‌ها، طرفدار توافق بودند و آنهایی که احساس می‌کردند توافق تنها بعد از دریافت کلیه کمک‌های احتمالی امریکا باید به نتیجه برسد.»

دیگو کور دوویز نگاشته است که در حاشیه نشست کنفرانس کشورهای اسلامی در کازابلانکا در دیدار مفصلی که با صاحب زاده یعقوب خان وزیر خارجه پاکستان داشت: «او مانند گذشته به نظر می‌رسید برای حصول توافق آماده است، اما در کشورش با مخالفت‌های شدیدی مواجه بود.»

در پهلوی این که دولت نظامی پاکستان به رهبری جنرال ضیاءالحق در برابر روند تحولات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در جمهوری افغانستان خصومت می‌ورزید و سازمان آی اس آی حادثه آفرینی می‌کرد و جنگ گروه‌های مخالف را سازماندهی و رهبری می‌نمود، آخوندهای برسر اقتدار در جمهوری اسلامی ایران نیز در ایجاد مشکلات بر سر راه حاکمیت سیاسی در افغانستان، کم از پاکستانی‌ها نبودند و بخشی از ناسامانی بر ضد دولت افغانستان را رهبری و سازماندهی می‌کردند.

دیگو کوردوز نگاشته است: «... در رابطه به بحران افغانستان او [دکتور ولایتی وزیر خارجه ایران] برای اولین بار قبول کرد که موضع دولت خود را در فرایند مذاکرات سازمان ملل برای من مشخص کند. در یادداشت‌های دولت ایران از توافق جامع شامل خروج نیروهای شوروی از افغانستان و بازگشت آوارگان به کشورشان، طرفداری شده بود...

ایرانی‌ها همیشه خود را طرفداران و حامیان اصلی حقوق مجاهدین نشان میدادند و طی اقامت در تهران ما در این باره گفتگو کردیم. آنان خود را بیشتر از پاکستانی‌ها دوست وفادار مجاهدین می دانستند. هر موقعی که از این موضوع صحبت می شد من خاطر نشان میکردم که مجمع عمومی سازمان ملل متحد کرسی افغانستان در این سازمان را به رژیم کابل داده است و همچنین یادآور می شدم که قطعنامه ای که اساس فرایند دیپلماسی ژینو را تشکیل می دهد، هیچ شرطی برای مشارکت مجاهدین در بر ندارد.»

در این جا به خوبی به مشاهده میرسد که جمهوری دموکراتیک افغانستان با نظامیگران در پاکستان و ولایت فقیه در ایران مشکل سیاسی داشت و پیوسته با پالیسی‌های غرض آلود و مداخله گرانه آنها در گیر و دار بود. آنها از گروه‌های مسلح مخالف به منظور تحقق

برنامه‌های سیاسی خویش در رابطه به افغانستان و منطقه استفاده ابزاری می کردند. به همین لحاظ در نزد سازمان ملل متحد حامیان آنان مطرح بودند تا گفتگوهای صلح را با دولت افغانستان به پیش ببرند، نه خود تنظیم‌های جهادی هفتگانه و نه گانه مستقر در پاکستان و ایران!

دیگو کوردوز به صراحت بیان داشته که در دیدار با سیاستمداران در کابل، دیدگاه‌ها بخاطر رسیدن به توافق قابل پذیرش برای همه، روشن بوده است و در سیاست دولت افغانستان در زمینه ی حل مشکلات از طریق سیاسی، علایم مثبت وجود داشت:

«اما در ادامه مذاکرات با شاه محمد دوست، وی پذیرفت و قبول کرد که اگر پاکستان توافق دوجانبه در مورد عدم مداخله را امضاء کند، کابل و مسکو به طور همزمان بحث در مورد خروج را شروع خواهند کرد...»

یعقوب خان [وزیر خارجه پاکستان] در ادامه گفتگوها تصریح کرد که از نظر او تفاوتی بین برگزاری گفتگوهای مستقیم و به نتیجه رسیدن یک توافق دوجانبه وجود ندارد. اما من [دیگو کوردوز] جواب دادم که تفاوت‌های مهمی وجود دارد. در صورت مذاکره در موردی کتوافق دوجانبه، پاکستان همیشه این حق را برای خود محفوظ می دارد که آن



را با کسی به جز کارمل امضاء کند.

ضیاء الحق یکبار دیگر تأکید کرد که حاضر است در گفتگوهای مستقیم حتی با برادر کارمل سر و کار داشته باشد اما با خود وی نه... تأکید کردم که اگر او [جنرال ضیاء الحق] توافق دو جانبه را قبول کند، من [دیگو کور دووز] همه تلاش‌هایم را برای ترغیب روس‌ها به کار خواهم برد که این مرد [زنده نام ببرک کارمل] را عوض کنند.

وقتی ما جابجایی احتمالی کارمل را مورد بحث قرار دادیم، ضیاء الحق تذکر داد که شانس حضور شاه سابق در یک دولت انتقالی افزایش یافته است، اما معلوم نیست شوروی‌ها در چه میزان او را مورد حمایت قرار دهند...»

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که انگیزه اصلی تمام حرکت‌های خزنده و پنهانی عده از سیاستمداران خود فروش روسی، قربان ساختن شخصیت‌های سیاسی با اعتبار افغانستان، در بدل حصول توافق با غرب و راضی نگه داشتن جنرال ضیاء الحق (به نمایندگی از سازمان پر قدرت آی. اس. آی) بود.

دشواری‌های روز افزون سیاسی و نظامی را که مستشاران روسی و نظامیان ارشد ارتش سرخ در افغانستان در نیمه اول دهه شصت

خورشیدی در برابر حاکمیت سیاسی و در ضدیت با رهبری حزبی -  
دولتی ایجاد می کردند، ریشه در ایالات متحده امریکا و پاکستان در  
ارتباط به افغانستان داشت که حتی دیگور دو روز حاضر شده بود که  
کلیه تلاش هایش را به خرج دهد تا با ترغیب روس ها، زنده نام ببرک  
کارمل را از صحنه بردارد!

جنرال های فاسد روسی (سکلوف، اخرمیوف، ورنیکوف، مایوروف،  
وارنیکف، سپورنیگف، شبارشین و غیره) در دیدگاه های غرض آلود،  
جنایتکارانه و نا بخشودنی خویش با چسبیدن به ذهنی گری، منفی گرایی  
و دروغ بافی، ترور سیاسی و بدنام ساختن شخصیت ها، از بیان یک  
حقیقت روشن طفره رفته اند و آنهم این که حکومت نظامی پاکستان به  
رهبری جنرال ضیاءالحق، رسیدن به هرگونه توافق را در قضیه  
افغانستان، مشروط به برکناری زنده یاد ببرک کارمل می دانست و  
درست نمایندگان سیاسی شوروی جهت برآورده ساختن این خواست،  
فعالیت های خود را در هم آهنگی با پاکستان و ایالات متحده، سمت و  
سو دادند و پایه های نظام سیاسی را در افغانستان با توطئه گری و  
مداخله آشکار متزلزل کردند.

هر چند امریکا و سایر دول غربی، در ظاهر دست یابی به یک توافق  
را مبنی بر حل قضایا از طریق سیاسی، در جدول بندی زمانی خروج

نیروهای شوروی از افغانستان، عنوان می کردند و از حاکم نظامی در پاکستان مطالبه می نمودند تا در مورد عدم مداخله در امور داخلی افغانستان، اطمینان دهد، لیکن دیگو کوردوز از مطلب دیگری حرف زده است:

«اسلام آباد را به مقصد تهران ترک کردم و پس از این که مقامات ایران را در جریان آخرین گفتگوهای انجام شده در اسلام آباد و کابل قرار دادم، عازم نیویورک شدم... چندی بعد با سردبیر روزنامه ی مسلم چاپ پاکستان دیدار کردم. او گفت که ضیاء علاقمند به توافق نیست، چرا بحران افغانستان باعث تقویت رژیمش شده است.»

در حالی که موقف رسمی دولت افغانستان در قبال خروج نیروهای شوروی از افغانستان و رسیدن به یک توافق قابل قبول برای همه طرف های ذیدخل، همیشه شفاف و روشن بود.

اما با صعود گرباچف و همکاریش بر سکان های قدرت حزبی - دولتی در اتحاد شوروی، پلان های سازمان یافته و هدف های برنامه ریزی شده ایالات متحده امریکا (سی. آی. ای) و حکومت نظامی پاکستان (آی. اس. آی) در باره افغانستان، مجال تحقق همه جانبه پیدا کردند تا این که تهداب ح. د. خ. ا. و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را

متزلزل ساخت و در عمل به استقامت نابودی سوق داد.

در یک مقطع زمانی، ضیاءالحق خواست و تمایل پاکستان را به عنوان طرف مهم مذاکره در گفتگوهای غیرمستقیم در ژنیو، در گزینش یک عنصر پشتون در رهبری حزب و دولت در افغانستان مطرح کرد که رویدادهای بعدی با وارد آوردن تغییر تحمیلی و زورگویانه در رهبری حزبی و دولتی در افغانستان، بر موجودیت یک برنامه ی هم آهنگ و توافق شده بین پاکستان (آی. اس. آی.)، امریکا (سی. آی. ای) و اتحاد شوروی (کی. جی. بی) گواهی میدهد.

سلیک هاریسون نیز راجع به موضوع بالا در فصل هشتم این کتاب حرف های دلچسپی دارد که پاره ی از آنها در زیر نقل میگردد:

«کارمل با رئیس آژانس اطلاعاتی اش نجیب الله که عضو جناح خودش بود در مورد لیبرالیزه کردن رژیم اختلاف داشت. افراسیاب ختک یکی از رهبران کمونیست پاکستان که هفت سال در کابل تبعید سیاسی بود، ناظر اختلاف آن دو بوده است. ختک دیدگاه مشترکی با نجیب الله داشت، چرا که هر دو پشتون بودند و در شکل گیری سیاست های کابل در مورد قبایل پشتون پاکستان با هم کار می کردند. ختک در سال ۱۹۹۳ به من [سلیک هاریسون] گفت که نجیب الله اهمیت تغییرات به

وجود آمده در مسکو در زمان گرباچوف را زود درک کرد و فرصت را برای پیروزی بر کارمل برای تصاحب پست ریاست جمهوری، از طریق همنوایی با سیاست‌های جدید روس‌ها، مناسب دید.

این واقعیت که نجیب‌الله یک پشتون بود، او را در نظر دیپلمات‌های روسی جالب توجه جلوه داد. چرا که کارمل یک پشتون «واقعی» نبود و سیاست‌های قومی رژیم او، نارضایتی وسیعی در میان پشتون‌ها ایجاد کرده بود... کارمل اگر چه خود را منسوب به پشتون میدانست، اغلب پشتون‌ها با اشاره به منشأ فرهنگی او در میان نخبگان کابل او را جزی از خود نمی‌دانستند... همان‌طور که کشمکش بر سر قدرت طی سال ۱۹۸۵ در داخل رژیم افزایش یافت، نجیب‌الله، کارمل را بیشتر تحت فشار گذاشت که علاوه بر آوردن پشتون‌های با نفوذ غیرکمونیسست به داخل رژیم، به رهبران کمونیسست پشتون قدرت بیشتری بدهد.»

مذاکرات غیرمستقیم در ژنیو، دایر بر خروج نیروهای شوروی از افغانستان و پایان بخشیدن به مداخله آشکار دول همسایه، بویژه پاکستان در امور داخلی افغانستان و دادن تضمین بین‌المللی مبنی بر عدم تکرار مداخلات، با جدیت راه خود را پیمود و بالاخره به تاریخ چهاردهم آوریل سال ۱۹۸۸ به امضاء رسید؛ و لیک گرباچوف و همکارانش در رابطه به جنبش صلح و عدالت خواهی و سرنوشت نیروهای پشتیبان و

مدافع صلح و ترقی در جهان، همچنان امنیت بین المللی، در معاملات خاینانه پشت پرده و در تبنانی با ایالات متحده با این روند، از زوایه ی دیگری نگاه می کردند. از این رو بسیار سازمان یافته، موافقتنامه های ژنیو را که یک سند با اعتبار بین المللی بود و اساس روابط عادی و دوستانه بین افغانستان و پاکستان را فراهم می ساخت و زمینه را برای صلح و آرامش در منطقه بر بنیاد منافع حیاتی مردمان این منطقه، مهیا می گردانید، سبوتاژ کردند. تضمین های بین المللی بی اعتبار شناخته شد، از شناسایی دولت جمهوری افغانستان که عضو با اعتبار سازمان ملل متحد بود و سفارت های افغانستان در ایران و پاکستان و از این کشورها در افغانستان به گونه رسمی فعال بودند، خلاف اصول دیپلماتیک، خودداری به عمل آمد. مذاکرات غیرمستقیم نیز هیچگاه به مذاکرات مستقیم، آن طوری که ضیاءالحق با بکنار گذاشتن زنده یاد ببرک کارمل وعده داده بود، تغییر نکرد؛ بل این که جنگ و خون ریزی با ابعاد بسیار وسیعتر همچنان ادامه یافت.

گر باچوف و همکارانش در همدستی با دنیای ستم سرمایه و ارتجاع بین المللی و منطقه یی، اولین ضربه بر پیکر جنبش مترقی را از افغانستان آغاز نهاد و نظم سیاسی - اقتصادی - اجتماعی را در کشور ما در سرانسیب و در مسیری سقوط سوق داد که هر ج و مرج ناشی از

آن تا امروز ادامه دارد.

دیه گو کوردوز نگاشته است:

«سپس من [دیه گو کوردوز]، [در دیدار با ضیاءالحق] به تحولات جدید در کابل اشاره کردم. ببرک کارمل از پست های که در دولت و حزب داشت، دست کشیده و ضیاءالحق، البته از تحرکات نجیب الله آگاه بود. او از من خواست به شوروی ها بگویم، درست است که افغانستان نمی تواند یک حکومت ضد شوروی داشته باشد، اما روح افغان با حل خارجی قضیه مخالف است. گفتم برای شوروی ها چندبار توضیح داده ام که او به دلایل کاملاً روشن نمی خواست با کارمل سروکار داشته باشد، و اکنون کارمل در میان نیست. او [ضیاءالحق] هنگام خدا حافظی به شوخی گفت: "فیل از دروازه گذشته و فقط دم آن باقی مانده است."»

و همین حرف پایان ماجرا بود و به صدا در آوردن ناقوس سقوط! و سر انجام مردم با دریغ و درد دیدند که سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) با همکاری عناصر خابین و فروخته شده داخلی، با این «دم» چه ها که نکردند؟! شگفت انگیز آن که تا هنوز هم این عناصر وابسته و فروخته شده، با استفاده از اشخاص ناآگاه از این مسایل، تلاش می کنند تا نقش بسیار خصمانه و ددمنشانه نظامیان پاکستانی در فاجعه

به مناسبت بیست و یکمین سالروز...

افغانستان را نادیده بگیرند و کتمان کنند.

برای آگاهی بیشتر به برگه هایی زیرین از کتاب «پشت پرده افغانستان» مراجعه گردد.

فصل هفتم برگه های ۱۸۰ الی ۱۸۲

فصل هشتم برگه های ۲۰۷ الی ۲۱۲

فصل نهم برگه های ۲۳۲ و ۲۴۲

جون سال ۲۰۱۳

به سلسله نوشته هایی در این راستا که در سایت پندارنو به نشر رسیده، این جستار به اشتراک دوست گرانمایه جناب غفار عریف نگاشته شده است.

۹ جون ۲۰۱۳ برابر به ۱۹ جوزا ۱۳۹۲



## نگاهی بر خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر

در مورد خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر بررسی جالب و همه جانبه از جانب نویسنده پرکار و توانا سیاه سنگ عزیز و گرامی صورت گرفته و مطالب زیادی نیز توسط دوستان نگاشته شده است. با آنهم می خواهم مراتب زیر را به توجه برسانم:

در مورد مسافرت قادرخان به اتحاد شوروی و آنهم در نخستین فرصت‌ها و پس از آزادی از زندان، چنین تصور که گویا وی به صفت وزیر دفاع به آن کشور مسافرت نموده، درست نیست. قادرخان در آن هنگام عضو هیات رییس‌ه شورای انقلابی بود و محمد رفیع بحیث وزیر دفاع ایفای وظیفه می کرد. خودش می نویسد که آن سفر چنان با عجله صورت گرفت که حتا لباس لازم برای پوشیدن نداشت. کرتی را از کسی و پطلون را هم از کسی دیگری گرفتند که پوشید. (برگه ۳۴۲) بالاپوش و کلای گرم را هم در تاشکنت برایش دادند. پس در چنین وضعیت و حالت و به گفته خودش «وضع روحی من بعد از زندان چندان خوب نبود و سلامت جسمی چندان هم نداشتم.» برگه ۳۴۴ پس چگونه شخصی پس از مدت‌های طولانی شکنجه شدن و سپری نمودن زندان با شرایط بسیار دشوار (نشستن و خوابیدن بالا دو عدد خشت) و

در انتظار تطبیق حکم اعدام سپری کردن و سه بار هم به محل اعدام انتقال داده شدن و در نهایت بصورت غیرمترقبه آزاد شدن از زندان، بر افروخته باشد و از حضور نظامیان شوروی در افغانستان شاکی؛ نه تنها شاکی که این مخالفت صریح خویش را به بالاترین مقام‌های شوروی و به رهبری شوروی با صراحت کامل بیان نماید. ساعت‌ها وقت آن رهبری را هم با رویاهای خویش هدر دهد. حتا شرق شناسان و افغانستان شناسان با نام و مشهور آن دیار را در برابر رهبری شوروی به آزمون گیرد. در این موقع چهره‌های بهت زده و خجالت زده آن شرق شناسان که در مقابل پرسش (شوربازار کجاست؟) قادرخان لال و گنگ مانده بودند، باید بسیار دیدنی بوده باشد! این همه بیانات و خیال پردازی‌های خیلی شگفت انگیز را چگونه میتوان باور کرد! بگذریم از این که در همان حالت روانی پس از آزاد شدن در مقابل رهبر جدید کشور هم با صراحت در افشانی می‌کند و کسانی را که در آن جلسه بودند و زنده اند فراموش می‌کند که ممکن است لب بگشایند و از ناگفته‌ها بگویند و آنگاه برای جنرال قهرمان ما چیزی باقی نمی‌ماند.

آنانی که با روحيات و اخلاق قادرخان آشنایی دارند میدانند که رفتار وی در آن موقع بطور کامل چیز دیگری بوده است. وی زمانی با شور و اشتیاق فراوان دست‌های حضور اعلیحضرت ظاهر شاه را می‌بوسید

(زمانی که به صف پیلوت هلیکوپتر در خدمت پادشاه بود) و همچنان دست‌های سایر رهبران از سردار محمد داوود تا تره کی و کارمل را می‌بوسید. دریشی جنرالی داکتر نجیب الله شهید را نیز خودش از پول شخصی خود تهیه نموده بود. برگه ۴۱۸

من فکر می‌کنم هدف از این سفر خیلی با عجله و شتاب زده توضیحی، دو چیز می‌تواند بود:

یک: جلوگیری از ناراحتی و نارامی‌های محصلان نظامی و غیرنظامی که در اتحاد شوروی مصروف تحصیل بودند با به وجود آمدن تغییر و تحول جدید، و آشنا ساختن و اطمینان دادن آنها از انکشافاتی که در کشور به وقوع پیوسته بود، توسط اعضای برجسته جناح خلق حزب دموکراتیک خلق. این روش و دید و بازدیدهای توضیحی در سال‌های بعدی نیز همچنان ادامه داشت.

دوم: توضیح موقف رهبری شوروی به ارتباط رویدادها و انکشاف‌های جدید. مقامات شوروی با شناختی که از کرکتر و بلند پروازی‌های قادرخان داشتند و آزرده‌گی وی را نیز درک کرده بودند، می‌خواستند به وی وانمود کنند که رهبری شوروی از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق زیر رهبری ببرک کارمل حمایت می‌کنند. چنانچه قادرخان از

زبان اوستینوف وزیر دفاع شوروی می گوید: «حالا دیگر با کارمل همکار شو. به کارمل کمک کن. ما از کارمل حمایت کردیم. او را به رسمیت شناختیم. تو با اردو شناخت قوی داری. ما می دانیم که در بین جامعه محبوبیت داری. سعی کن با مردم خلط شوی و از محبوبیت خود به نفع حزب خود و به نفع کارمل استفاده کنی.» برگه ۳۶۴

در مورد توضیحاتی با این قاطعیت، هرگونه استدلال دیگر و حتا به بحث کشانیدن آن نه تنها ماجراجویی که گستاخی تلقی می گردید؛ چه رسد به این که این استدلال مخالفت با تصمیم استراتژیک و سرنوشت ساز رهبری اتحاد شوروی با دو مقام بسیار بلند پایه دولتی و حزبی دیگر نیز همچنان لجوجانه ادامه یابد. این ادعا نه تنها واقعیت ندارد که بسیار مسخره هم است.

همین خصلت بلند پروازی و خودخواهی های بی حد قادر خان، بارها بگونه مشمئز کننده در خاطرات وی بازتاب یافته است.

از آن جمله، در کودتای سرطان با داوود خان وفاداری نداشت و به گفته خودش هدف بعدی از بین بردن آن سردار کهنه کار بود و به قدرت رسیدن شخص خودش. در قیام ثور نیز، دفتر خاطرات انباشته از قدرت نمایی های است که جناب شان به مثابه رهبر قیام به عهده داشتند.

از امر و نهی و تقرر کارمندان عالی رتبه و اعطای رتبه های جنرالی گرفته تا ملاقات با سفرا به شمول سفیر امریکا. وی با شور شوق از تماس‌ها با سفارت امریکا و اشتراک به دعوت‌های شان و نزدیکی با آتشه نظامی آن سفارت حتا قبل از قیام نیز، یاد آوری می کند. در این مرحله رهبران حزبی همه در خدمت قهرمان انقلاب قرار داشتند. مسأله طرح حکومت نظامی گویا برای شش ماه نیز توسط جناب شان صورت می گیرد برگه ۲۳۹. این طرح که در پشت آن حفیظ الله امین قرار داشت در حقیقت ایجاد یک خونتای نظامی بود که دست شان را برای کشتار بی دریغ و قلع و قم کوچکترین مخالفت بیخی باز می گذاشت. شادروان نور محمد تره کی با این طرح مخالفت کرد؛ ولی امین با نظامیان وابسته و هواخواهان خویش همان سیاست و خونتای نظامی را به بدترین شکل و شیوه ایجاد و ادامه داد. این تأسف و تأثر که گویا چرا رهبری حزبی را در همان روز اول قدرت که آسمان و زمین کشور زیر سلطه و امر وی قرار داشت، از بین نبرد، تا حال وی را آزار میدهد.

جنرال قادر پس از آزادی از زندان با در نظر داشت این که گویا روزگار بدی را در زندان سپری کرده بود و همچنان روابط عمیقی که با ارگان‌های اطلاعاتی شوروی داشت خود را مستحق می دانست تا در

موجودیت قوای شوروی، بمثابة دوست و سرسپرده آن کشور، در بلندترین مقام دولتی قرار گیرد. بر اساس گفتار خودش، سه بار پناماریفو بخاطر آن که امین وی را نکشد به کابل سفر نموده بود. ولی جنرال چنین مقام دلخواه را به دست آورده نتوانست. سخت آرزومند بود که حد اقل وزیر دفاع شود ولی صرف عضو هیات رییس شورای انقلابی گردید و جنرال رفیع به صفت وزیر دفاع مقرر شد. پس از تشکیل اپارات کمیته مرکزی به صفت منشی عدل و دفاع تعیین گردید. این وضعیت برای وی غیر قابل تحمل بود و فکر میکرد که نسبت به وی بی عدالتی صورت گرفته است. و همین بود که در نخستین مسافرت به شوروی و پس از آن، با هر مقامی که در تماس می شد، با نكوهش از رهبری حزب و دولت جمهوری دموکراتیک، یاد می کرد و در صدد مغشوش ساختن چهره آن راد مرد می گردید و وی را شایسته مقام رهبری نمی دانست. همین مسأله چندین بار در خاطرات نگاشته شده است. در حالی که در ظاهر و در حضور وی مانند یک سرباز مطیع و فرمانبردار عمل می کرد. این عقده را در سرتا پای خاطرات وی می توان به وضاحت دید. در مقابل این قادرخان بود که همواره مورد احترام و حمایت بیرک کارمل قرار داشت.

جنرال قادر در گفتگوی آزاد با پرویز آرزو، سلیقه یی برخوردار کرده و

بیشتر آن بخشی از یادواره‌های ذهنی خود را به شکل در هم و بر هم و متناقض برجسته ساخته که بتواند آن را مطابق شرایط امروز به بررسی گذارد و آنچه را که در طی این همه سال‌ها انباشته شده و تحلیل گردیده را منحیث تفکر شخصی و آن زمانی خود به خورد خواننده بدهد. گویا این که آنچه امروز گفته می‌شود، وی در همان وقت بطور کامل درک می‌کرد و در این راه مبارزه نموده و قربانی نیز داده است. غافل از آن که خواننده کنجکاو و پرسشگر از لابلای سطور به گوشه‌های از واقعیت می‌رسد، و در نهایت چهره و نیات واقعی وی را بهتر درک می‌کند.

من به این باورم که جنرال قادر در طی چند دهه اخیر و در رویدادهای سرنوشت ساز کشور یک شخصیت کلیدی بود و با وجود بازتاب برخی از حقایق در گفتگویش، ای کاش با شهامت و صداقت و بدون خود بزرگ بینی و خود محوری، تمام واقعیت‌ها را در میان می‌گذاشت و پرده از روی آن حوادث خونبار بر می‌داشت و با این افشاگری، سیمای دیگری از خود به نمایش می‌گذاشت. با تأسف و دریغ که هنوز هم با اشخاصی روبرو می‌باشیم که تشنه مقام اند و به جنون کسب قدرت گرفتار. در این همه گفتگوی طولانی این آرزومندی که اگر به جنرال قادر توجه شود و با استفاده از درک و تجارب بزرگش یکبار دیگر و این بار در خدمت دوستان ناتو و امریکای دموکرات قرار گیرد را میتوان بخوبی استشمام کرد!

۱۴ جنوری ۲۰۱۴ برابر به ۲۴ جدی ۱۳۹۲

## فوتبال "سیاسی" در افغانستان

در این روزها مسابقات جام جهانی فوتبال در برازیل دوستداران این ورزش بسیار جالب را در سراسر جهان سخت مشغول ساخته است. بسیاری‌ها، صد کار هول را گذاشته و در پای تلویزیون‌های شان به تماشای این بازی‌های هیجان انگیز مصروف شده اند و از آن لذت می برند. برخی‌ها برای پیروزی تیم شان به پا برخواسته فریاد می زنند و خوشحالی می کنند و دیگرانی هم با افسوس و اندوه باخت تیم مورد نظر شان را می پذیرند. به هر حال مسابقات جام جهانی فوتبال فرصتی را میسر می سازد تا در میان مردم سراسر جهان یک نوع همبستگی و علاقمندی مشترک بوجود آید.

بازی فوتبال هم مانند با هر بازی دیگری دارای قواعد و مقررات است به شمول قواعد جزایی مانند کارت زرد، سرخ، پنالتی و غیره. میدان بازی مشخص و خطکشی شده است. شمار بازی‌کنان و وظایف هرکدام شان پیشاپیش تعیین گردیده و داوران بازی با جدیت تام تلاش می کنند تا بازی برطبق روال و قاعده پذیرفته شده به پیش برده شود و در نهایت برنده و بازنده تیم نیز مشخص گردد.



در همین یکی دو روز دیدیم که تیم بسیار نیرومند اسپانیه که قهرمان جهان بود و افتخارات بزرگ دیگری را نیز با خود داشت در بازی‌های نخستین شکست خورد و سر افکنده از میدان خارج شد و کپتان تیم به خاطر این باخت و خارج شدن از مسابقات جام جهانی از مردم اسپانیه معذرت خواست. همه تلاش می‌کنند که برنده شوند و برای برنده شدن سال‌ها زحمت می‌کشند و تمرین می‌کنند؛ ولی در نهایت یکی می‌بازد و دیگری می‌برد.

در فوتبال سیاسی افغانستان وضعیت کاملن به گونه دیگر است. در این بازی «رهبران» سخت آرزو می‌کنند و دوست دارند تا در مسابقه پی شرکت کنند که تیم مقابل اصلن وجود نداشته باشد! بلی، بازی‌ها باید یک جانبه باشند و کسی مزاحمت نکند! میدان بازی وجود داشته باشد، انبوه تماشاچیان مشتاق در دندانه‌ها نشسته باشند تا با ابراز احساسات سرشار آنان، تیم بهترین بازی را به نمایش بگذارد. در چنین حالت تیم وارد میدان گردیده و جناب امیر بزرگوار رهبر تیم چند قدم پیشتر از بازیکنان، بازی با توپ را آغاز می‌کند و همراهان با وجد و شغف بیکران جناب رهبر تیم را صرف بدرقه و تشویق می‌کنند. امیر با شوق فراوان و بدرقه همراهان، و با غرور بی پایان با توپ بازی نموده، و با حرکات جالب از این طرف به آنطرف میدان میرود و در نهایت

ضربه پی به توپ زده و آن را به دروازه تیم مقابل که هرگز دربانی ندارد و خالی است وارد می کند! شور و شغف این گول در استادیوم می پیچد و تماشاچیان کف می زنند و هورا میگویند و بازی پیروزمندانه خاتمه می یابد! این آرزوی بسیاری از رهبران سیاسی در افغانستان است؛ ولی در حقیقت و در شرایط کنونی نمی توان چنین بود.

حالا باید رهبران و نخبه گان سیاسی آموخته باشند که در بازی سیاست نیز تیم های فراوان شرکت می کنند و این بازی هم مانند هر بازی دیگر مشخصه ها و قواعد خاص خود را دارد که باید با جدیت در نظر گرفته شود. مردمی که با دلیری و شهامت بی نظیر و در اوضاع و شرایط بسیار دشوار در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند و با این اشتراک حماسه آفریدند، سخت منتظر اند بدانند که نخبگان سیاسی شان با این دست آورد بزرگ چگونه برخورد می کنند؟ آنان جان شیرین و انگشت دست شان را بخاطر این اشتراک بزرگ از دست دادند تا چیزی بدست آورند. آن چیز، چه می تواند باشد جز این که حکومت خدمتگزار مردم، قانونیت، امنیت، آرامش و رفاه برای همه در خانه مشترک شان افغانستان عزیز برقرار گردد. آنان می ترسند که اگر دشمنان سعادت مردم افغانستان جان شان را گرفت و معیوب شان ساخت حالا این به اصطلاح نخبگان سیاسی با رفتار ناشیانه و ماجراجویانه خویش، بینی

شان را نبرند!

کاش ممکن می بود که بند اول انگشت شهادت هر دو کاندید ممتاز به یاد آنانی که انگشتان دست شان بریده شده است نیز قطع می گردید تا هیچ گاه مردم را فراموش نکنند و بدانند که مردم چرا و تحت چه شرایطی به آنان رای داده اند!

به آرای مردم بازی کردن و از آن استفاده سوء نمودن، خیانت ملی است و به این بهانه کشور جنگ زده مان را یکبار دیگر به بحران بزرگتر کشاندن بر علاوه، جنایت نابخشودنی نیز است.

من به این باورم که جدا کردن آرای پاک از ناپاک زیر نظر نمایندگان دفتر یونیمما و به اشتراک ناظران با صلاحیت هردو طرف و با در نظر داشت این که همه معلومات در ارتباط به کارت های رای دهی در دیتابیس کمسیون انتخابات وجود دارد و تشخیص برگه های رای دهی از لحاظ سلامت آنها، کار بسیار دشوار نیست، اگر با صداقت و جدیت و بمثابه یک وظیفه مقدس ملی پیگیری شود، این مشکل بوجود آمده به سهولت حل می گردد.

امیدوارم که این روند با آرامش و شفافیت کامل هر چه زودتر به پایان رسد و حکومت جدید برخواسته از اراده مردم به وظایف شان آنچنان که وعده داده اند بپردازند.

۲۱ جون ۲۰۱۴ برابر با ۳۱ جوزا ۱۳۹۳

## در ارتباط به رویدادهای پیش از سقوط

سلام و درود بر دوستان عزیز!

من بحث جالبی را که بر پایه نبشته رفیق گرامی نبی عظیمی و بویژه در ارتباط به احتمال چرخش در سیاست خارجی جمهوری افغانستان در یکی دو سال اخیر دوره زعامت نجیب الله شهید مطرح بود و گویا در صدد آن بودند که روابط شان را با ایالات متحده نزدیک سازند و به گونه‌ی حمایت آن کشور را از دولت افغانستان تامین کنند، با علاقمندی تعقیب کردم. به نظر و دیدگاه‌های دوستان عزیز و از جمله رفیق‌های محترمی که در کوران حوادث زیسته اند، احترام می‌گذارم. اگر از کامنت‌های بی‌مورد بگذریم که با تأسف همواره بحث‌های داغ را منحرف می‌سازد و موجب دلسردی در اشتراک همچو گفتمان‌ها می‌گردد، هر کدامی از این دوستان از زوایای گوناگون به یک رویداد بزرگ تاریخی همان برهه با دقت نگر بسته اند.

می‌خواهم یک مسأله دیگر را در ارتباط به همین برهه تاریخی تا انجایی که در بخش‌های آن به نحوی شامل بودم، برجسته ساخته و خدمت دوستان عزیز پیشکش نمایم. این مسأله و یا پرسش اساسی این

است که در آن برهه وضعیت سیاسی - امنیتی افغانستان در یک «بن بست» جدی قرار گرفته بود و نمی شد که آن را یکجانبه برطرف کرد. همه تلاش هایی که پیش از پلینوم هژده تا سقوط حاکمیت از جانب دولت شوروی صورت گرفته است همانا بخاطر شکستادن همین بن بست سیاسی - نظامی بود. می خواهم این مسأله را تا جایی که بخاطر دارم و بدون مراجعه به اسناد بنویسم و توضیح بیشتر را به آینده واگذار کنم.

گر باچوف زیر فشار افسران ارشد نظامی و امنیتی که مخالف تغییر در پالیسی آن کشور در ارتباط به افغانستان بودند در نهایت پذیرفت که عملیات گسترده و کوبنده نظامی در سراسر افغانستان بویژه مناطق شرقی و جنوبی برای درهم شکستن مقاومت مخالفین دولت عملی گردد. چنین هم شد ولی مقاومت در هم نشکست. ناگزیر باید به زعم خودشان از این زخم ناسور نجابت یابند و تغییراتی در سیاست و رهبری بوجود آورند. شخص زنده یاد بیرک کارمل در سفر طولانی شان به آن کشور پذیرفته بودند که از سمت رهبری حزب صرف نظر کنند و شرط گذاشته بودند که نخست نباید عجله صورت بگیرد تا خود با برگشت به افغانستان به شیوه معقول و آرام این مسأله را به نتیجه برساند و همچنان این موضوع نباید قبل از برگشت به کشور با سایر رهبران حزب و دولت در میان گذاشته شود. اما شوروی ها این توافق را نادیده گرفتند و

خیلی عجله داشتند تا مطابق به توافق‌ها با امریکا می‌بایست تا پیش از آغاز دور جدید مذاکرات ژنیو این مسأله را یکطرفه سازند. آنها دست بکار شدند تا نخست ذهنیت رهبران را برای تغییر در زعامت آماده سازند. حزب دموکراتیک خلق آماده این تغییر آنی نبود. جالب است یادآوری گردد که کاندید زنده یاد ببرک کارمل برای رهبری حزب شخص داکتر نجیب الله شهید بود در حالی که نظامیان شوروی کسی دیگری را مدنظر داشتند. بنابراین این تغییر در رهبری و سیاست‌های حزب و پیش کشیدن سیاست مصالحه ملی بطور کامل زیر فشار و رهبری شوروی‌ها بخاطر شکستن بن بست در وضعیت سیاسی - امنیتی طرح و عملی گردید.

مشی مصالحه ملی، تغییرات در قانون اساسی و تغییر در نام دولت و حزب و ده‌ها ابتکار دیگر به شمول حکومت غیرحزبی جناب داکتر حسن شرق و مرحوم خالقیار سودی نبخشید و در عوض پایه‌های حاکمیت را بیشتر ضعیف ساخت؛ حزب و دولت را به بحران برد؛ ولی بن بست سنگگ شده را نتوانست در هم شکند. حالا که این همه ابتکارات نتیجه نداد می‌بایست کار دیگری صورت می‌گرفت. فکر میکنم کودتای شهنواز تنی در تباری با نظامیان شوروی برای تغییر و شکستادن بن بست و بوجود آوردن دولتی که در آن منافع شوروی و پاکستان تامین

گرد طرح شده بود. این مسأله یک موضوع خیلی پیچیده است و آن را در زمانی دیگر بطور جداگانه به بررسی خواهم گرفت. به هر حال این کودتا هم به اثر شهادت و از خودگذری برخ بزرگی از افسران و سربازان درهم شکست و بن بست همچنان ادامه یافت. کودتا کمر دولت را درهم شکست. آن نصف کیک شیرین قدرت که سهم حزب و طرفداران شوروی در نظر گرفته شده بود با سقوط اتحاد شوروی بطور کامل از دست رفت و معامله با دولتی که حامی مقتدر خویش را از دست داده بود سودی نداشت. سرانجام حاکمیت حزب و دولت ناگزیر سقوط کرد و بن بست به نفع امریکا، پاکستان و به نیابت آنها مجاهدین درهم شکست. کادرهای ملکی، افسران و سربازان ما با شهادت توانستند با استفاده از وضعیت بوجود آمده از خونریزی برنامه ریزی شده که شامل حال اعضای حزب دموکراتیک خلق می گردید، جلوگیری کنند.

حالا به نکته اساسی بر می گردم. چرا تماس‌های متواتر شخصیت‌های حزبی و دولتی با نمایندگان امریکا، پاکستان و ایران حتا با پا در میانی ملل متحد بخاطر ایجاد یک دولت مشترک با مجاهدین به نتیجه نمی رسید و به آن ارزش داده نمی شد؟ آنها حاضر بودند برای بخشی از حزب و حکومت در دولت آینده به اشتراک مجاهدین سهم بدهند ولی

شرایطی داشتند. از نظر آنها دولت می بایست قیمت این معامله را پردازد و برای رسیدن به این معامله و مصالحه قربانی بدهد تا تغییر و تحول و آنهم پس از این همه جنگ‌های خانمانسوز منطق و مفهومی پیدا میکرد. آنها می خواستند گوسفند قربانی این تغییر شخص دکتور نجیب الله باشد و در نهایت چنین هم شد. زنده یاد ببرک کارمل چه در کودتای شهنواز تنی و چه پس از آن به هیچ وجه حاضر نشد که بپذیرد تا رهبری حزب قربانی همچو معامله‌ها گردد.

۸ اکتوبر ۲۰۱۴ در برگه دیدگاه‌ها و واکنش‌ها به نشر رسیده است.

برابر به ۱۶ میزان ۱۳۹۳



## ایجاد «دولت متحد ملی» و نگرانی های ناشی از آن

سرانجام پس از ماه‌ها ناامیدی، دلهره و تشویش امروز در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۴ سند ایجاد «دولت متحد ملی» میان دو تیم انتخاباتی ریاست جمهوری افغانستان (تحول و تداوم - اصلاحات و همگرایی) به امضاء رسید. جای شک نیست که از امضای این توافقنامه مردم افغانستان که زیر تیغ برنده تهدید و ترس و کشاندن کشور به بحران رنج می بردند، دمی به راحت نفس کشیدند و آن را استقبال کردند. در ماهیت و نفس امر ایجاد «دولت متحد ملی» و آنهم در این شرایط بسیار پیچیده موجود، می تواند گامی به پیش باشد و به نفع کشور تمام شود. ولی این که کار در این عرصه چگونه به پیش می رود و این دو تیم پس از این همه یخنگیری ها، زیر یک نام واحد چگونه با هم همکاری خواهند کرد؟ پرسشی است که باید در مورد آن اندیشید و جوانب گوناگون آن را به بررسی گرفت.

نخست باید یاد آوری کرد که در جریان مسافرت‌های پیهم وزیر خارجه امریکا جناب جان کیری سنگ پایه و بنیاد یک تفاهم در ارتباط به «دولت متحد ملی» و آنهم پس از بن بست‌های متواتر شکل گرفت. به یاد داریم که در همان وقت نیز رهبران هردو تیم زیر فشار جامعه

بین‌المللی و بویژه ایالات متحده امریکا سندی را امضاء نمودند و یک دیگر را صمیمانه و با خوشحالی در برابر کمره‌های تلویزیون و به محضر سایر رهبران دولتی به آغوش گرفتند و چنین وانمود می‌شد که گویا بن بست رفع شده و مسایل بعدی نیز با تفاهم میان رهبران هر دو تیم به گونه‌ی حل می‌گردد؛ ولی چنین نشد و این جریان و فرایندی در ظاهر ملی بار دیگر به بن بست کشانیده شد.

خطر این بن بست بسیار جدی گردید و برخوردهای ناشیانه و نابخردانه، خلاف نورم‌های پذیرفته شده یک جامعه متمدن که ادعای دموکراسی می‌کند و مؤلفه‌های این چنین جامعه را به نمایش می‌گذارد، جامعه را ناخواسته منقطب گردانید. خطر برخوردهای شدید مسلحانه به وجود آمد که نتیجه آن جز بربادی کشور و کشتار مردم و نابودی تاسیسات و بنیادهای ملی زیر عنوان گویا قیام‌های این رنگ و آن رنگ که در جریان سال‌های جنگ‌های تنظیمی مردم افغانستان آن را با گوشت و پوست و استخوان خود آزموده اند، نمی‌توانست چیز دیگری باشد. مگر مردم اشغال نهادها و موسسه‌های دولتی و خصوصی را که جز غارت آن و به غنیمت گرفتن آن هدف دیگری نداشتند، فراموش کرده اند؟ هرگز نه! چنین وضعیت متشنج، بار دیگر ملل متحد و کشورهای حامی افغانستانرا مجبور ساخت تا دست به کار شوند و در

رفع این تنشج و جلوگیری از بحران از هر وسیله ممکن استفاده برند؛ زیرا حتا به خواهش‌های مکرر رییس جمهور امریکا نیز توجه لازم صورت نگرفت. پس باید فشار هر چه بیشتر و تطمیع هم اضافه تر می گردید. استفاده از این وسایل موجب شد که در آخرین دقایق و به نحوی سند ایجاد «دولت متحد ملی» به امضاء رسد و مهمتر از همه این که رییس جمهور کرزی، نماینده خاص ملل متحد در افغانستان و سفیر کبیر امریکا در کابل نیز به صفت مشاهد این سند را امضاء کرده و به آن به اصطلاح مشروعیت بخشیده اند! جلسات سران هر دو تیم به گونه متواتر در سفارت امریکا و زیر نظر مستقیم آنها دایر می گردید. آگاهان مسایل سیاسی به خوبی می دانند که چنین نوع برخورد، نشاندهنده آن است که افغانستان هنوز هم به یک کشور مستقل و برخوردار از حاکمیت ملی مبدل نگردیده است. هنوز هم یک کشور تحت الحمایه است. نخبگان سیاسی کشور و یا بهتر است گفته شود سیاستگران و سیاست بازان موجود، صلاحیت و شایسته گی حل مسایل ملی را ندارند. بیگانه‌ها باید آنان را کنار هم بنشانند و مسایل شان را حل کنند! گو این که ما افغان‌ها هنوز هم طفل صغیری بیش نیستیم و باید تحت قیمومیت بزرگان قرار داشته باشیم!

برای ترتیب سندی که به امضاء رسید با مشاجره ها و کج بحثی‌های

دسته‌های انتخاباتی زمان طولانی صرف گردید. این سند بیانگر آن است که در آن تنها به ایجاد مقام‌های اضافی و غیرضروری و چگونگی اشغال این مقام‌ها و حداکثر استفاده از آن توسط اعضای ارشد هر دو تیم مدنظر بوده است. یک دید حتماً غیر کارشناسانه نیز می‌تواند در آن کمبودی‌های فراوان، به شمول تداخل در وظایف و تناقض و ابهام در عبارات را دریابد. این سند از لحاظ متن و محتوا ماهیت یک سند تقنینی سنجیده شده و مستند با احکام قانون اساسی افغانستان را ندارد. امضاء همچو سند میان تیم‌ها و اشخاص هیچگاه ماهیت احکام قانون اساسی افغانستان را خدشه دار نمی‌سازد.

به هر حال پرسش اساسی این است که این دو تیم با چنان ماجراهای که از سر گذشتانده اند، چگونه باهم همکاری خواهند کرد و دولت متحد ملی را خواهند ساخت؟ فراموش نکنیم که حکومت عبارت از تیم یا گروهی از افرادی دارای تخصص‌های گوناگون است که در جهت رسیدن به اهداف مشترک بر بنیاد سیاست‌های دورنمایی و نزدیک و یک برنامه تنظیم شده علمی با یک دیگر همکاری می‌کنند.

اگر از حکومت چنین برداشتی وجود نداشته باشد، آنگاه مردم در نشست های شورای وزیران، هم مانند پارلمان کشور، شاهد موی‌کنی‌ها و

ریش کنی‌ها و بالاخر بوتل جنگی‌ها خواهند بود.

امید چنین نباشد و هر دو تیم با درک مسئولیت کامل به مثابه یک تیم واحد و با دسپلین کاری و شناخت دشواری‌های موجود در جهت حفظ حاکمیت و اقتدار ملی، صلح و آرامش، ثبات و بهروزی، رشد و ترقی کشور، بویژه توجه بیشتر به مردم بی‌نوا و فقیر جامعه، کار و همکاری کنند.

۲۱ سپتمبر ۲۰۱۴ برابر به ۳۰ سنبله ۱۳۹۳

بخش دوم

رویدادها

## جستاری در رومان "واهمه‌های زمینی"

"واهمه‌های زمینی" دومین اثر داستانی نبی عظیمی است که در تابستان سال ۱۳۸۲ از طرف انتشارات میوند در کابل در ۵۱۳ صفحه به نشر رسیده است. رومان اول او "سایه‌های هول" نام دارد که پیش از شان در پشاور نشر شده است.



نبی عظیمی در جریان سال‌های اخیر، آثاری ارزشمند و در خور تأملی در عرصه‌های سیاسی، تحلیلی و ادبی به نگارش درآورده است. وی در محافل و حلقه‌های روشنفکری کشور بمتابسه نویسندۀ پُرکار مورد توجه زیاد قرار دارد. آثار وی دست به دست می‌گردند و با شور و شوق فراوان به خوانش گرفته می‌شوند.

در این فرصتی که شماری از نویسندگان نامدار کشور زیر بار شوم غربت به خاموشی گراییده‌اند، موجودیت چهره‌های پُرکار که از باغ

و بر شان هردم سمنی می روید، مایه شادمانی و شادکامی است.

نگارنده، تصمیم ندارد تا واهمه‌های زمینی را "نقد" کند. این کار، وظیفه نقادانی است که با اسلوب و شیوه‌های نقد و نقدنویسی و آنهم نقد آثار ادبی آشنایی کامل دارند، و می‌توانند به این وسیله به نویسنده و خواننده اثر یاری رسانند. آگاهان عرصه نقدنویسی به این عقیده اند که: «نقد ادبی دانشی است برای شناسایی، تجزیه و تحلیل، سنجش و ارزیابی آفریده‌های ادبی. این دانش امکان تفسیر، تحلیل و تأویل یک تألیف ادبی را فراهم می‌آورد، و ابزار مناسبی است برای بازکردن گره‌های کور یک متن ادبی، توضیح و تشریح پیچیدگی‌های آن، آشکار ساختن جنبه‌های پوشیده و پنهان آن، و پرتو افگندن بر تاریکناهای آن. اضافه بر این‌ها، نقد ادبی روشی است برای سنجش ارزش و مقام یک اثر ادبی، و تشخیص و تمیز عیب‌ها و حسن‌ها، قوت‌ها و ضعف‌ها، و زشتی‌ها و زیبایی‌های آفریده‌های ادبی و شناسایی سرچشمه‌های مثبت و منفی آنها. همچنین نقد ادبی قوانین، موازین و دلایل مقبولیت و مطرودیت آثار ادبی را مورد مطالعه قرار میدهد، حقیقت هنری را در یک اثر ادبی می‌شناسد و می‌شناساند؛ ارزش‌های نهفته و نامکشوف آن را کشف و آشکار می‌سازد، سره را از ناسره، و قوی را از ضعیف در آثار ادبی جدا می‌سازد.»<sup>۱۲</sup>



بنا بر آنچه گفته آمد، نگارنده در خود چنین توانایی را نمی بیند و صرف می خواهد جستارهایی در رومان داشته باشد و به نحوی برداشت‌های خود را از این اثر بیان دارد، و به عیب‌های آن که معمولاً در همه آثار میتوان دریافت و در آن اندک است، نمی پردازد.

### پرسناژها و خاستگاه اجتماعی آنها

طرح رومان با شخصیت پردازی کامل می شود. شخصیت‌های رومان بیشتر از میان افراد عادی و از لایه‌های پایین جامعه انتخاب شده اند. او این شخصیت‌های عادی را در موقعیت‌های غیر عادی قرار میدهد و با نیشخندی و نگاهی طنزآمیز آنها را در عرصه داستان به بازی وامیدارد.

پرسناژهای رومان را شیرین دختر خلیفه غلام رسول سلمانی، مامور سبحان کارمند بانک ملی، بی بی صفورا مادر شیرین، باشی افضل کارگر، صوفی نجم الدین سماوارچی، صمد نانوا، جلیل جوان عاشق و مبارز، داکتر اشرف و دیگران می سازند. رمان، شخصیت‌ها وقهرمانان گوناگونی دارد که هرکدام در سفره این داستان برای ادای نقشی نشسته و حادثه آفرینی کرده اند. از آن جمله به دو شخصیت اساسی داستان بیشتر می پردازم:

نخست شیرین: شیرین پس از کارهای فراوانی که باید در دکان پدر انجام میداد «در پشت پنجره دکان می ایستاد و با حسرت و اندوه به دختران سیاه پوشی که به مکتب می رفتند، خیره خیره می نگریست. شیرین نمی دانست که چرا او نیز به مکتب نمی رود. اما دلش می خواست که مانند آن دختران شاد و خندان و خوشبخت، او هم لباس سیاه بپوشد با چادر مَلَمَل سفید موهایش را چوتی کند، سر و رویش را بشوید، بکس زرد کوچکی داشته باشد و پا به پای آن دختران به مکتب برود و برگردد.<sup>۱۳</sup>» او نمی دانست که مکتب برای دخترها و بچه‌های غریب نیست و اگر مکتب برود کارهای پدر را کی انجام بدهد. همین دختر معصوم بعدها در فراز و فرود زنده گی، و ناملایمات و ناهنجاری‌های که دامن همه را گرفته بود به یک موجود دیگری مبدل می‌گردد. «در آن بعد از ظهر روز پنجشنبه که شیرین به خانه اش برمیگشت، حالت روحی تازه‌یی داشت، رضایتی پیچیده در اضطراب. راضی و شادمان بخاطر آن بود که بسته‌ها را به مقصد رسانیده بود، پانزده بسته نیم کیلویی را، بسته‌هایی را که در بیک چرمی کوچکی چیده بودند، بسته‌های پلاستیکی سفید رنگی را که اگر شیرین از خط دفاعی طالبان به آنسوی خط برده می توانست، صاحب یک بندل پول می شد... همین مسأله پول بود که حاضر شده بود با این مرد بینی بزرگ و قوی هیکل که ریش درازی داشت همراه شود... در آن روزها ماجرا و اتفاق در

هر گوشه شهر در کمین بود. در پشت هر چیزی پنهان بود و واژه‌های زندان، اعدام، سنگسار، شلاق و بریدن دست و پا، سخت متداول و مروج آن روزگاری بود که با بی رحمی و درد می گذشت.<sup>۴</sup>»

بعد مامور سبحان: او را پدر خوانده نیکوکاری طوری تربیت کرده بود که «غالباً به خواسته‌ها و غرایز جوانیش وقعی نمی گذاشت. او از زن، از همخوابه شدن با جنس مخالف، تصویر غبارآلود و مه گرفته‌یی داشت، تصویری که به ندرت در شب‌های تیره به سراغش می آمد... سبحان هرگز عاشق نشده بود و به هیچ دختری هم با نگاه شهوانی ننگریسته بود، از چشم به چشم شدن با دخترها و زن‌هایی که در دفترش و در بانک ملی کار می کردند پرهیز می کرد، عادتش بود که به زمین نگاه کند، نگاه کردن به روی دخترها و زن‌ها جرأت می خواست، جرأتی که مامور سبحان نداشت.<sup>۵</sup>» همین انسان شریف و سر به زیر، زیر تأثیر مرد هرزه و دوست نزدیکش بنام استاد موسی مشهور به موسی بز به آموزش و کار در سازمان‌ها چریکی در آستانی که جامعه در تب رویاروی می سوزد به "یک چریک خبیر و بصیر" مبدل می گردد. «روز اول که آدم کشته بود، هنوز شام نشده بود، هوا گرگ و میش بود، کسی که کشته می شد مرد سی ساله‌یی بود خوش لباس و بلند بالا، بکس دستی وزینی داشت، بکس را در دست راست خود گرفته

بود و راه که می رفت به طرف راست متمایل می شد، مثل این که آدم خوش چهره بی بود، زشت رو که به هیچ وجه نبود، حتماً قاضی بود، یا وکیل دعوا، شاید هم عضو حزب حاکم، ولی هر کس بود برای مامور سبحان تفاوتی نداشت.<sup>۱۶</sup>» پس از آن روز که به مامور سبحان دستور می دادند بکش، می کشت، هیچ توجهی به رهگذران نشان نمیداد، هیچ اهمیتی هم برای کسی که کشته می شد قایل نبود. وی حتا دوست همکارش را که با صفا و صمیمت از او پذیرایی می کند و خوان لذیذی برایش می گستراند، نیز صرف بخاطر حزبی بودن به قتل می رساند. «... مهمان چه کسی و همنشین چه کسانی، چه خورده و چه نوشیده حیرت کرد. صدای وجدان خود را شنید که بخاطر این حماقت، ملامتش می کرد، مضطرب شد، به وحشت افتاد. اضطراب با دندان‌های سبزش روح او را می گزید و پشیمانی و دریغ و درد هیچ کمکی به او نمی کرد... برگشته بود بالشت ضخیمی را که رنگ آبی داشت و انگشتان باریک و ظریف زنی چند ساقه گل را در وسط و حاشیه‌های آن سوزن دوزی کرده بود، برداشته بود، بالشت را بر دهن خیر الله گذاشته بود، و تفنگچه اش را فشار داده بود، یکبار، دوبار صداهاى خفه بی برخواستہ بود و دودی از میله تفنگچه... با خون دهنش گلهای سپید بالشت را گلگون نموده بود.<sup>۱۷</sup>»

## محیط رومان

داستان عمدتاً در شهر کهنه کابل، در کوچه‌ها و پسکوچه‌های آن شهر، در بازارهای تنگ و پُرسر و صدای آن، جریان می‌یابد. کوچه‌های که زمانی عیاران نامداری را در فضای پُر از صفا و صمیمیت خود پرورانده بود و در دل تاریخ حرف‌های فراوان دارد. شهر کهنه کابل، بیشترین نفوس شهر را در تنگی و محرومیت جا داده بود، و با دریغ که حالا از آن کوچه‌ها اثری باقی نمانده است. در زمان وقوع داستان، کوچه رنگ و بوی دیگری داشت. «باران شدیدی که چند لحظه قبل باریده بود، کوچه را پُر از لای و لوش ساخته بود. از کوچه بوی لوش، بوی مستراح‌ها و آبریزها، بوی گندیده‌گی و کثافت بر می‌خواست. کوچه دلگیر و عبوس بود و شام که می‌شد لبخند را فراموش میکرد.»<sup>۱۸</sup>

## زبان رومان

نثر رمان ساده، روان و بی‌تکلف است و جمله‌ها، کوتاه و سنجیده شده و روشن. گفتگوها در رمان متناسب با پیشه و سطح سواد و شغل و پیشه پرسناژها پیش می‌رود و خواننده احساس نمی‌کند که نویسنده حرف‌های خودش را به دهن شخصیت‌های داستانش می‌گذارد. زبان گفتگوها، زبان نوشتاری است نه گویشی و لابد به خاطر این که برای

هرکسی قابل فهم باشد. با آنهم در توصیف طبیعت و برخی حالات خاص دیگر، این زبان شاعرانه می‌گردد:

«رشته نور طلایی رنگ آفتاب از پشت شیشه‌های کوچک برف گرفته، دزدانه به داخل اتاق خزیده بود و با پاهای نازک و نامرئیش به سوی بستر شیرین کشیده می‌شد، تا بر زلال شانه‌هایش بوسه زند. شانه‌هایش را که بوسید، شیرین غلتی زد، صورتش نمایان شد و آفتاب با اشتیاق فراوانی آن صورت قشنگ را نیز بوسه باران کرد. بوسه‌های خورشید چنان لذت بخش و دلپذیر بود که شیرین نمی‌توانست چشم‌هایش را باز نکند و بگذارد که آفتاب بدون شنیدن سلامی و یا دیدن لبخندی، بستر را ترک کند.<sup>۱۹</sup>»

داستان آمیزه‌یی از خوب یا بد، شیرین و دلپسند، یا تلخ و دردناک نویسنده است؛ از تجربه‌ها و آموخته‌ها و منبعث از اعتقادات و باورهای خودش از فلسفه‌یی زنده‌گی و اعتقادات جامعه عقب‌گرا و به شدت پسمانده‌اش. در داستان اگرچه جلوه‌های تند ریالیستیک از حوادث و وقایع فراوان به چشم می‌خورد ولی عنصر تخیل نیز کاملاً در آن برجسته است، و خواننده در بسا موارد خویشتن را در دنیای رازناک و ذهنی که نویسنده می‌آفریند به وضوح مشاهده می‌کند. در نگاه نخست به نظر می‌رسد که شخصیت مرکزی رمان "شیرین" باشد، اما پس از آن که خواننده با مامور سبحان آشنا می‌شود، پی می‌برد که قهرمان داستان همین شخص است. چرا که نویسنده سعی کرده است از این آدم

شخصیت چند بعدی بسازد. از آدمی که به آسانی آدم می‌کشد و لی قلب رووف و کریمی نیز دارد. آدمی که سخت خوش قلب، ساده و پاکدل است. به آسانی فریب می‌خورد ولی به همان آسانی انتقام می‌گیرد. یا اگر گنگس و گیچ هست، تیز هوش هم هست و... نویسنده در بازتاب کردار و گفتار مامور سبحان با سخنانی آمیخته به طنز و مدافنه کار گرفته و از یکنواختی و ملالت داستان جلوگیری می‌کند؛ هر چند این طنز تلخ در سر تاسر رمان نیز پی گرفته می‌شود. رمان سرشار از حوادث است. واقعه پشت واقعه اتفاق می‌افتد و خواننده در محدوده افکار فلسفی و یا شعاربافی‌هایی که امروزه در قالب داستان ارائه می‌کنند، در گیر نمی‌ماند.

در فرجام باید گفت که رومان "واهمه‌های زمینی" ماجراهای تلخ و دردناک رویاروی‌های ناخواسته لایه‌های درونی یک جامعه سنتی است؛ قصه سقوط ارزش‌ها و انحطاط اخلاقی است؛ حکایت از فوران عقده‌ها و خشنونت‌های فروخته در یک جامعه تحت ستم می‌نماید؛ و برشی از یک برهه تاریخ معاصر کشور ماست که دو سه نسلی از آن، شاهدان زنده این حوادث بوده‌اند.

۱۵ جنوری ۲۰۰۵ برابر به ۲۶ جدی ۱۳۸۳

## دشت آینه و تصویر

«دشت آینه و تصویر» مجموعه‌یی متشکل از پنجاه و هفت قطعه شعر است که شاعر توانا و محبوب کشور، رازق فانی، سروده و در کلیفورنیای امریکا به نشر رسانده است. شاعری که سروده‌هایش در



دل می‌نشیند و بر لب‌ها زمزمه می‌گردد، این اثر را به مردم صبور و سرافراز افغانستان که سال‌ها آماج تیر دوستان و دشمنان شده‌اند؛ ولی هنوز گل لبخند بر لب‌ها شان و چراغ امید در دل‌های شان فروزان است، اهدا نموده است.

استاد واصف باختزی در وصف این اثر می‌نویسد:

«دیدم بر نخستین برگ دفتر نبشته است: دشت آینه و تصویر، ناگهان از برهوت غربت به یاد ملکوت اندیشه‌سنایی و عطار و مولینا و حافظ و عارفان و سینه افروختگان دیگر افتادم که گفته‌اند اگر زنگار از دل



بزدایی و آنرا از آرایش‌ها بیالایی آینه‌یی، جام جهان‌نمایی در دست خواهی داشت که در آن جان‌جان و جان‌جهان را به تماشا بنشینی. دریغا که در نوردیدن این راه برای من دشوار است و راه و رسم آنرا بکار بستن از چون منی، که تا اندازه‌یی شناسای خویشتن خویشم، بر نمی‌آید و در این باب افزونتر چیزی نمیدانم. اما این را میدانم که در این هفت سال پسین دشت‌های میهن من برای من دشت آینه شده‌اند، آری دشت آینه، زیرا نمی‌توانم خاک‌های سوخته و ریگ‌های سوزان آنها را لمس کنم، بر آنها بوسه زنم و چشم‌بیمار خود را به زیارت آنها ببرم. بر آن دشت‌ها با چه آرامش و آرام، میتوان گام نهاد. زیرا در آن لحظه‌ها احساس میکنی این همه زمین از توست، از خود تو و در آنها ریشه داری، احساس میکنی کوزه گران شهرها و روستاها از خاک همین دشت‌ها، که عظام رمیم نیکان تو با آن درآمیخته است، کاسه و کوزه ساخته‌اند. هر چند آن دشت‌ها هر سال مدت کوتاه میزبان بهار استند و بعد عطشناک، چشم به آسمان می‌دوزند که بقول سعدی بر بنات نبات رحمت آرد و قطره‌یی چند نثار خاک و خاکیان کند و آسمان بی‌عاطفه هم از آیین کاس‌الکرام آگاهی ندارد. درین متن انباشته از اندوه و ناامیدی و در فرازگاه این قصه پر از غصه، دوست‌دیرین و گرانمایه من و شاعر توانایی که رام‌کننده چیره دست غزالان غزلهاست، مرا به مهمانی «دشت آینه» میبرد. درست مقارن برگزاری

این مهمانی اثری، رازق فانی این دوست و این شاعر بر شصتمین پله  
نردبان زنده‌گی خویش، قدم نهاده است...»

آنچه استاد و اصف باختری در حاشیه «دشت آینه» نوشته اند خود یک  
اثر ناب تحقیقی و ادبی است که بایست آنرا جداگانه نشر کرد. عجالتاً  
از قول وی می‌گوییم:

«من دست فانی را با محبت می فشارم و به او می‌گویم:

ای دوست، ای برادر، ای فرزند بارانه!

امیدوارم نم‌دل انگیز باران شعر تو کشتزار ذهن مردم را سال‌ها و  
سال‌ها شاداب سازد.»

و شما را به خوانش نمونه‌هایی از سروده‌های این شاعر عزیز دعوت  
می‌کنم.

## میهن

ای در سفر و حضر هم آواز دلم

ای از تو سرانجام و سر آغاز دلم

دور از تو به هر کران که پر بکشایم

با شهپر یاد توست پرواز دلم

### زیان تازیانه

ایا وطن که سینه ام،

پُر است از هوای تو،

دلم هنوز می تپد،

بیاد کوچه‌های تو،

اگر چه شاد شد دلم،

که در بهای خون رفتگان،

زچنگ اهرمن رها شدی،

ولی چو پور زال ناگهان،

اسیر دست دیوها شدی،

\*\*\*

وطن! مرا ببخش،

من خجالتم،

به پیش هر گیاه تو خجالتم،

که بر فراز قله یی ستاده ام،

و لحظه های مرگبار و شوم هستیی ترا،  
ز دور دست‌ها نگاه می‌کنم،  
اگر چه شرم لحظه های از تو دور زیستن،  
تن فشرده مرا ز خجلت آب می‌کند،  
و این خیال،  
تار و پود و هستیی مرا،  
چو کوجه‌های غم رسیده ات، خراب می‌کند،  
ولی قسم به گور مادرم،  
به چین غصه ایکه نقش بسته بر جبین خواهرم،  
به هر چه دیده باز می‌کنم،  
تویی همیشه در برابرم،  
هر آشیان که بر فراز شاخسار تو خراب میشود،  
مرا خراب میکند،  
دلم خراب می‌شود...

**دشت آینه و تصویر**

گفتی از موج بگو،

موج هم معجزه بیست،

همه ذرات تنش اعجاز است،

گاه، سر تا به قدم می شکند،

گاه، پا تا سر او پرواز است،

\*\*\*

بحر، یکی دشت بزرگ است،

دشت آینه و تصویر،

دشت صدگونه تماشا،

موج‌ها خیل غزالان وی اند،

که در این دشت بزرگ،

به چرا می آیند.

\*\*\*

امشت از موج شنیدم،

که به اندوه بزرگ،

در بُن گوش یکی سنگ حکایت می کرد،  
آن سوی آب،  
در آن ساحل دور،  
باغ ویران شده بیست،  
یک زمان خانه خورشید بهش می گفتند،  
در این باغ،  
کسی بر رخ سیلاب کشوده،  
دگر آنجا،  
نه گیاهست و نه گل،  
دگر آنجا،  
نه چناریست نه سرو،  
باغبان حلق آویز،  
غنچه اش زیب سر نیزه دزدان شده است،  
چمنش سرد و خموش،  
سبزه ها خاکستر،  
مرغ خورشید،

از آن لانه گریزان شده است،

حیف آن باغ،

که ویران شده است.

### خزف و گهر

طعنه بر خسته رهروان نزنید

بوسه بر دست رهزنان نزنید

چون کمان کهنه شد کمانکش پیر

به هدف تیر از آن کمان نزنید

تکیه بر زندگان کنید ای قوم

تاج بر فرق مردگان نزنید

هیچگاهی خزف گهر نشود

خاک در چشم مردمان نزنید

چون خود از همرهاں قافله آید

همره دزد، کاروان نزنید

باده با دوست در عیان چو خورید

لقمه با غیر درنهان نزنید

## بال سحر

این شب ز بخت کیست که فردا نمی شود  
بال سحر که بسته که پیدا نمی شود  
ای دل صبور باش و به تدبیر تکیه کن  
از آه و ناله، درد مدوا نمی شود  
دیگر گشاد کار خود از غیر کم طلب  
این عقده جز به دست خودت وا نمی شود  
باید بهم رسیم که موجی شود بلند  
هر قطره‌یی علیحده دریا نمی شود  
زاهد دعا مخوان به سر کشتگان عشق  
هر بلهوس حریف مسیحا نمی شود  
آزاده گی به خون جگر غوطه خوردن است  
هر داغ دیده، لاله صحرای نمی شود  
دل را بسوز تا سخنت دلنشین شود  
انشای شعر خوب به دعوا نمی شود



## در آتش بی همزبانی

دلَم باز از غم غربت به خاموشی فغان دارد  
پرستوی پریشانم هوای آشیان دارد  
نیاساید دمی دور از زمین و آسمان خویش  
نمی داند که اینجا هم زمین و آسمان دارد  
شرار آتش بی همزبانی سوخت جانم را  
خوش آن رندی که صحبت با حریف همزبان دارد  
ز چشم تا نذر دد خواب تصویر خرامش را  
تماشاخانه چشم زمزگان پاسیان دارد  
ز بهتانی که بر دین بست کس را من کجا گفتم  
خطیب شهر ناحق در حق من گمان دارد  
مرا با شیخ جنگی نیست در حقم دعا خوانید  
کزین سنگین دل کافر خدایم در امان دارد  
پُر از هنگامه عشق است «فانی» پهنه گیتی  
همین یک قصه در هر جا دگرگون داستان دارد

## به آن عاشق خورشید

که با تیرگی‌ها رزمید و به ستارگان پیوست

یارب جرس نبرد، خاموش مباد

در سوگ سحر، شفق سیه پوش مباد

آن عاشق خورشید کزین قافله رفت

از ذهن ستاره‌گان فراموش مباد

۹ اپریل ۲۰۰۵ برابر به ۲۰ حمل ۱۳۸۴

## پدرود ماندلا، دوست خلقهای جهان!

نیلسون ماندلا، این نماد مقاومت و مبارزه، شخصیت بزرگ مردم زحمتکش آفریقا که حالا به یک اسطوره و میراث ارجمند مردم جهان مبدل شده است، پس از یک عمر زندگانی پر افتخار و فراموش ناشدنی، کار و مبارزه ی خستگی ناپذیر و طولانی، دنیای پراز بی عدالتی ها، زورگویی ها و ستمگری های ما را با وجدان راحت ترک گفت.



اندوه و غم ناشی از درگذشت این چهره صمیمی و دوست داشتنی، بر روان آزادی خواهان جهان، مردم

آفریقا، دوستداران و خانواده عزیز وی سایه افکنده و آن را تیره و تار گردانیده است.

ولی این اندوه کاهش می یابد زمانی که به زندهگی پر افتخار و میراث معنوی که از وی به جا مانده است، نظر اندازیم. میراثی که برای بشریت نه تنها غنیمت بزرگ است، بل بمنابۀ مشعل رهنما در راه

مبارزه و مقاومت در برابر دشواری‌های زنده‌گی اجتماعی قرار می‌گیرد.

مشعلی را که ماندلای بزرگ، این شخصیت برانزده تاریخ معاصر جهان، در راه دشوار آزادی بر افروخته است، همچنان دست به دست آزادی خواهان می‌گردد و تا قله‌های بلند و شامخ پیروزی‌های بیشتر و بزرگتر، به پیش برده می‌شود.

یاد و آرمان‌های تابناک این بزرگ مرد و مبارز راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی در ذهن و روان مردم و تاریخ جهان، همیشه درخشان و ماندگار باقی می‌ماند.

۶ دسمبر ۲۰۱۳ برابر به ۱۵ قوس ۱۳۹۲

## افتخار به دکتورس اناهیتا راتبزاد!

این بانوی ارجمند یک شخصیت استثنایی تاریخ معاصر افغانستان است. وی در بیش از هشتاد سال عمر گهربار خود، میراثی با این همه



گسترده‌گی و پهنا و افتخارات بزرگی بجا گذاشته که وی را به یک شخصیت نمونه مبدل کرده است.

این زن دلیر و پیشکسوت در راه مبارزه بخاطر حق و عدالت در یک جامعه‌یی مردسالار و نیمه فیودالی که حتا اندیشیدن به آزادی و برابری در آن جامعه یک تابوی گرانسنگ بود، بی

هراس در راه شکستن این تابو گام گذاشت و این راه بسیار دشوار را با متانت و استواری کامل همچنان پیمود. دشواری‌های بزرگ و ناملایمات جانسوزی که در راه این تعهد انسانی و اخلاقی به پیش آمده

بود را به جان خرید. از نفس نه افتاد، از مبارزه خسته نگردید، مطابق ذوق زمانه تغییر مسیر نداد و در هیچ یک از معاملات غیر اصولی که در مغایرت با اندیشه‌های مترقی و انسانی وی بود، سهم نگرفت.

دکتورس اناهیتا راتبزاد با شور و شوق و عشق بی پایان به مردم و وطن و بویژه زحمتکشان افغانستان و جهان و با درک عمیق پیچیده گی‌ها و دشواری‌هایی که در جامعه وجود داشت، برای رسیدن به راهی که به آن باور داشت، و در آن آزادی و خوشبختی مردم را نهفته می‌دید با افتخار و سربلندی کامل کار و مبارزه کرد.

دکتورس اناهیتا راتبزاد از آغازین روزهای خدمتگزاری در مکتب نرسنگ، دکتور طب معالجوی، آموزگاری در دانشکده طب کابل، تداوی بیماران دردمند کشور، کار در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، وکالت مردم کابل در دوازدهمین دوره شورای ملی به صفت یکی از نخستین زنان در پارلمان کشور، بنیانگذاری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بمثابة یک سازمان اجتماعی برای بلند بردن آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی زنان در بند افغانستان، عضویت کمیته مرکزی و سپس بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، وزیر معارف، وزیر کار و امور اجتماعی، وزیر صحت عامه، سفیر کبیر و نماینده فوق العاده جمهوری افغانستان در بلگراد، رییس سازمان صلح و

همبستگی و دوستی خلقها و اشتراک در ده‌ها نشست و گردهمایی‌های ملی، منطقه‌یی و بین‌المللی را در کارنامه پر افتخار خود دارد.

این افتخارات بزرگ تاریخی را که دکتورس اناهیتا راتبزاد در دوران زنده‌گی و کار پرثمر خویش بدست آورده است، هیچگاه تاریخ و مردم آزاده و ترقی خواه افغانستان فراموش نمی‌کند.

در سوگ و اندوه درگذشت این بانوی مردم دوست، ترقی پرور، مهربان، صمیمی، مهذب، آگاه، متین و استوار خود را به شدت شریک دانسته و برای خواهر مبارز مان زرغونه جان ناهید، عبدالله جان، کنشکا جان، رومان جان و مریم جان، تمام زنان افغانستان که وی با متانت از آنان نمایندگی کرد و خانواده بزرگ سیاسی که این بانوی پر افتخار به آن تعلق داشت، تسلیت می‌گویم.

دکتورس اناهیتا راتبزاد را مردم و تاریخ افغانستان فراموش نمی‌کند.

روانش شاد باد!

۸ سپتمبر ۲۰۱۴ برابر به ۱۷ سنبله ۱۳۹۳

## بمناسبت هفتمین سال روز پرواز شاعر آزاده رازق فانی

درست نه سال قبل در ۲۱ مارچ سال ۲۰۰۵ در سان‌دی‌اگوی امریکا و پس از سال‌ها دوری از هم، در منزل دوست مشترک مان جناب محترم اسد جان شامل که بانوی گرامی شان خوان مفصلی آراسته بودند، شبی



را با این دوست عزیز، رفیق و همکار شایسته خود روانشاد رازق فانی سپری کردیم. در آن شب از فیض دیدار

و سخنان شیرین و آموزنده و سیمای همیشه خندان و صمیمی اش لذت‌ها بردیم. وی کتاب سروده‌هایش را زیر نام «دشت آینه و تصویر» که در آن سال‌ها تازه به نشر رسیده بود و در برگه نخست آن با بزرگواری فراوان عنوان من مطالبی نگاشته بود را به گونه خاطره به من هدیه داد که همواره با خوانش این اثر، خاطرات فراوانی را که در جریان سال‌های طولانی کار و زنده گانی از این دوست عزیز دارم، تازه می‌گردد. با استفاده از سروده‌های این اثر برجسته و ارزشمند، یادداشت



زیر در سوگ هفت سال نبود وی به گونه فشرده نگاشته شده است.

\*\*\*

با دریغ و درد، هفت سال از نبود شادروان رازق فانی این شاعر فرزانه و بزرگوار می گذرد؛ ولی سروده‌های فناپذیر وی، که پُر از درد و جوش و خروش است، همواره در دل سوخته‌گان میهن و مردم مان، ماندگار می ماند و بر لب‌های آنان زمزمه می شود.

یاد مردم صبور و سرافراز میهنی، که سال‌ها آماج تیر دوستان و دشمنان شده است، لحظه‌یی، از خاطر این سرودگر عزیز ما دور نبوده، و پرواز دلش با شهپر یاد میهن همواره همراه بوده، و دلش به یاد کوچه‌های وطن پیهم می تپیده است.

تن فسرده وی را، شرم لحظه‌های دور از وطن زیستن، زخجلت آب میکرده است؛ و هر آشیانی که بر فراز شاخسار وطن خراب می گردید، وی را و دلش را نیز خراب می کرد.

وی عاشق خورشید بود، و با سروده‌هایش علیه تیره گی ها می رزمید و فریاد میزد که:

یارب جرس نبرد خاموش مباد  
در سوگ سحر شفق سیه پوش مباد  
آن عاشق خورشید که ازین قافله رفت  
از ذهن ستارگان فراموش مباد.

رازق فانی که به فرموده استاد واصف باختری "رام کننده چیره دست  
غزالان غزل‌ها" بود، به یاد پیکر زخمی جاده میوند کابل که نمادی از  
ویرانگری های جنگ‌های مجاهدین در کابل است، می‌گیرید و از زخم  
بیداد می‌گوید:

های مردم

جاده می‌میرد

آن رگ جنبنده شهر خوش و آزاده می‌میرد

جاده یک روزی

گلوی گرم غوغای دلیران بود

جاده ش‌بها

معبر خاموش مردان بود...

وی می‌ترسید:

که مبادا روزی

اندرین ساحل دور

دل من سنگ شود

و غم از سینه من کوچ کند

بمناسبت هفتمین سال روز پرواز...

چاره تنگ دلی آسان است

بیغمی چاره ندارد!

فانی از غربت می گوید و از آتش بی همزبانی می سوزد و همچون  
پرستوی پریشان می نالد:

دلَم باز از غم غربت به خاموشی فغان دارد

پرستوی پریشانم هوای آشیان دارد

نیاساید دمی دور از زمین و آسمان خویش

نمی داند که اینجا هم زمین و آسمان دارد

شرار آتش بی همزبانی سوخت جانم را

خوش آن رندی که صحبت با حریف همزبان دارد

ز چشمم تا نذر دد خواب تصویر خرامش را

تماشاخانه چشمم زمزگان پاسبان دارد

ز بهتانی که بر دین بست کس را من کجا گفتم

خطیب شهر ناحق در حق من گمان دارد

مرا با شیخ جنگی نیست در حقم دعا خوانید

کزین سنگین دل کافر خدایم در امان دارد

پُر از هنگامهٔ عشق است « فانی » پهنه گیتی

همین یک قصه در هر جا دگرگون داستان دارد

این شاعر آزاده و مردم دوست ما که همواره به راه و آرمان خویش پایدار ماند، به زنده‌گی و به فردا امیدوار بود و با دیده باز به " گذرگاه شقایق " می نگریست. اگر از "دامن خونین آسمان" و از بلای که بر سر "نور فروشان" آمده بود، و از سیاهی و بیداد می گفت؛ ولی همچنان پیغام میداد که:

راستی باش که پیغام بزرگی دارم

تا هنوز از دل خاک

ریشه گل بته ها گم نشده

باغ وقتی که در آتش می سوخت

نو نهالی چه دلاور می خواند

سوختن مرحلهٔ دیگری از رویش ماست

باید از سر روئید.

امیدوارم "نم نم دل انگیز باران شعر فانی کشتزار ذهن مردم را سال‌ها و سال‌ها شاداب سازد" و حالا که وی به جاویدانگی پیوسته است، یاد

وی بمثابة یک شخصیت پیشتاز و ارزشمند فرهنگی و اجتماعی، و شاعر آگاه و دلیر در دل آینده گان، بیشتر و بیشتر ماندگار ماند.

روان آن بزرگوار را شاد می خواهم و یادش را همیشه گرامی.

۲۵ اپریل ۲۰۱۴ برابر به ۱۵ ثور ۱۳۹۳

## پایان جلد دوم

- 
- ۱ سایت فلسفه ، بخش فرهنگ فلسفه (اخلاق سیاسی)
- ۲ Afghanistan Cultural Haritage , UNC , University Libraries
- ۳ Far Estern Economic Review , Loting and destruction in the Kabul  
Museem, ۲۳. september ۱۹۹۵
- ۴ Indo Asian News, News Service, World News 8. March 2005.
- ۵ Nancy Hatch Dupree
- ۶ Clara Grissmann
- ۷ Asia Times Online, 24. 04. 2006
- ۸ برای مزید معلومات به نوشته جالب آقای عید محمد عزیز پور تحت عنوان نگاهی به رد پذیرش معاهده دیورند و موازین حقوق بین الملل در آرشیف آریایی مراجعه گردد.
- ۹ ر ک به کتاب پشت پرده افغانستان ، نویسندگان دیه گو کوردووز و سلیگ هاریسن ، مترجم اسدالله شفایی ، صفحه ۴۰۲ انتشارات بین المللی الهدی سال ۱۳۷۹<sup>۹</sup>
- ۱۰ دانشنامه ویکی پدیا
- ۱۱ مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان - از احسان طبری
- ۱۲ نقد ادبی نوشته عاطف راد
- ۱۳ ر ک به صفحه ۱۸
- ۱۴ ر ک به صفحه اول
- ۱۵ ر ک به صفحه ۳۲
- ۱۶ ر ک به صفحه ۱۳۱
- ۱۷ ر ک به صفحه ۱۵۳
- ۱۸ ر ک به صفحه ۱۱۱
- ۱۹ ر ک به صفحه ۵۱۱

## در باره نویسنده کتاب:

غلام دستگیر صادقی فرزند غلام جیلانی صادقی به تاریخ هژدهم ماه حمل سال ۱۳۳۲ در باغ علی مردان شهر کابل متولد گردیده، پس از فراغت از لیسه عالی حبیبیه در سال ۱۳۴۱ و ادامه تحصیل در دانشگاه حری به تحصیلات خویش در



داخل کشور تا سطح کارشناسی ارشد و دیپلوم ماستری در رشته اقتصاد سیاسی از انستیتوت علوم اجتماعی کابل به پایان رسانیده و همچنان در خارج از کشور در رشته اداره عامه در کانادا، پلانگذاری اقتصاد ملی در ماسکو و اداره و منجمنت با فن آوری های نوین معلوماتی در دنمارک نیز ادامه داده است.

موصوف در جریان سالهای طولانی در اداره های مختلف دولتی کشور خدمت کرده، از آنجمله: وزارت پلان به صفت مدیر پلان کولمبو، وزارت مالیه به حیث مدیر عمومی اداری تصدی ملی بس، در اداره مرکزی احصاییه به صفت رییس توحید و انسجام و سپس معین اداره مرکزی احصاییه، در شورای وزیران به عنوان معاون اول اداره امور شورای وزیران در دهه هشتاد میلادی.

در جریان سال ۱۹۹۲ پس از سقوط حاکمیت دولتی جمهوری افغانستان و تشدید جنگهای خانمانسوز تنظیمی، میهن را ناگزیز ترک گفت و به کشور دنمارک پناهنده شده است. هم اکنون به صفت کارمند متقاعد با خانم و سه فرزندش در دنمارک زنده گی می کند.